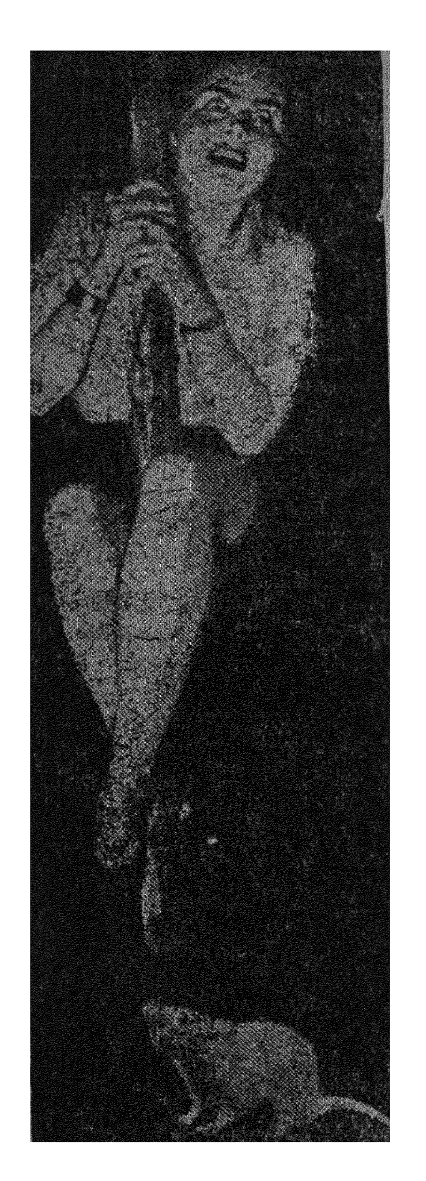


در زمان جنگ زنانی را
دیده ایم که آرامترین و
بیدغدغه‌ترین رفتار راهنگام
شدیدترین بمبارانها از خود
نشان داده‌اند و همین زنان
چندلحظه بعد با دیدن یك
« موش » یا یك عنکبوت
واقعاً وحشت زده شده‌اند...

نقل از متن کتاب

فهرست مندرجات

صفحه

صفحه

فصل نهم

فصل دهم

فصل یازدهم

فصل دوازدهم

فصل سیزدهم

فصل چهاردهم

فصل پانزدهم

فصل شانزدهم

یادداشت مترجم

یك نظراجمالی بآنچه که ازروزگاران پیش نسبت بخصائص روانی زنان گفته شده است نشان میدهد که بیشترنویسندگان ، شاعران وسخن پردازان خواه وناخواه از زن یك موجود تصوری وافسانه‌ئی ساخته و در بارهٔ این موجود « خیالی » بگفتگوواظهارعقیده پرداخته اند .

این رویه امروز هم کم و بیش ادامه دارد ، یعنی با وجود بسط قوانین روانشناسی ومطالعات عمقی که درامورنفسانی بعمل آمده است ، هنوز در بسیاری ازنویسندگان این کشش وتمایل دیده میشود که زن را در پس پرده‌ئی از اسرار ورموز پنهان سازند و بدین وسیله عرصهٔ او را با آزادی بیشتری جولانگاه خامهٔ خود قراردهند .

نویسندگان وشاعران غالباً بجای‌آنکه با یك روش عینی ، شخصیت ومنش زن را مطالعه کنند با یك منبد ذهنی به‌این‌کار مبادرت ورزیده اند و هرکس برحسب مناسباتیکه با یك یا چند زن داشته است و یا برحسب تمایلات ، آرزوها ، کامیابیها و ناکامیهای خود سخنی در بارهٔ زن بزبان آورده است .

این روش قضاوت نسبت بخصائص روانی زنها موجب شده است که نه تنها ازطرف نویسندگان مختلف سخنان متناقضی درخصوص زنان گفته شود بلکه یک نویسنده هم در زمانهای مختلف ، طبق کیفیات روحی زودگذرخود ، عقاید متفاوتی نسبت بآنان پیدا نماید .

نظریات‌گوناگونیکه نسبت بزنان اظهارشده و چند نمونه ازصدها نمونهٔ‌آنهارا نویسنده در پایان این کتاب آورده‌است‌نمایندهٔ سرگردانی و تحیری است که در بارهٔ زن از قدیم برخاطرنویسندگان حکمفرما بوده و زن را بیش از پیش بصورت یك موجود «اسرارآمیز» درآورده است . این گفته ها آشکارمیسازد که چگونه برخی از نویسندگان با بدبینی و گروهی دیگر با خوش‌بینی بدون هیچگونه استدلال یا آزمایشی از زن صحبت‌کرده‌اند وچگونه هریك کم و بیش عجز وناتوانی خود را دراین مورد نمایان ساخته اند .

حاجت بتوضیح نیست نظریات و عقایدیکه باین ترتیب اظهار گردد هرچند متضمن لطائف بدیع و نکته سنجیهای شیرین باشد فاقد یك ارزش علمی است و کمتر میتوان از نظریات مزبور قوانینی درست و همگانی استنتاج نمود . . .

اما پس از پیشرفتهائیکه در زمینهٔ روانشناسی و روانکاوی نصیب انسان گردیده است و بخصوص پس از تعمیم وانتشار عقاید پرفسور **فروید** و پیروان او ، نویسندگان روانشناس کوشش کرده اند تا با تحلیلهای دقیق و آزمایشهای متعدد ، نمود های روحی ، تظاهرات نفسانی وعواطف مختلف زنان را با نظری عمیقتر و واقعی‌تر مورد بررسی قرار دهند و جهات مشترك خصایص روانی آنان را پیدا نموده و عواملی را که موجب بروز اختلافهای فردی در خصایص مزبور میگردد کشف نمایند .

در بین روانشناسان وصاحبنظران معاصر شاید کمتر کسی به اندازهٔ پروفسور **آندره بینه**، استاد کرسی بیماریهای‌زنان دردانشگاه نانسی ، برای تعمق و تتبع در پیرامون اینگونه بررسیها صالح است ، زیرا او گذشته از آنکه از لحاظ بدنی و فیزیولوژیک آزمایشهای درخشانی در بارهٔ زنان انجام داده است ، مطالعات عمیقی نیز در اطراف روانشناسی آنان بعمل‌آورده وتأثیرات متقابل عوامل روحی و بدنی را در یکدیگر ، با یك طریق استادانه ، درك نموده است .

وسعت دامنهٔ اطلاعات **آندره بینه** در چند رشته از علوم ، به او اجازه داده که بتألیف چندین کتاب نفیس درخصوص مسائل مربوط بزنان دست بزند و خود را در مقدمترین صف روانشناسان و کارشناسان امور روانی و جنسی زن قراردهد .

درتعقیب مطالعاتیکه نویسنده مدتهاست در بارهٔ مباحث روانشناسی و روانکاوی بعمل میآورد ، چندی پیش آقای جهانگیر تفضلی که خود مطالعات ممتدی دراین رشته ازعلوم و بخصوص روانشناسی زنان دارند ، کتاب « **عشق وهیجان درزن** » را که یکی از بهترین‌آثار **آندره بینه** بشمارمیرود برای قرائت و ترجمه بمن دادند .

اکنون که ترجمهٔ این کتاب منتشر میشود امید میرود مورد استفادهٔ کامل خوانندگان گرامی واقع شود و خصوصاً با اهتمامیکه در ترجمه و توضیح واژه های روانشناسی ، روانکاوی و روانپزشکی بکار رفته است اشکالی دراستدراك نکات فنیآن ایجاد نگردد .

در خاتمهٔ این نوشته ، بموقع میدانم بجایآنکه بیش از این با قلم نارسای خود ازاثرپرارزش **آندره بینه** سخن بگویم ، قسمتی ازمقدمهئی راکه پروفسور **لاواستین** استاد دانشمند وعالیقدر فرانسویبراین کتاب نوشتهاست ازنظر خوانندگان عزیز بگذرانم :

« . . . من ازاینکه مقدمهئی بر کتاب پربهای دکتر **بینه** می نویسم بسیارخرسندم . دکتر **بینه** جراح ، در اینجا کار یك روانشناس را انجام میدهد ومن این اندازه انبساط وگسترش روح را دوست میدارم .

این قبیل اطلاعات روانشناسی برای شناسائی بیماریهای زنانه لازم است و **بینه** استادی خود را دراین رشته با انتشار کتاب « زندگی جنسی زن » که مورد توجه استادان و دانشوران واقع گردید ، بخوبی نشان داده است .

اکنون دکتر **بینه** با انتشار کتاب « عشق و هیجان در زن » اثر سابقخودرا تکمیل میکند. مفاداین کتاب که بویژه جنبهٔ پسیکوفیزیولژیك جنسی دارد ازنظرعلمی حائز اهمیت بسیار است و **بینه** بدون پرده پوشی و با شیوهئی مدبرانه نتایج بررسیهای گرانقیمت خود را منتشر ساخته است . . .

مطالبی که باظرافت وریزهکاری خاص دربارهٔ حیا ، عشوه ، هیجان های دختر مسن و خصوصاً عرفان نادرست و عرفان حقیقی برشته تحریر درآمده براستی در خور تحسین است واحاطهٔ مؤلف دانشمند را برمسائل مزبور ببهترین طرز نمایان میسازد . . .

بهرحال این کتاب شایستگی یك مطالعهٔ دقیق را دارد و بشناسائی بیماریهای زنان که مستلزم دقت فراوان است کمك بسیار میکند » .

مقدمهٔ مؤلف

اکنون که میخواهم مدتی وسائل جراحی را بکناری گذارم و پس از اینهمه محقق صالح‌تر و بصیرتر، با قلم ناچیز خود مسائل دشوار روح زن را مورد بحث قرار دهم ، میبینم که اینعمل متضمن یکنوع جسارت و بی‌پروائی است .

البته من مدعی نیستم که یك شاهکارفلسفی بوجود میآورم یا بتعمق درباره مسئلهٔ وسیعی مانند جهان میپردازم زیراپرورش طبی آنقدر که مرا بجانب دقایق فیزیولوژیك میبرد بطرف مفاهیم متافیزیك (ماوراالطبیعه) هدایت نمیکند ومن فقط باین اکتفا میکنم که تابلوی هیجان پذیری زنرا از لحاظ مناسبات آن با غریزه جنسی ، ترسیم نمایم .

بدون شك موضوع پردامنه‌ئی که درمعرض ملاحظه و بررسی پزشك بیماریهای زنانه قرار دارد ، هرروز افق های وسیعتری را در برابر وی میگشاید اما اشکال کار هنگامی آغاز میشود که او بخواهد همهٔ موارد متراکم و جامد را ضمن یك طرح کلی توصیف و ترسیم کند چه اینعمل بجهات ذیل کمی تصنعی و ناقص خواهد بود :

پس ازجنك طرز تفکرزن دستخوش تحول زیادی شده است بطوری که نمیتوان بسهولت عقیده‌ئی نسبت بدخترجوان امروزی اظهار کرد . زن مدرن برخلاف نیاکان رمانتیك خود متظاهر باین صفت است که منحصراً توسط نیروی محرك تولیدی خویش رهبری نمیشود و قبل از اینکه تسلیم عشق گردد به استقلال خود توجه میکند .

بعبارت دیگر تنها غریزهٔ جنسی زن را هدایت نمینماید بلکه غریزهٔ صیانت ذات نیز در هدایت او رل مؤثری دارد و زن امروز با وجودیکه درنبرد زندگی وتنازع بقاء خود را زبون‌ترازمرد حس میکند ، باحرارت

بسیارمیکوشد تا کارهای مردانرا چه درامورورزشی و چه درامورفکری انجام دهد .

این « اراده قدرت » که ازعقاید « نیچه» سرچشمه گرفته و بوسیلهٔ تعلیم وتربیت پرورش یافته است بیکعده از زنان اجازه داده که بررقیب خود غلبه کنند یا لااقل توازنی درنیروهای دوجنس ایجاد نمایند بقسمی که دیگر شهامت و ابتکار فقط از امتیازات مرد نیست . بقول **موریس بدل** باید اقرار کرد که زنان در چند سال اخیر بدنیا تغییرصورت داده اند

زنانیکه تا دیروز لبخند و عطر زندگی بودند و شاعران در باره ظرافت و لطافت آنها نغمه سرائی میکردند امروز وضع دیگری بخود گرفته اند و مثلا در باره آنها گفته میشود : « فلان زن بوسیلهٔ شنا از دریای مانش گذشته و خیال دارد از بحر احمر هم عبور کند » یا اینکه « او کابینه ئی را ساقط نموده » یا « پست وزارت خارجه باو . . . . تفویض گردیده است . »

بهرحال قرن ما قرن آزادی زن است ولی آیا باید نتیجه گرفت که زن جدید عشق را کشته است و بآن احساسی که از آغاز زندگی ، نوع بشر را بیقرارمیکرده پایان داده است ؟

قطعاً نه ، عشق پیوسته زنده وزنده‌تر ازهمیشه است تنها ظاهرآن تغییرکرده ودرواقع با کلیهٔ شکل‌های خود وجود دارد . همواره درسایهٔ عشق (بمعنی‌اعم) زن توانسته‌است برجهان حکومت کند و نیروی‌عظیم خود را نیز از آن کسب نماید . در تمام قرون ودرهراقلیم حالت های اساسی و تغییر ناپذیری در روح زن وجود دارد که ضمن مطالعهٔ ما آن حالات خاطرنشان میگردد . طبیعتی که مرد را برای مبارزه خلق کرده زن را هم روحاً وجسماً بمنظورمادری ، عشق‌ونگاهداری‌خانه وکانون‌خانوادگی خلق نموده است .

سرنوشت زن قبل از هرکار عبارت از انجام دادن وظیفهٔ مادری و تأمین مقاصد تولیدی طبیعت است . عصیان در برابر این قوانین حیاتی و بیرحم غالباً موجب اختلال های فیزیولوژیك و سرخوردگی های معنوی میگردد .

اما درجوار این قوانین عمومی وجاویدان اختلاف‌های فردی بسیاری درزنان وجود دارد که مشکل دیگر را درتدوین این کتاب آموزشی ایجاد میکند .

این کتاب میخواهد یك طرح مختصر قراردادی را جانشین حقایق زنده‌ئی که هرزن ابراز میدارد بنماید و فقط ازفاصلهٔ بعید ، سراب مواج روح زن وتمایلات جنسی او را بیان کند .

یك توصیف کلی نمیتواند تنوع بی‌پایان زندگی نفسانی و درونی زن را نمایان سازد و اینکار بقول یکی از روانشناسان بدان میماند که بخواهیم از قلهٔ کوهی مناظری را که در دامنهٔ آن هستند ، تماشا کنیم . بدیهی است ازقلهٔ کوه میتوان فواصل منظره‌ها یا حدود باغها را تمیزداد ولی تشخیص رنك گلها یا احساس بوی آنها ممکن نیست .

ترتیبی که در نوشتن این کتاب بکار برده شده ممکن است موجب گردد که بروانشناسی من عنوان یك روانشناسی سطحی داده شود زیرا من کوشش کرده‌ام در حالیکه ماده و عنصری فلسفی‌را روشن میسازم هم از یک رآلیسم نامناسب و هم از یک تعلیم و تربیت ناهنجار ، اجتناب نمایم .

البته مسائل مربوط به پسیکوفیزیولوژی جنسی برای من غرابتی ندارد و کارهائیکه درگذشته انجام داده‌ام متوجه این مسائل بوده‌است .

استقبال گیرنده‌ئی که از کتاب « زندگی جنسی زن » بعمل آمد پربهاترین مشوق من برای ادامه دادن راهی است که انتخاب نموده‌ام.

در واقع ادراك جنسیت زنانه نباید فقط متکی بشناسائی اعضاء و اندام زن باشد بلکه این شناسائی و پی بردن بوظایف اعضاء و اندام زن کارمطالعهٔ روح را امکان‌پذیرمیسازد .

من ازکسانی هستم که عقیده دارم مسائل جنسی نباید بصورت یك راز یا یك ننگ و یا یك شوخی سبک تلقی شوند بهمین جهت از آنها با صراحت وبدون تصنع گفتگو کرده‌ام ودراین راه کمال وضوح وایجاز را بکار برده ام . .

نوشتن این کتاب برای نویسنده آن هم سودمند واقع شد زیرا بنا

بقول حکیمانهٔ یکی ازدانشمندان : « اگر طریقه یاد گرفتن مطالعه کردن باشد ، طریقه بهتر، گوش دادن وطریقهٔ خیلی بهتر تدریس کردن است » اما آیا فایدهٔ این کتاب برای هرخواننده یکسان خواهد بود ؟

من آنقدر خودپسند نیستم که مدعی باشم دستور بالزاك را در این خصوص اجرا کرده‌ام چه اومیگوید : « هدف یك کتاب باید وادار کردن خواننده بتفکر باشد وهنر، بیان مطالب زیاد ، با سخنان کم است »

ولی هرگاه با مطالعهٔ این صفحات خرسندی ورضایت خاطری ایجاد شود یا احیاناً اطلاعاتی نصیب خواننده گردد ازنظرمن پاداش گرانقیمتی برای اینکار دشوار خواهد بود .

آندره بینه

فصل اول

مطالب کلی در باره هیجان

مؤلفین سابق هیجان را بیك جنبش روح تعبیر میکردند . این بیان هرچند از لحاظ سادگی پسندیده بود معنی را مبهم و ناقص میگذاشت . (۱)

اینك بجای یك تعریف مطلق ما موضوع را تجزیه و تحلیل میکنیم تا بمفهوم و ماهیت آن بهتر پی ببریم .

مبنای هیجان ـ فعالیت تمایلات

در بادی امر باید خاطرنشان ساخت که زندگی نفسانی بشر فقط به اوضاع و احوال خارجی بستگی ندارد بلکه عوامل درونی که بعنوان تمایلات شناخته میشوند وضع روحی انسانرا مشخص میسازند .

برای تمیزدادن تمایلات ، مردم کلمات معینی را استعمال میکنند که از آنجمله است :

میل ، غریزه ، هوس ، محبت ، ذوق ، شهوت ، استعداد وغیره .

۱ـ برخی ازفلاسفه وروانشناسان مطالعاتی درباره هیجان وهمچنین علل وانواع وتظاهرات آن بعمل آورده واظهار نظرخاصی نسبت بهیجانهای مختلف کرده‌اند .

درمیان روانشناسان عقاید «ویلیام جیمز» نسبت بهیجان بیش‌ازهمه مورد بحث وگفتگو واقع شده است . «دکارت» فیلسوف شهیر هیجان را چنین تعریف میکند :

« هیجان عبارتست از شعور برتغییرات بدنی مخصوصاً قلبی که در نتیجهٔ رؤیت یا تصور حاصل میشود »

اما بنظرمیرسد که تحقیقات «آندره بینه» اطلاعات جامع‌تری نسبت بهیجان در اختیار خواننده میگذارد .   مترجم

عده‌ای ازاین تمایلات که مربوط به نیازمندیهای بدنی هستند وطبق تقسیم بندی یکی ازروانشناسان تمایلات «دانی» (Inférieur) نامیده میشوند در واقع همان غرائزند .

دستهٔ دیگر که آنها را تمایلات «عالی» (Supérieur) مینامند از امیال طبیعی روح ناشی میگردند و مبنای بدنی کاملا روشن ومصرحی ندارند .

بهر یك از این تمایلات هیجانهائی مرتبط میشوند بدین معنی که تمایلات عالی هیجانهای اجتماعی ، علمی ، هنری ومذهبی‌را ایجادمینمایند، غریزه صیانت ذات که از تمایلات دانی است موجب ترس وخشم میشود و غریزهٔ جنسی همانطور که خواهیم دید هیجانهای متعدد ومتنوعی را پدیدار میسازد .

تمایل چگونه ایجادهیجان میکند؟

این نکته دیگری است که باید مورد دقت قراردهیم .

بطورکلی درشرایط عادی زندگی ، بشر بوسیله تمایلات با محیط خود منطبق میشود زیرا تمایلات چیزی جز بیان روانشناسی نیازمندیهای حیاتی نیستند و انسانرا بدون تصادم در خلال فراز و نشیبهای زندگانی هدایت مینمایند . بعبارت روشن تر تمایلات عکس‌العملهای لازم را در برابر عوامل خارجی بشخص القاء میکنند و او را در حال تعادل نگاه میدارند .

در این حالت معمولی ، غرائز تحت ارادهٔ انسان هستند ، حرکتی غیرارادی صورت نمیگیرد و بطور خلاصه ماشین حیات بخوبی کار خود را ادامه میدهد .

اما یك حادثهٔ ناگهانی ممکن است غریزه را بخروج از سستی و رخوت ، بوارد شدن در عمل و بالاخره بظاهر شدن مجبور سازد زیرا یك تمایل فقط هنگامی ابراز وآشکار میشود که مورد صدمه و ناراحتی قرارگیرد . دراینموقع یك عکس‌العمل درعین حال روحی و بدنی تولید میگردد وما این عکس‌العمل را هیجان یا انفجاروافعی غریزه مینامیم .

مثال : من دارم بیخیال در جاده‌ئی حرکت میکنم ، ناگهان از یك جاده فرعی اتومبیلی در برابر من ظاهر میشود . غریزه صیانت ذات در اینجا فوراً تحریك میگردد و یك عکس‌العمل خشن وشدید «روحی-بدنی» را ایجاد میکند : این عکس‌العمل ، هیجان ترس است .

اصولاً هیجان وسیله ایست برای دفاع از بدن و میتواند ژست یا عکس‌العمل سود بخشی را برای محافظت شخص الهام کند . اما چنانچه هیجان زیاد از حد باشد یا وضعی که آنرا تولید کرده است خیلی پیچیده باشد هدف از دست میرود ، تمایل گیج میشود و غریزه وظیفهٔ خود را انجام‌نمیدهد . چنانکه درمثال قبلی اگرهیجان مفرط بود مرا بزیراتومبیل می‌انداخت .

هیجان ها نسبت به اشخاص مختلف و حتی در یك شخص هم نسبت بلحظات مختلف تغییرمیکنند زیرا آنها با اهمیت ذاتی حادثه‌ئی که موجب اختلال یا تحریك تمایل شده است متناسب هستند . یکنفر خیلی زیاد در معرض هیجان ترس واقع میشود ودیگری کم .

باید دانست که هر تمایل قابل‌آنست که هیجانهای بیشماری را پدیدار سازد ولی برای تسهیل مطالعه ، هیجانهای مربوط بغرائزحیاتی را بچهار دسته‌اصلی تقیسم کرده‌اند . این هیجانها که آنها را «هیجانهای‌ابتدائی» میخوانند و هیجانهای دیگر ازآنها مشتق میشوند عبارتند از :

لذت و الم ، ترس و خشم

تظاهرات هیجـان

عکس‌العمل های روحی و بدنی :

هرهیجان در آن واحد باعث بی‌نظمی های روانی و فیزیولوژیك میگردد . چنانچه ما بفطری بودن غرائز قائل باشیم این تغییرات روحی-بدنی را باید نتیجهٔ هیجانها بدانیم نه علت آنها پس کار بیهوده ئی است که دراینموضوع تردید کنیم و با خود بگوئیم : « من گریه میکنم زیرا غمگین هستم » یا برعکس با **ویلیام جیمز** هم‌آوازشده بگوئیم : « من

غمگین هستم زیرا گریه میکنم ، من در خشم هستم زیرا میزنم ، من وحشت زده هستم زیرا میلرزم »

در حقیقت عکس‌العمل های روحی و بدنی هیجان غالباً مقارن و همزمانند و فقط گاهی برحسب کیفیات یکدسته بر دستهٔ دیگر تفوق پیدا میکند و ما ذیلا بتشریح بیشتر مسئله میپردازیم .

الف ـ عکس العملهای روحی هیجان

هیجانها نسبت بموارد گوناگون ، عکس‌العملهای بسیار متنوعی را در روح ایجاد مینمایند .

یکعده ازهیجانها فعالیت دماغی را زیاد میکنند ، قوه تصوروتخیل را برمی‌انگیزند وموجب میشوندکه فرد ، ابداع کننده ، هوشمند ، فعال ، جسور و با همت گردد .

عده‌ئی ازهیجانها ممکن‌است فکر وعمل‌را فلج نمایند . دراینحالات رکودی در روح و تفکر پدید میآید و شخص نه میتواند چیزی بگوید و نه قادر است کاری انجام بدهد بطوری که یك بلاهت و بیشعوری آنی عارض او میشود .

فعالیت روحی درهیجان اعم از اینکه تقویت‌کننده یا تضعیف کنندهٔ نیروی دماغی باشد ، شباهتی با فعالیت معمولی ندارد زیرا فرد تهییج‌شده به اندیشهٔ خود مسلط نیست گاهی بتفکرهای بیفایده میپردازد و لاینقطع تصویرهای یکسانی را درنظر مجسم میسازد ، زمانی افکار بطورسرگیجه آوری ازوی میگریزند واو قادرنیست فکری را درمغزخود تثبیت نماید .

ازچنین شخصی حرکت غیرارادی زیاد سرمیزند وحتی دریك انسان تربیت شده بهنگام هیجان تمایلات اجداد غیرمتمدن او مجدداً ظاهرمیشوند بقسمی که مثلا یك شخص کاملا محافظه‌کارومؤدب دراثرخشم بصورت فردی سبع وخشن درمیآید ورفتارش برفتارکودکان وجانوران نزدیك میگردد.

ب ـ عکس‌العمل‌های بدنی هیجان

هیجان توسط یك قسمت ازدستگاه عصبی موجب تلاطم اعضای مهم بدن میگردد و ترشح غدد داخلی و خارجی را تسهیل میکند .

بدین ترتیب تحریك غده های مولد اشك ، غده‌های مخاطی بینی و غده های مولد عرق باعث گریه ، ریزش آب زیاد از بینی و عرق کردن مفرط خواهد شد .

غدد مترشح داخلی نیز در هنگام هیجان بمقدار بسیار بیشتری عمل ترشح را انجام میدهند مثلا کبد قند بیشتری میسازد وفعالیت غده تیروئید و کپسول های بالای کلیه‌ها (فوق کلیوی) تزاید میبابد .

بتجربه ثابت شده است که در اثر موادی که بوسیلهٔ هیجان تولید میشود، تغییراتی درفشار خون، درچسبندگی وغلظت خون وهمچنین درمیزان ماده های اسیدی و قلیائی آن حادث میگردد .

هیجان با تحریك دستگاه عصبی « سنپاتیك » و « پاراسنپاتیك » روی جداراعضا تأثیرمیکند و پدیده هائی ازقبیل سرخی یا رنك پریدگی را ایجاد مینماید و نیز روی عضله های صاف اعضای درونی اثر کرده و تغییراتی را در صدا و انقباض های مثانه یا روده ها پدیدار میسازد . بالاخره قسمتهائی از دستگاه عصبی درنتیجهٔ تهییج شدن بصورت اشارات یا حالات خاصی از قبیل لرزش ، خنده وغیره ابرازمیشوند .

بعضی از این حالات بیان کنندهٔ هیجان مخصوص بخود هستند مثلا دراثر برخورد به اشکال یا سرگردانی انسان سرخودرا میخاراند بطوری که اینقبیل حرکات مرتب ومشخص یك زبان واقعی‌را برای هیجان تشکیل میدهند .

درحقیقت هیجانها در چهرهٔ انسان دخل وتصرف میکنند و از خلال خطوطصحیح یانادرست، بی‌آلایش یاآشفته، کیفیات‌روحی‌را نمایان‌میسازند زیرا خطوط صورت بعلت ساختمان خود کمتر تغییرمیبابند و فقط هیجانها قادر بتحریك و جا بجا کردن آنها هستند .

هیجانهای آنی - احساسات - شهوات

تا کنون و ضمن این تحلیل ، ما خصوصاً از حالات زودگذر روح که موجب عکس‌العمل های بدنی شدید میگردد گفتگو کرده‌ایم .

این حالات را که « شوك » های هیجانی مینامیم با انفعالی که در نتیجهٔ هیجان عارض روح میشود ، فرق دارند .

توضیح آنکه عکس العمل های بدنی پس از اندك زمانی ترمیم یا تعدیل میشوند ولی برعکس بی نظمی ها واختلال‌های روانی باقی میمانند و بصورتی درمیآیند که بطورساده آنها را « احساسات » میخوانیم .

اینها دیگر ازانفجارهای غریزه نیستند بلکه حالات مزمنی ازروح بشمارمیروندکه ازآنها محبت یا عشق مادری را بعنوان مثال نام میبریم.

شوك‌های هیجانی واحساسات ، درزندگانی نفسانی ، ارزش واحدی ندارند این شوك ها را طبق اصطلاح مجازی پرفسور **لاواستین** میتوان « شراره های قلب » نامید در صورتیکه احساسات بدون داشتن خاصیت انفجاری دارای صفت و چگونگی بهتری هستند و ما آنها را به « آتش سوزان بدون دود » تعبیرمیکنیم .

یك احساس ممکن است چه از لحاظ مدت وچه از لحاظ شدت تشدید گردد و بصورت انحصاری درآید دراینموقع احساس ، همهٔ فعالیت روحی فرد را بخود مجذوب میسازد و بشکل « شهوت » تظاهرمیکند بنا براین شهوت همواره یك بی ترتیبی روحی نیست بلکه غالباً بشکل یك حالت روانی مرتب و مزمن ظهور مییابد و بواسطهٔ خصلت انحصاری خود حد فاصل احساس و دیوانگی محسوب میشود .

شهوت (Passion) نیز مانند عشق وکار ، انسانرا نسبت بحوادث خارجی بی اعتنا میکند و بطور کلی میتواند بشکل سودمند یا مضر اجرا گردد .

کیفیت شهوت بر حسب موضوع آن تغییر میپذیرد مثلا تعلق خاطر شدید بهالکل یک شهوت پست است در صورتیکه دلاوری میهن پرستانه یك شهوت عالی شمرده میشود .

بهرحال شهوت بوسیلهٔ یك خصلت دوام وقدرت انکارناپذیر آشکار و مشخص میگردد .

بنا براین شهوت نسبت بیك موضوع با خواستن آن موضوع بطور

معمولی وساده ، خیلی متفاوت است و بقول **بالزاك** « برای درك شهوت باید بآن گرفتار بود . . . . »

صفات شهوت طبق کیفیات واوضاع واحوال عبارتند از پافشاری یا اعمال زوروشدت ، تصمیم ، سرعت و وسعت هوش .

پس نابغه یا مرد فوق العاده (Surhomme) **نیچهٔ** در اصل شخص پرشور وشهوتی است .

از آنچه گفته شد نتیجه میگیریم که اگر موضوع شهوت خیلی پست ومنحط باشد باضمحلال و زوال انسان منتهی میگردد و اگر عالی و بلند مرتبه باشد و مثلاً همانطور که در مسیح دیده شد بصورت علاقهٔ شدید به پروردگار درآید ، بقول یکی از واعظان مشهور ، « موجب نجات و رستگاری جهان میشود »

فصل دوم

هیجان پذیری

چند مطلب کلی در باره هیجانها که درسطور گذشته مورد مطالعه قرار دادیم بما مجال میدهد که بطریق بسیار آسانتری موضوع « هیجان پذیری » را که عبارت ازاستعدادفرد برای واقع شدن درمعرض شوکهای هیجانی است ، درك کنیم .

بموجب یك قاعده عمومی ، شدت ، وفوروسهولت وقوع شوکهای هیجانی بطورمستقیم متناسب باتفوق وتسلط غرائز و بطورمعکوس متناسب با توسعهٔ هوش ، تعقل و اراده است .

بنا براین هیجان پذیری خصوصاً در دو مرحله آغاز و پایان عمر نمایان میشود : درکودك بعلت تسلطغرائز ودر پیر بمناسبت ضعف نیروهای دماغی .

هیجان پذیری در زن

بعقیده **لمبروزو** (۱) وشاگردان او ، زنان علاوه برآنکه هیجان پذیرتر از مردان نیستند ، این صفت را بدرجهٔ کمتری هم واجدند منتهی زنان هیجان های خود را بیشتر ابراز و اظهار میکنند . بعبارت دیگر عکس‌العمل روحی هیجان درایشان کمتر معلوم میشود ولی مظاهر بدنی هیجان و سرعت خشم و تأثر درآنها بیشتر نمایان میگردد .

۱ــ **لومبروزو** دانشمند ایتالیائی‌است که درسال ۱۸۳۵ متولد شده و بسال ۱۹۰۹ وفات یافت . وی با اینکه طبیب بود در رشته های جنائی هم تألیفات سودمندی از خود باقی گذاشته است و نظریات وی هنوز هم مورد بحث و توجه مؤلفین حقوق جزا است . مترجم

احتیاجی که بسیاری از زنان به خود نمائی ، بجلب توجه دیگران به پنهان داشتن ضمیر و بگمراه کردن مصاحب و شریك زندگی درخویش احساس میکنند بدون تردید این اوراط ارادی عکس‌العملهای بدنی هیجان را توضیح میدهد .

معهذا اغلب فلاسفه قائلند که زن واقعاً هیجان پذیری بیشتری را داراست . بنظر میرسد که روانشناسی زنانه نیز این حساسیت جبلی را بنوعی تأئید میکنند .

علت هیجان‌پذیری زنان

آیا علت ابتدائی هیجان پذیری زنان کدام است ؟

بعقیده ما باید این علت را درترتیب فعالیت بدنی و بخصوص فعالیت تناسلی زن جستجو کرد .

البته نباید اغراق گوئی پدران‌ما دراینخصوص ، که ضمن ضرب‌المثل هائی‌اظهار میشد ، عیناً و بیچون و چرا قبول‌گردد ولی بیهوده است که تأثیر و انعکاس وظائف و اعمال جنسی در زندگی نفسانی زن مورد انکار واقع شود .

درحقیقت عمل تخمدان وقاعدگی ، جز در دوران آبستنی وشیردادن بدون وقفه جریان میبابد . امواجی که خود ناپدیدارند جانشین امواج متراکم دستگاه توالدی میگردند و با اینکار ترشحاتی را درهمهٔ غده‌های اندام ایجاد میکنند .

بدینسان غده ها ، متوالیاً و بطورانقطاع ناپذیر، پروخالی میشوند ودرنتیجه موادی را تولید مینمایندکه دراصطلاح طبی «هرمون» مینامیم .

این مواد که مؤلفین انگلیسی آنها را قاصدان یا پیامبران شیمیائی (Chemical messengers) میخوانند سراسردستگاه‌عصبی‌را تحت تأثیرقرارمیدهند وخصوصاً درزنان روی پاره‌ئی ازاعصاب ازقبیل پی های تولیدی ، اثر بیشتری میگذارند .

معهذا نباید مانند بعضی از زیست شناسان آلمانی و امریکائی در این نظریه افراط کرد ومانندآنها به تئوری « اقتدار هرمونی » پای‌بند

بود زیرا اعتقاد محکم به این تئوری باعث میشود که نوع انسانرا فاقد اراده و اختیار بدانیم وتمام فساد ها و تباهی های جنسی را ، بجهة آنکه معلول عمل هرمونها هستند ، معذور بداریم و بالاخره بقضاوتی که از نظر اجتماعی خطرناك است مبادرت ورزیم .

اگرهرمونها درکار قسمتهای مختلف دستگاه عصبی مؤثرند مراکز عالی هم قدرت مستقلی برای امر و نهی دارا هستند و بدینوسیله زندگی تناسلی را تنظیم میکنند و غریزه را تحت تسلط درمیآورند .

نتایج هیجان پذیری زنان

بجنبش همیشگی ارگانیسم زنانه ، بطور تقریباً موازی ، یك تنوع ذهنی موبوط میشود .

هیجانهائی که ازحیات‌زن عبورمیکنند غالباً با یك دلربائی بیمانندی زن را آرایش میدهند و فعالیت نیز به او حالات لطف آمیزی را عطا مینماید .

این تناوب امواج هیجانی که در وجدان ظاهر و باطن زن طنین می‌اندازند بقول کلاسیک ها بسیاری از خصائص او را روشن میسازند . خصلت زن طبق عقیده رایج بوسیلهٔ ناپایداری‌روحی ، هوش وداوری مبنی برفراست ، تمایل به افراط و تفریط و یکنوع استعداد برای اخلال های عصبی نمایان میگردد .

البته این نظر را هرچند که معمولا اظهارمیشود نباید بدون قید و شرط قبول کرد وما ذیلا آنرا تشریح و بررسی میکنیم :

ناپایداری روحی

آیا زن موجود متغیری که بظاهر مثل موم نرم تغییر شکل میدهد نیست ؟

هوسها ودودلی‌های زن که در پس خونسردیها ودرمواردی سماجتها متناوباً ظهورمیبابند ، از تنوع دماغی بیحد وحصر او حکایت میکنند .

نمونه‌ها و شواهد غیرمنطقی بودن زن نادر نیست :

در زمان جنگ زنانی را دیده‌ایم که آرامترین و بی‌دغدغه‌ترین رفتار را هنگام شدید ترین بمبارانها از خود نشان داده اند و همین زنان چند لحظه بعد با دیدن یك موش یا یك عنکبوت واقعاً وحشت زده شده اند.

بقول یکی از دانشمندان زنان عکس این دستور کلاسیک را اجرا مینمایند یعنی: «آنها بهمه چیز جنبهٔ حزن‌آور میدهند و هیچ چیز را جدی نمیگیرند».

اگر بطور عمیقتری در طرز فکر زن رخنه کنیم ملاحظه خواهیم کرد که این عدم انطباق و ارتباط او با محیط چیزی جز تردستی و زرنگی نیست درواقع میدان اندیشهٔ زن محدودتر از مرد است اما وجدان شفافی دارد و در داشتن یکرشته افکار، پایدار است.

زن با سرسختی جالبی بسوی هدف ثابت خود پیش میرود و برای رسیدن باین هدف وسائلی را که در اختیار دارد تا سرحد امکان تغییر میدهد: **لذا تنوع ظاهری روح زن از همینجا ناشی میشود و ضعف و بی‌ثباتی ادراك او افسانه‌ئی بیش نیست.**

فراست یا Intélligence intuitive

از بس شنیده میشود که ارزش زن خصوصاً منوط بقلب اوست بعضیها نتیجه گرفته اند که زن دارای پستی هوش درمان ناپذیری است.

این مطلب قطعاً با حقایق امر ارتباط ندارد **زیرا اگر مرد یك هوش استدلالی دارد درعوض طبیعت به زن هوشی عطا کرده است که فلاسفه آنرا «فراست» یا «هوش دور بین» توصیف میکنند.** (۱)

۱ـ شادروان استاد محمدعلی فروغی لغت فرانسوی «انتویسیون» را درفلسفهٔ «برگسن» جان‌بینی و درون بینی ترجمه کرده است وازاینرو بزعم مرحوم استاد «انتلیژانس انتویتیو» را میتوان: هوش درون بین، ترجمه کرد. مرحوم فروغی برای اینکه فلسفهٔ برگسن با فلسفهٔ عرفان

بقیه در صفحه بعد

در حقیقت تعقل مرد متمایل بپراکنده شدن است در صورتیکه عقل

بقیه از ص قبل

اشتباه نشود از استعمال کلمات « مراقبه » که عمل «انتویسیون» است و «مکاشفه» که نتیجهٔ آن میباشد پرهیز کرده است .

شاید بهترین تعبیر در زبان پارسی این باشد که ادراک بوسیلهٔ «انتویسیون» را فراست یا بفراست دریافتن ، اصطلاح کنیم زیرا درفلسفهٔ عرفان ، همه پیشینیان ادب وعرفان ایران همه‌جا این نوع ادراك را فراست اصطلاح کرده اند .

مثلا گاهی ما احساس یکنوع ناراحتی در ذهن یا دل خود میکنیم و برای‌ما فوراً یا چندی بعد یك ناراحتی پیش میآید ودراین صورت میتوان گفت که ما آن ناراحتی را بفراست دریافته‌ایم ومولانا جلال‌الدین دراین باره فراست را بهمین معنی بکار برده است که :

هر کراهت در دل مرد بهی — چون درآید زآفتی نبود تهی

وحی‌حق‌داداین کراهت‌را،ه‌وهم — وزصفای‌خود دل‌آنرا کرده‌فهم

و نیز گاهی بمحض اینکه با قیافه‌ئی روبرومیشویم احساس ناراحتی میکنیم وسرانجام میبینیم که ازصاحب‌آن قیافه زیانی بما میرسد وما بدی آنشخص را با همان نظر اول بفراست دریافته ایم .

همچنین دراصطلاح‌عرفا لغت «توسم» بروزن تبسم نیز تقریباً بهمین معنی بکار رفته است ، یعنی پی بردن بحقایق بزرك با کنایه و اشاره‌ئی کوچك بنا بر این در این بحث دقیق و دانشمندانه پروفسور آندره بینه میتوان « انتلیژانس انتویتیو» را « هوش متوسم » یا « هوش‌متفرس » ترجمه کرد . لیکن چنین بنظر میرسد که بهترین ترجمه نزدیك بمقصود آندره بینه همان «فراست» تنها باشد زیرا فراست درزبان پارسی گذشته ازاینکه بمعنی درك حقایق بدون رنج تعقل‌و منطق میباشد معنای سرعت نیز درآن هست .

باید متوجه بود که فراست ، چه ازنظر فلسفهٔ برگسن وچه ازنظر

بقیه در ص بعد

زن بعلت آنکه کمتر به پراکندگی میگراید جنبهٔ اثباتی آن بیشتر است .

بدین ترتیب بقول یکی از روانشناسان : « **عشق که بساده‌ترین دختران فهم و ذکاوت مخصوصی میدهد ، موجب هزاران بلاهت در باهوش ترین مردان میگردد** » .

دراینجا نیز توانائیهای دماغی زن جنبهٔ عملی تری را ازخود ابراز میدارند ولی آیا در این هوش زنانه احساس هم سهمی دارد ؟ آیا اندیشه های عالی همانطور که **پاسکال** میگوید ازدل برمیخیزد ؟

فراست یا « **هوش درون بین** » بزنان اجازه میدهد که با کوششهای کمتر فواصل دورتری را در سرنوشت ببینند . یکی از زنان با لبخند و بطور نیمه جدی میگفت :

« شما مردان که اینقدر احتیاج بمطالعه دارید لابد خیلی نادان و ابله هستید » .

زنـان بدون سعی و توجه زیـاد آنچه را که بکارشان

بقیه از ص قبل

فلسفهٔ عرفان ، بر عقل و منطق برتری دارد زیرا عقل و منطق که برای اجتناب از اشتباه است در بسیاری از موارد عاقل منطقی را دچار اشتباه میکند وهنگامی هم که گرفتار لغزش نشود سطحی است ودراطراف شیئی یا مسئلهٔ مورد تعقل است . لیکن فراست که محصول صفای دل است پای بند عقل ومنطق نیست هرگز اشتباه نمیکند و بکنه و عمق حقیقت میرسد (از فلسفهٔ برگسن)

پرفسور آندره بینه و بعضی ازروانشناسان بزرك برای زن « **هوش درون بین** » یا « **فراست** » قائلند و برای مرد « **هوش منطقی** » وبطور کلی برتری بزرگی برای زن برمرد قائل میشوند .

فراست در زبان عربی هم تقریباً بهمین معنی ومفهوم «انتویسیون» برگسون بکار رفته است چنانکه این مثل یا پند معروف « **اتقوا فراسة المؤمن** » که گویا حدیث نبوی هم باشد معنی بفراست دریافتن یا تفرس را روشن مینمایاند .

میخورد درك میکنند . حتی یك ژست ، یك نگاه ، یك کلمه ، یك تبسم از نظر ایشان پنهان نمیماند . آنها بدینسان تصورات ذهنی لازم را سریعاً تحصیل مینمایند (یا بفراست درمییابند) و بدینوسیله رفتار و کار خود را تنظیم میکنند .

معهذا نقص استدلال و تعقل و فقدان افکار ماهرانه گاهی موجب فرو ماندن زنان در کارهای جزئی و مستغرق شدن ایشان در اشتغال های کوچك روزانه میگردد . این ادبار و نگوبختی تفکر زنانه است .

داوری مبنی برفراست Jugement intuitif

بموجب یك ضرب المثل روسی : « زنها وقتی فکر نمیکنند عاقلند و وقتی فکر میکنند دیوانه هستند » ولی آیا طبق این ضرب المثل باید منکر هرگونه حس قضاوتی در زنان گردید ؟

البته نه ، زیرا هرچند قضاوت زن گاهی کوتاه و سطحی است معهذا واجد صحت وسلامت است بدین معنی که داوری زن مانند هوش وی بقول فلاسفه ، بر پایهٔ یکنوع فراست و مکاشفه قرار دارد .

عدالت یا لا اقل آنچه را که زن عدالت میداند ، نزد او مفهوم بسیار وسیعی پیدا مینماید ولی زن چندان در بند قرارداد های تدوین شده و پابرجا نیست .

او مثل **بالزاك** بتمام بیرحمی ها وقساوتهائی که زیر کلمه خوفناك « مساوات » (Egalité) پنهان میشوند میاندیشد ودر هرمورد بوسیلهٔ تمایلات آنی خود هدایت میگردد .

زن مقید به اصول نیست و مانند یکی از شاعران هلندی عقیده دارد که : « اصول بهانه های حقیری هستند که برای انجام ندادن وظیفه بکار میروند » .

در واقع چون اصول ، تشکیل یك قاعده کلی و مشترك را میدهند قادر نیستند هردعوی خاص را حقاً وآنطور که باید و شاید فیصله دهند و زنان با یك توجه ذاتی باینموضوع ، اصول و قواعد را رعایت نمیکنند

و یك جانبداری ظاهری را (که غالباً مورد سرزنش قرارمیگیرد) ازخود ابراز میدارند .

عموماً زنها پیرو اصول فردی هستند واین صفت بصورت یك آنارشی زنانه ظهور مییابد . آنها با کمال صمیمیت ولی با دل خود نسبت بامور قضاوت میکنند و بقول **بالزاك** : «هنگامیکه زنان ما را دوست میدارند همه چیز ما حتی جنایاتمان را میبخشند و زمانیکه ما را دوست نمیدارند هیچ چیز ما حتی فضائل و جوانمردی‌هایمان را نمیبخشند» .

تمایل بافراط و تفریط

بنا بر عقیده‌ئی که فعلا پذیرفته شده است از آنجا که زن بوسیلهٔ هیجانهای خودش رهبری میشود ، با طبب خاطر خود را بجانب افراط و تفریط سوق میدهد و بگفتهٔ یکی از نویسندگان فرانسوی **(اکتاوفویه)** : **« زن چیزی بهتر ازخوب و بدتر از بد را درنظر میآورد »** .

شدت ترحم وازخودگذشتگی که گاهی بمرحلهٔ فداکاری و قربانی شدن میرسد از یکطرف و حسادت ، کینه ، ستمگری و فساد در بعضی از آنها ازطرف دیگر ، نشان میدهد که درزنان «آنچنان آنچنانتر میشود» .
ولی تمایل مزبور غالباً بیش ازآنچه حقیقی باشد ظاهری است زیرا زنان درحقیقت معتدل‌تر ومحافظه‌کارتر از مردانند و چه بسا که افراط وتفریط ایشان ساختگی وتقلیدآمیز است .

استعداد برای اختلالهای عصبی

برای هیجانهای زن باید مفر و گریزگاهی تعبیه گردد . خنده ، گریه وخصوصاً پرحرفی (وراجی) واقعاً دریچه های اطمینانی را برای او تشکیل میدهند . بدین لحاظ مکالمه یا پرحرفی زنان غالباً طولانی میشود و با اکراه قطع میگردد .

ولی اگرهیجان پذیری زن درمعرض پس رانیهای (رفولمان) فراوان قرارگیرد ممکن‌است باختلالهای عصبی و بخصوص ناراحتیهای اضطراب آمیز منتهی شود .

درگروهی از افراد ، هیجان‌پذیری ازحدود هیجانهای عادی تجاوز میکند ومزاج شخص را بصورت بسیارحساس درمیآورد .

البته اینوضع منحصر بزنان نیست ودریکعده ازمردان هم مشاهده میگردد . نظر باینکه وضع مذکور نزد دختران مسن ، بطرز مخصوص ومتداول خود ، بیشتر بروزمینماید ما هنگام بحث درباره اینقبیل دختران از آن گفتگو خواهیم کرد .

رل اساسی هیجانهای جنسی

در میان هیجانهای زنانه ، آنهائیکه از غریزه جنسی مشتق میشوند حائز اهمیت خیلی بیشتری هستند ، این غریزه در واقع نیروی شگرفی را دراختیار دارد و جای تعجب نیست که هیجانهای بسیاری را ایجاد نماید . ما بدون اینکه بخواهیم همهٔ این هیجانها را مطالعه کنیم کوشش خواهیم کرد بعضی ازآنها را برحسب سنین مختلف عمر بررسی نمائیم .

فصل سوم

هیجانهای جنسی قبل از بلوغ

هیجانها در جنین

آیا در جنین هیجانهائی وجود دارد ؟

مکتب **فروید** تصدیق میکند که «تأثرات» جنین در وجدان مخفی این موجود زنده ، پس رانده شده اند .

این تأثرات در آنجا مجتمع میگردند و غرائز ما را پایه‌گذاری مینمایند . البته غرائز مادام که کودك متولد نشده است فعالیتی ندارند و در حال خواب و سکون بسر میبرند اما بعداً چه در زمان کودکی و چه پس از بلوغ ظاهر میشوند و تأثرات جنین را آشکار میسازند .

بطوریکه ملاحظه میشود این تئوری با عقیده کلاسیك فطری بودن غریزه مباینت پیدا میکند . یکعده از فلاسفه (ترادیسیونالیست ها) بطور کلی معتقدند که غریزه پیش از پیدائی احساساتی از قبیل احساس تماس یا حرارت درجنین موجود است .

باید دانست که این احساسات کاملا ابتدائی هستند و جنین در تمام مدت زندگی داخل رحم ، نه میبیند و نه میشنود .

در این دوره موجبی برای ناراحت شدن غرائز دربین نیست و بنظر نمیرسد که وجود هیجانها لزومی داشته باشد .

معهذا زندگانی روحی جنین احتمالا شامل حالت مبهمی از لذت و رنج است . اینحالت که تصویر بسیار کوچکی از لذائذ ورنجهای بزرگسالان بشمار میرود ارتباطی به هیجانها ندارد .

طبق عقیده عمومی (اگر چه این عقیده قابل تردید است) کودك بوسیلهٔ درد وارد زندگی میشود .

درد هم پایه وهم مدت سر نوشت های دنیوی ما را معین میکنند .

شاگردان پرفسور **فروید** پا را از این هم فراترمیگذارند . بنظر آنها جنین هنگام تولد متحمل تأثردردناکی که فقط بدنی نبوده و روحی نیز هست ، میگردد . این تأثر از آنجهة است که جنین رابطهٔ صمیمیت خود را با مادر قطع مینماید و بعقیده پیروان **فروید** قبل از اینموقع دلیلی دردست نیست که بذراضطراب در روح بشر افشانده شده باشد .

پس اضطراب بشری که در تمام دورهٔ حیات مترصد ماست چیزی جز خاطرهٔ پس رانده شدهٔ ساعات نامطبوع تولد ما نیست لذا اگر زایش بجای اینکه بطرق طبیعی انجام پذیرد بوسیلهٔ یك عمل جراحی در شکم عملی گردد اضطراب درمدت زندگی تخفیف فراوان خواهد یافت !

طبق نظریهٔ پیروان **فروید** حوادثی که هنگام تولد عارض میشوند ممکن است مبنای هیجانهای زمان بلوغ گردند . بدینقرار اگر بهنگام خواب کابوسی شما را فرا بگیرد ، اگر احساس کنید که ناگهان بچاله‌ئی افتاده اید چه مفهومی برای این احساس قائل میشوید ؟

بدون شك خواهید گفت که این احساس یك احساس بدنی است که مثلا از بدی عمل معده ناشی شده است . ولی مکتب **فروید** برای این رؤیا تعبیر بدیع تری را اظهارمیدارد . بموجب این تعبیر ، بچاله افتادن شما یادبود و خاطره زمانی است که ازتنگنای مجاری لگن خاصره مادر برای ورود بجهان سر خورده اید .

هیجانها در دوره شیرخوارگی

کودك در دو سه سال نخستین زندگانی تقریباً اشتغال خاطری جز توجه بوظایف گوارشی خود ندارد ومن هنگام تدریس همواره گفته‌ام که : طفل خرد سال چیزی غیراز یك لولهٔ گوارش نیست .

اما این‌مطلب را نباید کاملا پذیرفت زیرا کودك شیرخوار نیز برای

بعضی از هیجانها حساسیت دارد . از بیست و سومین روز ممکن است « ترس » در او ظاهر شود و پس از این هیجان دفاعی ، هیجان تهاجمی یعنی « خشم » ابراز گردد .

علائم خشم که بعد ازماه‌دوم نمایان میشوند عبارتند ازدرهم کشیدن ابروها و تشنجاتی که همراه شیون و زاری بظهورمیرسد . سپس هیجان « مهرآمیز » یا محبت تظاهر میکند و طفل دو ماهه به اشیائی که دوست میدارد تبسم مینماید و بعدها دستش را بطرف آنها دراز میکند .

احساس دردناکی که پیش از بیرون‌آمدن دندانها عارض میگردد و بوسیلهٔ جویدن یك شیئی کم و بیش سخت تسکین مییابد ، بنظر فلاسفه مبنای غریزه ستمگری وتعدی است .

پس این غریزه مقارن با درآمدن دندان پدیدار میشود و با یك هیجان مسرت‌بخش ودرعین‌حال سبعانه توأم است . بعقیدهٔ پیروان **فروید** اعمال خرد کردن غذا ها وگاز گرفتن پستان مادر ازتظاهرات این غریزه بشمار میرود .

قبل از دو تا سه سالگی طفل هنوز بدورهٔ اخلاقی حیات نرسیده است وازخوب و بد ، مجازوممنوع ، شرافتمندانه وننگین اطلاعی ندارد . او از اجرا شدن اعمالی که خصوصاً گوارشی هستند تمتع میبرد ولی **آیا کودك تا دوسالگی پذیرنده هیجانهای جنسی نیست ؟**

فروید معتقد است که دو سال نخستین عمر « مرحلهٔ گوارشی » غریزه جنسی را تشکیل میدهد .

در واقع تماس با پستان مادر و پرشدن معده در کودك شیرخوار ایجاد یک لذت شهوانی میکنند و چنین لذتی دارای خواص و کیفیات جنسی است .

فروید عمداً لذت شهوانی را با التذاذ جسمانی درهم میریزد و واژه لاتن « لیبیدو » را بدون قید وشرط پایه و مرکز هرنوع لذتی قرار میدهد .

درنظر پروفسور**فروید** جنسیت بیان کننده هرگونه لذت شهوانی

است . پس پستان مادر اولین موضوع هیجان جنسی محسوب میشود ولی باید از **فروید** پرسید برای کودکانیکه بوسیله پستانك بزرك شده اند اولین موضوع جنسی کدام خواهد بود ؟

البته این شیرخوارشهوتران تنها بمکیدن پستان مادر اکتفا نمیکند بلکه او شست ، انگشتان ومشت خودرا خواهد مکید و بزعم پیروان **فروید** یك منبع بی‌پایان هیجانهای جنسی دلپذیر دراینکار نهفته است .

این مرحله گوارشی زندگی ، بقول پسیک آنالیست ها ، مبداء فسادهائی ازقبیل جویدن ناخنها ، خوردن آب بینی وغیره است که دراطفال دیده میشود .

باید توجه داشت که حتی در بزرگسالان نیز وظیفه دستگاه هضم ممکن است جنبه یک لذت شهوانی را بخود بگیرد و پرخوری موجب استرضای خاطر گردد . تنقل خوردن زنان و جذب الکل بوسیلهٔ مردانرا میتوان بعنوان نمونهٔ این نوع لذت ذکر کرد .

ولی آیا آقایان با کشیدن سیگار و بانوان با جویدن نقل وشکلات واقعاً یك عمل جنسی را انجام میدهند ؟

طرفداران **فروید** به این پرسش جواب مثبت میدهند و دلیلشان هم این است که در زبان عوام گاهی فعل های «جویدن» و «خوردن» برای بیان اعمال یا تمایلات جنسی نیز بکارمیروند واین امر نشان میدهد که بین لذت جنسی و لذت گوارشی روابط بسیار نزدیکی وجود دارد (۱) . . .

۱ـ اصطلاحات عامیانه‌ئی که آندر بینه دراینجا بکاربرده مخصوص زبان فرانسه است و بهمین جهت از ترجمهٔ آنها صرف‌نظرشد ولی در زبان فارسی هم گاهی فعل خوردن را برای بیان مشتهیات جنسی استعمال‌میکنند ازآن‌گذشته هنگام ارتباط های جنسی بعضی ازلذائذ شهوانی توسطدهان دندان و زبان تحصیل میگردد درصورتیکه این اعضاء مخصوص خوردن و متمتع شدن از اغذیه هستند .

بهرحال این قرائن موجب‌آن شده است که پیروان فروید لذتی را که از خوردن یا آشامیدن حاصل میشود دارای خصیصهٔ جنسی بدانند .

آنچه مسلم است ، پرخوری میتواند مشتق از فقدان جنسیت باشد چنانکه زنان پیر که دیگر نمیتوانند داعیهٔ عشق‌ورزی داشته باشند غالباً باپرخوری جبران این نقیصه را می‌نمایند .

بدنبال دفع مواد زائد بدن ،آسایش خاطری احساس میشود ،کودك همهٔ توجه خود را درآن متمرکز میسازد وبالاخره بعقیده شاگردان **فروید** با این عمل (خالی کردن روده ها) لذت خاصی که از تظاهرات غریزه جنسی است حاصل میگردد (Erotisme anal)

باید اقرار کنیم که این روانشناسی فاقد شعر وادب است و بیشتر ، وظایف پست‌ترین اعضاء بدن را مورد گفتگو قرارمیدهد . مثلا طرفداران **فروید** عقیده دارند که یکعده ازانحرافات وتباهی‌های جنسی در بزرگی چیزی جز خاطره لذت مذکور نیست .

یکی از روانشناسان می‌نویسد : « پسیک آنالیز انسان را بمنزلهٔ منجلابی میگیرد که درآن کدرترین احساسات ، نفرت انگیزترین لذات ، سبعانه‌ترین ستمگریها در جنب وجوشند » .

باری درصحنهٔ گیتی ازپستیهای طبع بشری نمونه‌ها وشواهد بسیاری مشاهده میشود وبا مطالعهٔ بعضی ازآثارگذشتگان نیز میتوان بااین‌حقیقت بیش از پیش پی برد .

هیجانها درکودکی

دردوسه سال اول حیات طفل با ترس ، خشم ومحبت فقط هیجانهائی را که جانوران نیز دارند ازخودنشان میدهد .

ولی ازسه تا چهارسالگی هیجانهای دیگری که شخصیت‌کودك را بیشتر نمایان خواهند کرد ظاهر میشوند و این هیجانها مخصوص انسان هستند . فعالیت طفل توسعه مییابد وبعقیده **فروید** پسربچه خصوصاً بمادر علاقه پیدا میکند وازپدر کراهتی درخود احساس مینماید تا جائیکه گاهی نسبت باو یك کینه واقعی ابرازمیدارد .

این‌وضع‌احساساتی،کمپلکس اودیپ (Complexe d'œdipe)

را تشکیل میدهد . بطوریکه میدانیم اودیپ‌شاهزاده یونانی بخاطر تزویج مادر، پدرش را کشت . ولی این تز تأثرانگیز و ضمناً با ابهت را اگر بخواهیم تعمیم بدهیم و آنرا در همهٔ مردم قاطع بدانیم با اشکال مواجه میشویم . آیا شما میتوانید تمام پدرها را مجبور کنید که پسرانشان را بمنزلهٔ قاتلان بالقوه خود تلقی کنند ؟ (۱)

فروید عقیده دارد که دختر نیز بپدر ذیعلاقه خواهد شد ولی درعین حال تنفری نسبت بمادر نخواهد داشت .

این معاشقات که **فروید** بدون اندکی تردید آنها را ارتباط جنسی

۱ــ درمیتولوژی‌یونان مذکوراست که شاهزاده‌ئی بنام«اودیپوس» برحسب تصادف پدرش را کشت ومادرش را بزنی گرفت .

این داستان که « سوفکل » شاعر معروف یونانی (پنج قرن پیش از میلاد) آنرا با بیانی جذاب شرح داده است موجب شد که « فروید » عقده‌ئی را که در کودکان کشف کرده « اودیپوس کمپلکس » بنامد .

منظور از عقدهٔ روحی یا کمپلکس مزبور آنست که بزعم فروید در پسر محبتی نسبت بمادر و نفرتی نسبت بپدر وجود دارد تا آنجا که طفل پدر را بنوعی رقیب جنسی خود میداند .

بنظرفروید فرزند بعدها قباحت وزنندگی این کیفیت‌را که بصورت یك « کمپلکس » در روح‌وی منعکس شده است درك خواهد کرد و در نتیجه به کمپلکس فائق آمده و وضع یک انسان عادی را بخود خواهد گرفت .

« فروید » اضافه میکند که معمولاً همهٔ کودکان باین کمپلکس چیره میشوند ولی ندرتاً این غلبه عملی نمیگردد و کمپلکس بصورت بیماریهای عصبی بروزمینماید .

این تئوری با وجود غرابتی که درنظرما دارد براستی پایه واساس نظریات روانشناسی ، اجتماعی ، اخلاقی ، مذهبی وفلسفی فروید وپیروان اورا تشکیل میدهد . مترجم

با محارم توصیف می‌نماید ، پدید آورنده بعضی از درامهای خانوادگی میگردند .

هیجان جنسی ، بمفهومی که معمولا از آن استنباط میشود ، برای کودك اغلب یك کشف ناگهانی والهام‌آمیز است . احساسات قبل‌از بلوغ، تماس با اعضاء تناسلی ، تماشای جفت‌گیری جانوران ، تصاویر و کتابهای تلقین کننده ومحرك، تعلیمات مفسده‌انگیز رفیقان یاخدمتکاران حس‌تناسلی را درطفل بیدار خواهند کرد .

هیجانهای جنسی کودکی اعم ازآنکه ابراز یا پس‌رانده شده باشند غالباً بقدری شدت دارند و بقدری دراعماق روح نفوذ میبابند که درسراسر حیات شخص تأثیرمیکنند و گاهی باختلالهای عصبی منتهی‌میگردند .

والدین و مربیان باید باین انقلابهای هیجانی توجه زیادی مبذول دارند و همه وقت مراقب بیداری جنسی اطفال خود،که ممکن است با یك غافلگیری خشن همراه گردد ، باشند .

آنها باید با محبت و بطور روشن کودکان را قبلا برای پذیرش چنین هیجانی مجهزوآماده سازند .

بنظر **فروید** جنسیت‌دوره کودکی‌ابتدا بصورت‌میل‌بخود(اتواروتیسم) یا خود پرستی (نارسی‌سیسم) تظاهرمینماید وخصوصاً در پسر بچه با اعمال عضوی (وررفتن با خود) توأم است .

معذلك این میل بخود در کودکان هرچند متداول است لازم نیست که حتماً والزاماً بظهور برسد زیرا اگرمقتضیات مذکور درخوق موجود نباشند اینگونه اعمال نیزدیده نخواهند شد .

دردختر عیوب مزبور کمتر از پسر مشاهده میشود و کشف جنسیت بطورمبهمی انجام میگیرد بقسمیکه معصوم بودن وپاکی‌دختر غالباً طولانی وکامل است .

این‌امر مستلزم‌دقت بسیاراست زیرا ازهمان‌طفولیت افتراق‌روانشناسی بین پسر ودختر واضح میگردد . در پسر نخستین تظاهرات نیروی محرك توالدی یك طبیعت شهوانی دارد وحال‌آنکه در دختر احساس مادری از

پیش از منعطف شدن بجانب یك مرد ، بر یکزن پرتومیافکنند . پس میل بدیگری یا دیگری خواهی درزن ابتدا جنبهٔ میل بهمجنس (هموسکسوئل) را پیدا میکند .

اما این میل چگونه ابراز میشود ؟ غالباً بوسیلهٔ یك دوستی یا تمجید بیحد و حصر نسبت بیك‌همکار ، همکلاس یا آموزگار که ازمظاهر آن میتوان رازگوئیها ، صحنه های حسادت و فداکاریهای متقابل توأم با مهرورزیها را نام برد .

مارسل‌پرووو در یکی ازآثارخود این احساسات را بخوبی نمایان میسازد و روابط اینگونه دختران را با یکدیگر ضمن انتشار نامه هائی بیان می‌نماید . حتی ادبیات ، تآتر و سینما هم بیشتراوقات از تأثیر این آداب دخترانه بی‌بهره نمانده وازآداب مزبور الهام‌گرفته‌اند .

دخترك بمحض دیدن کمی بیمهری یا بی‌التفاتی از دوست خود در دریای نومیدی غرق میشود و یا بطغیان وسرکشی میپردازد . او بگوشهٔ تاریکی پناه میبرد ، در آنجا چمباتمه میزند سپس یکمرتبه برمیخیزد و برآشفته میگردد .

تخیلات بی‌پایان او گاهی بیك گریه شدید خاتمه مییابد ، یا وی را بطرف یك عرفان نادرست وغیرحقیقی هدایت میکنند وگاهی هم استثنائاً موجب یك بیماری دماغی میشود .

در بعضی ازموارد دیده شده است که پس راندن هیجانها وعطشهای درونی بخودکشی این دختران غیرعادی پایان یافته است ولی خوشبختانه این موارد بسیار نادراست .



سالهای اول عمر نمایان میشود و سایر تظاهرات را تحت‌الشعاع قـرار میدهد دختر خیلی زود مـادر عروسکهای خود میگردد .

نخستین عشق

هیجان جنسی در دورهٔ فقدان جـاذبه

در نزدیکیهای بلوغ، کودك و بخصوص دختر ، وارد در یك دورهٔ بی نمکی و بی لطفی میگردد . در این هنگام دخترك فریبندگی وچالاکی کودکی را از دست داده وهنوز لطف ودلربائی زن بالغ را پیدا نکرده است بطوریکه نه تنها یك تغییر حالت فیزیولوژیك بلکه یك عدم توازن روحی در وی مشاهده میشود .

دختر دراینوقت بلهوس ، تأثرپذیر و زود رنج میگردد وجنسیت او تغییرشکل میدهد بدین معنی که دیگر جنسیت منحصراً توسط غریزه تنظیم نمیشود بلکه بصورت یك کمپلکس ازغریزه بدنی وهیجان‌مهرآمیز (محبت) درمیآید . « میل بخود » تبدیل به « میل بدیگری » شده ودردختر یك دلبستگی بسیار مهم و اغلب افلاطونی بجستجوی فرد دیگری که بتواند هوسهای او را ارضاء کند ، ایجاد میگردد .

این اولین طرح عشق است ولی این عشق هنوز پا برجا نیست و

فصل چهارم

هیجانهای جنسی هنگام بلوغ

بلوغ در زن توسط یك پدیده آشکار یعنی نخستین قاعدگی معلوم میگردد . برای دختریکه ازموضوع بیخبراست این حادثهٔ ناگهانی غالباً موجب یک شوك هیجانی شدید میشود . طفل ضمن پریشانی خاطر ، خیال میکند که مجروح یا بسختی بیمارشده است . بعضی ازآنها جسارت فاش کردن این اضطراب و تشویش درونی راحتی برای مادرشان نیز در خود نمییابند و بهمین جهت دلواپسی را باعماق روان خویش پس میرانند (خودشان را میخورند) این حوادث مهیج گاهی مقدمهٔ اختلالهای روحی تشویش‌آمیز میگردد .

یکعده دیگر از دخترانیکه تازه بمرحلهٔ بلوغ میرسند و اطلاعات ناقصی ازقاعدگی دارند ازاین واقعه احساس ننك و نفرت می‌نمایند ، آنها در مدت «رگل» خود جرأت حضور یافتن دراجتماع را پیدا نمیکنند زیرا میترسند ننگی که از آن وضع حاصل شده است روی چهره ایشان نقش بسته باشد و همه باین مطلب پی ببرند .

البته بلوغ فقط با نخستین قاعدگی ظهور نمییابد بلکه تغییرحالتهای بدنی دیگری (ازقبیل روئیدن مو در بعضی از نقاط بدن یا برآمدن سینه وغیره) پیش ازقاعدگیهای نخستین یا مقارن باآنها ظاهرمیگردد .

دختر با کنجکاوی بسیار زیاد باین تغییر شکلهای قبل از بلوغ و مخصوصاً برشد سینهٔ خود توجه میکنند تا آنجا که گروهی از دختران که رشد خویش را کامل ومطابق میل نمیبینند محرمانه با شیادانی که از

بی‌اطلاعی آنها سوء استفاده میکنند ، مکاتبه می‌نمایند و یا بوسائل حیله‌گرانه ازقبیل استعمال چند دستمال یا کوسن برای مخفی داشتن نقص سینه خود متشبث میشوند .

مطالبیکه تا اینجا در باره بلوغ دختر گفتیم با بروز دو احساس که اهمیت اساسی دارد توضیح داده میشوند . این دو احساس که ممکن است گاهی چند سال قبل از بلوغ هم بمنصه ظهور برسند عبارتند از: حیا وعشوه‌گری . ما دواحساس مزبور را تقریباً بطورمشروح مورد مطالعه قرار میدهیم .

فصل پنجم

حیـا

تحت عنوان حیا دو نمود بسیار مختلف شعور را بقرار زیر شرح میدهند :

۱ــ یك هیجان ، یعنی یك عکس‌العمل روحی ـ بدنی ناگهانی و مستقل از اراده .

۲ــ یك احساس ، یعنی حالتی از روح که در اثر تکرار هیجانها ایجاد شده است .

این احساس که ممکن است توسط تعلیم وتربیت و برحسب مفاهیم گوناگون تغییر کند درمعرض اطلاع و آگاهی انسان قراردارد یعنی کاملا ارادی است و بپرهیزکاری و تقوی منتهی میشود .

احساسات مربوط به حیا غالباً صمیمانه هستند ولی گاهی مثل تمام احساسات ممکن‌است مبنی برظاهرسازی‌باشند . بعضی‌اززنان فقط ازروی تزویر و دوروئی خود را پرآزرم نشان میدهند و ضمن مطالعه موضوع عشوه‌گری ما باین مطالب اشاره خواهیم کرد . معهذا نباید این مسئله را عمومیت داد واساساً منکرحقیقت حیا شد .

در اینجا ابتدا هیجان ناشی از حیا و سپس احساس مربوط بآن را مطالعه خواهیم نمود .

هیجان ناشی از حیا و تظاهرات بدنی آن

حیا یك شوك هیجانی دفاعی بر ضد هرنوع تجاوز و حتی هرنوع قصد جنسی است .

حیا از ترس اشتقاق مییابد و رل حمایت را در برابر غریزه تولید

مثل باری میکنند و این بازی شبیه به رل ترس در برابر غریزه صیانت ذات است .

پس حیا از حزم و احتیاط ریشه میگیرد و تظاهرات بدنی آن را بترتیب زیر بررسی میکنیم :

این تظاهرات اصولا عبارتند از :

۱ ــ پدیده هائیکه در غشاء بدن و خصوصاً پوست صورت منعکس میشوند (این عارضه مخصوص به نوع بشر است) .

۲ ــ رفتارهای مشخص مانند اعمال دفاعی یا مبادرت بفرار (این وضع مخصوص بانسان نیست و در بعضی از تیره های جانوان نیز بطور ابتدائی خود دیده میشود) .

۳ ــ اختلال های گرناگون بدنی که بطور فرعی و تبعی پدیدار میگردند .

نخستین تظاهر هیجان ناشی ازحیا (سرخ‌شدن)

حیا تقریباً همیشه بوسیلهٔ یک نمود عمومی یعنی « سرخی » بیان میشود و بهمین جهت گفته اند که سرخی « ضامن اجراء » حیاست .

یك نگاه ، یك حرکت کوچك یا یك کلمه که زننده بنظر آیند برای تحریك فوری حیا و سرخ شدن کافی هستند .

البته سرخی منحصراً تابع حیا نیست زیرا هیجانهای دیگری نیز که بر پایهٔ ترس قرار دارند (از قبیل کمروئی ، ننگ و غیره) ممکن است سرخی را پدیدار سازند

بهرحال سرخی نشانهٔ اصلی هیجان حیا بوده و بواسطهٔ جاویدانی و همگانی بودن خود یک ارزش تقریباً سنبولیك را بدست آورده است بطوریکه بسیاری از شاعران ونویسندگان حیا و آرزم را بجای سرخی بکار برده اند .

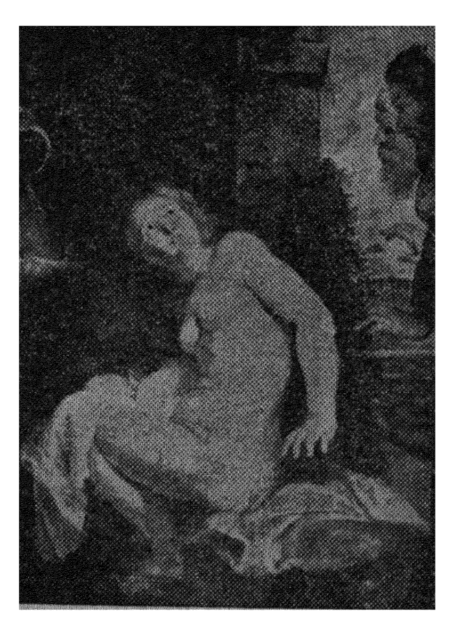
باید دانست آن سرخی که بیان کننده و دال برحیاست عموماً روی صورت نمایان میشود ، درزن یك عامل زیبائی بشمار میرود وبقول **روسو** « برملاحت او می‌افزاید » .

شب برای تجاوز ازآداب، مساعد است ودر تاریکی کامل ، هیجان ناشی ازحیا کلا ازمیان میرود . **برنیس** (شاعرفرانسوی درقرن هیجدهم) این معنی را در رباعی جذاب زیر چنین بیان میکند :

« در یک خوابگاه عطرآگین
که‌خدای‌روزوروشنائی‌رادرآن‌راهی نیست»
« حیا بدون تشویش
روی زانوان الههٔ عشق می‌خسبد »

دومین تظاهر هیجان ناشی از حیا (رفتارهای مشخص)

حیا نیز مانند ترس ممکن است برحسب کیفیات ، دو عکس‌العمل خیلی متفاوت را ایجاد نماید بدین معنی که یکوقت بوسیلهٔ مبادرت بفرار ابرازمیشود و زمانی‌هیجان چنان است که شخص اراده خودرا نسبت باعضاء بدنش ازدست‌میدهد.



هیجان حیا ــ «سوزان‌ودو پیرمرد»

زن در اینحالت ر جای خود میخکوب می گردد،صدایش گرفته‌وبریده میشود و گاهی هم زبانش بند میآید و بالاخره یك رخوت و بیحسی کم و بیش شدید تمام دستگاه نیروی ارادی اورا فرا میگیرد .

روبینس نقاش‌معروف فلاماندی در تابلوئی بنام « سوزان ودو پیرمرد» زن برهنه‌ئی‌را نشان میدهد که هنگام استحمام توسط دو پیر مرد غافلگیر شده

اما در عده‌ئی از زنان دیده شده است که سرخی تمام پوست بدن را فرا میگیرد ودر آثار پیشینیان نیز اشاراتی بعمل‌آمده که حاکی ازاین حقیقت است .

مکتب **فروید** در حیا آثاری از یک بیماری جلدی جنسی می بینند که ابتدا عمومی بوده و بعد ها با یک روش انتخابی روی چهره ثابت مانده است .

در باره بی‌ترتیبیهای محل سرخی ناشی از حیا مطالب زیادی گفته شده است وخصوصاً از موردی سخن بمیان رفته که سرخی فقط در دستها مشاهده گردیده است .

انعکاس بدنی مزبور برحسب اشخاص کم و بیش شدت پیدا میکند . کسانی هستند که هرآن و بدون جهت سرخ میشوند و برعکس اشخاص معیوب یا غیرعادی هم وجود دارند که‌کم سرخ میشوند یا اصلا تغییررنك نمیدهند .

بدین لحاظ اگر سرخ نشدن در بادی امر امتیازی بنظر برسد در حقیقت نشانه‌ئی از یك مزاج منحرف است وبنا بگفتهٔ **روسو** «زن بدون حیا فاسد است و یک احساس را که برای جنس او طبیعی است لگدمال میکند» .

گروهی از زنان کوشش دارند که سرخی خود را پنهان نمایند و برای اینکار صورتشان را با دستهای خود مخفی میکنند البته این حرکت معلول یک قرارداد نیست بلکه یک مبنای روانشناسی دارد و پزشگان بیماریهای زنان هنگام آزمایشهای طبی باین وضع زیاد برمی‌خورند . همچنین سابقاً زنان خوشگذران و اهل معاشرت در سالن ها و مجامع از بادبزن خود بهمین منظور استفاده میکردند .

بطورکلی آنچه که سرخی را مخفی بکند موجب تخفیف یا از بین رفتن حیا میشود . بدینسان بکار بردن ماسك در بعضی ازجشنها که بقصد مستور داشتن صورت و سرخی آن استعمال میگردد امکان و اجازه میدهد که بسیاری ازآداب ورسوم بدون احساس شرم مهمل گذاشته‌شوند.

صاحبنظری بنام **ستارتز** معتقد است که این ژست خیلی هم مبتنی برحیا نیست واضافه میکند :

« عموماً رفتار ناشی ازحیارا بامجسمهٔ «ونوس‌دومدیسی» میسنجند در صورتیکه این اشتباه است زیرا وقتی زنی که عادت به پوشاك داشته ناگهان در حال برهنگی غافلگیرشود وضعی کاملا متفاوت با وضع مجسمهٔ مزبور بخود خواهد گرفت بدین معنی که تنه را کمی بجلو خم کرده ، شانه ها را بالا میبرد ، بازوان را در بالای سینه بطور متقاطع روی هم میگذارد وتا آنجا که ممکن باشد قسمت‌های جنسی خود را با فشاردادن رانها بیکدیگر پنهان میسازد .

اینوضع طبیعی نشان دهنده‌حیا چنین‌است وهنرمندی که «ونوس» را درآنحالت ساخته درواقع خواسته است بین رفتارطبیعی ورفتارسنبولیك باروری سازشی‌بدهد چه مجسمهٔ «ونوس» بایکدست پستانها و با دست دیگر اعضاء جنسی خود را نشان میدهد .

در غیراینصورت ابلهانه است که تصور کنیم یك الههٔ زیبائی ممکن است از برهنگی خود احساس ننك بکند »

زنان ژست های دیگری نیز درموقع هیجان حیا حتی درحال در بر داشتن لباس ازخود ارائه میدهند .

آنها درصدد برمیآیند که فوراً صورت خود را بوسیلهٔ دستها یا با برگردانیدن سر مخفی نمایند و اگر اینکار میسر نشود باین اکتفا میکنند که با فروتنی پلکهای خویش را پائین بیندازند .

تظاهرات مربوط بحیا برحسب اشخاص و کیفیات اختلاف دارند ولی آنها خصوصاً ازنژادی به نژادی دیگر وطبق موضع کم و بیش ساختگی مراکز جاذبهٔ جنسی تغییر میکنند .

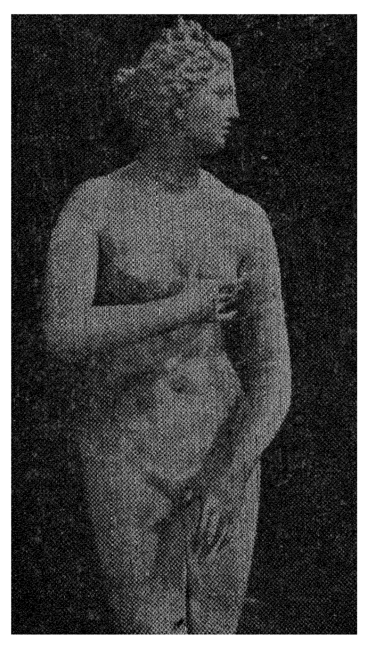
در اینجا بدون آنکه قصد یک مطالعه عمیق نژاد شناسی در باره تظاهرات مذکور باشد من چند نمونهٔ کلاسیك را متذکر خواهم شد :

در زنان چینی چنین مینماید که حیا بخصوص در پا جایگزین است زیرا زنان چینی آنرا بکسی جز شوهرخود نشان نمیدهند .

ومیخواهد بافرورفتن در آب خودرا از نظر آنها مخفی بدارد. این تابلو که اصل آن درموزه ملی استکهلم مضبوط است هیجان حیارا بخوبی مجسم میسازد .

در جانوران ، حیا خصوصاً بوسیلهٔ عکس العمل از نوع نخست یعنی بصورت فرار تظاهرمیکند و با چاپلوسی وخوش آمدگوئی مرتبط است . گریز جانور ماده بطوراتوماتیك تمایل به تعقیب را در حیوان نر برمی انگیزد .

بدین ترتیب در تابستان و مواقع گرمی هوا گوزن ماده از برابر گوزن نر فرارمیکند همچنین سك ماده زمانی درصدد میافتد که دراطراف سگ نر دیده نشود اما همانطور که خواهیم دید این گریز ماده غالباً ظاهرسازی است و بیش از آنچه از حیا ناشی باشد از عشوه گری مشتق میشود.



ژست ناشی از شرم وحیا ـ «ونوس دومدیسی»

جانوران وحشی برای انجام دادن عمل جنسی پنهان میگردند زیرا درواقع نروماده بایدمواظب باشند که رقیبان حسود ایشانرا مورد حمله و تعرض قرار ندهند .

درجانوران اهلی این ترس کمترمشهوداست ودر نوع انسان ، فرد که نمیتواند فرار بکند با تدابیری چند کوشش داردمراکز جاذبهٔ جنسی خودرا مستورسازد ولذا گفته اند ، حیا « کمروئی » بدن است .

زن اروپائی اگر بدون لباس غافلگیرشود تقریباً ژست «ونوس دومدیسی» را تکرار میکند یعنی پس از برگرداندن قسمت بالای لگن خاصره با یکدست پستانها وبا دست دیگر روی زهار را میپوشاند . ولی

زنان عرب نه تنها اعضاء جنسی خویش را پنهان میدارند بلکه صورتشان را نیز طبق تعالیم قرآن « سوره ٢٤ » مستور میسازند .

در نیل علیا بنا بگفتهٔ **امین بیك** بزرگترین جذابیت زنان در توسعه و عظمت نواحی کفل ایشان است و بقول یکی از روانشناسان این ناحیه مرکز اصلی حیا در زنان افریقائی مزبور است بعضی ازاین بومیان تقریباً برهنه ، تنها یك برك برای ستر عورت بکارمیبرند و هرگاه هنگام غافلگیر شدن از این زینت هم محروم باشند فوراً برای مخفی داشتن « برهنگی » خود به پشت روی زمین میخوابند .

تظاهرات فرعی

سرخی ورفتارهای عفیفانه، تظاهرات اساسی حیا را تشکیل میدهند معهذا نمود های دیگری هم در اثر هیجان ناشی از حیا ذکر شده‌اند که ازآنجمله میتوان پدیده های زیر را نام برد :

لرزشها ، تشنجات حنجره، احساسات سردی بعدازحرارت ، گیجیها، همهمه ها وطنین درگوش ، عرقهای سرد ، دانه دانه شدن بدن ، چندش ، راست شدن موها ، وقفه درتنفس وحتی تمایلات اغمائی درهیجانهای شدید وقفه درترشح شیروقاعدگی وترشح آب‌دهان بطوریکه دهان خشك میشود و زبان بفك بالا میچسبد .

احساس حیا

تکرار هیجانهای ناشی ازحیا بالاخره درزن منجر بحالت جاویدانی میشود که آنرا « احساس حیا » مینامند .

تعلیم و تربیت میتواند باین احساس تغییرات مستحسن یا ناگواری بدهد . مبالغه درحیا وخصوصاً تظاهر بآداب دانی وشایستگی منتهی بیك آزرم تصنعی میگردد که تزویر وریای حیاست . برعکس متانت وفروتنی فضایلی هستند که بوسیلهٔ یك‌آموزش و پرورش نیکو بدست میآیند .

احساس حیا بخصوص درترتیب پوشیدن لباس ودرطرز تکلم بظهور

می‌پیوندد و ما این دو موضوع را ذیلاً بررسی میکنیم :

تظاهرات احساس حیا در ترتیب پوشیدن لباس

صنایع و ترتیباتیکه درتهیهٔ پوشاك بکارمیروند در عین مستورداشتن مراکزحساس جنسی زن ، اورا در دفاع ازخود نیز یاری میدهند .

برك مو را که در صنعت مجسمه سازی رل مهمی بازی کرده است میتوان بعنوان یك پوشش ابتدائی در نظر گرفت . این لباس در مراحل کاملتر بصورت یك مانع بدنی ودر عین حال معنوی جهة مقابله با هرنوع جاذبهٔ شهوانی درآمده است تا آنجا که بقول یکی از مجتهدین کلیسا : « حیای زِنان با کندن لباس ناپدید میشود » .

مذاهبیکه در راه مبارزه با وسوسه های شهوانی کوشش میکنند ، سادگی و تناسب در پوشاك را میستایند .

سن‌فرانسوادوسال اسقف معروف مسیحی در قرون شانزده وهفده مینویسد :

« همواره جانب سادگی و بی‌پیرایگی‌را که عالیترین زینت برای زیبائی و بهترین عذر برای زشتی است رعایت‌کنید » .

در دستورهای رهبانی پوشیدن لباسهای‌گشاد و بزرك جهت مخفی داشتن اندام، بسالکان طریقت اعم اززن ومرد تحمیل شده است .

اما در نژاد های متمدن و نیز در بسیاری از قبایل وحشی پوشاك یك جنبهٔ تزیینی پیدا کرده است و مدلباس زنانه 'ببهانهٔ پوشش' یك هدف دلربائی و جذابیت را تعقیب میکند .

این رویه مارا بیاد سخن **مونتنی** می‌اندازد که میگوید : « بعضی ازچیزها را برای نمایاندن‌آنها پنهان میکنند » .

خیاطان بزرگ و گردانندگان « موزیك هال » باین حقیقت نیك واقفند و با ذوق و ابتکارخود بجای پوشاندن بدن زنها ایشانرا در واقع عریان میسازند ودرعوض جلوگیری از میل جنسی آنرا تحریك مینمایند .

پس لباس پوشیدن بیش از آنچه یك عمل عفیفانه باشد ، تظاهری

از عشوه گری است و همانطور که گذشت میل جنسی را برمی انگیزد .

تظاهرات احساس حیا درطرز تکلم

حیا تنها بوسیلهٔ تواضع در رفتار یا بی آلایشی در لباس پوشیدن تجلی نمیکند بلکه بوسیلهٔ متانت و وقار درطرزتکلم نیز پدیدارمیگردد .

عدم مراعات نزاکت وادب درسخن گفتن بیش از نفس عمل ناشایست افکار عمومی را جریحه دار میسازد و همانطور که یکی از روانشناسان میگوید . « زنان عفیف از بزبان آوردن اعمال منافی حیا بیشترازارتکاب آن اعمال میترسند و چنین میپندارند که محدودیت خصوصاً برای دهان مقرر شده است » .

دختران جوان بویژه ، سخنان وقبحانه‌را نمیپسندند وازالفاظ رکیك نفرت دارند . سخن زشت ومستهجن بادراك وتصورسانتیمانتال ایشان از عشق لطمه وارد میآورد . بنا بر این بخلاف پسر بالغ که میل زیادی بصراحت و بی پردگی در مسائل جنسی دارد دختر جوان رغبتی باین امر نشان نمیدهد .

عفت بیان در رم قدیم هم وجود داشت و بدون تردید ادبیات لاتن خود را از این حیث خیلی رآلیست‌تر نمایانده است بطوریکه گفته اند : « لاتن در الفاظ پرهیزکاری را حقیرمیشمرد » .

محققی بنام **دوفور** در کتاب « تاریخ فحشاء » ضمن یکی ازمباحث مربوط بگذشته مینویسد «زنان واقعاً از کلمات ناهنجاروزننده میترسیدند وحتی فواحش نیز از بزبان آوردن سخن بی ادبانه ننگ داشتند » .

زبان همهٔ ملتها پرازاستعارات وکنایاتی است که برای بیان اعضاء یا اعمال جنسی بکارمیروند وحتی درزبان‌عامیانه نیز این عفت کلام رعایت میشود (۱) .

۱ـ دراینجا آندره بینه درتأیید گفته‌های خود بذکرامثله وشواهدی اززبانهای فرانسوی وآلمانی میپردازد که چون درزبان ما مورد استعمال

بقیه در ص بعد

ولی همچنانکه درمورد لباس گفته شد درتکلم هم گاهی باعبارات غیرصریح مسائل جنسی بنحو مؤثرتری ابراز میشوند . بهمین جهت در کتابهای دینی و رسالات مربوط بحکمت الهی ، ازامورجنسی بدون پرده پوشی و با یك خشکی وصراحت علمی سخن بمیان رفته است .

یکی از دانشمندان در این زمینه میگوید : « باید ارزش حکمای الهی کاتولیك را که با طرزی عاقلانه و صراحتی تحسین پذیر از مسائل جنسی گفتگو کرده‌اند ، بشناسیم و ازایشان تقدیر کنیم » (۱)

شناسائی انگیزه حیا

اکنونکه تظاهرات اصلی حیا را اجمالا ازنظر گذرانده‌ایم بشرح در باره شرایط عمومی سن ، جنس ، تمدن و بطور خلاصه کیفیاتیکه در بروز و پیدائی این احساس تأثیردارند میپردازیم و سپس علل آنی را که موجب هیجان حیا میشوند مورد تجدید مطالعه قرار خواهیم داد و بعد از آن از علل بعیدی که در حیا مؤثرند و بالاخص عوامل جنسی بحث خواهیم نمود :

شرایط سن

حیا از آنجهت که بمناسبت ترس ازتجاوزجنسی ایجاد میشود ، در اطفال وجود ندارد زیرا اطفال بمخاطراتیکه ممکن است جنسیت ایشان را تهدید کنند علم و آگاهی ندارند .

ترس زمانی میتواند بظهور برسد که خطری درك یا تصور گردد

بقیه از ص قبل

ندارند از ترجمهٔ آنها صرفنظر میشود ! بطوریکه میدانیم پارسی زبانان هم کنایات و استعارات فراوانی برای بیان اعضاء یا اعمال جنسی بکار میبرند .

۱ــ فقهای اسلامی نیز بمصداق « لاحیاء فی‌الدین » در باره مسائل جنسی بدون ابهام یا پرده پوشی بحث واظهارنظر کرده‌اند . مترجم

وتصورذهنی خطرجنسی در کودك درحدود بلوغ تظاهرمینماید وقبل ازآن بهیچوجه موجود نیست .

لذا از نظر سنین عمر، حیا بادیگرخصائص جنسی ثانوی همزمان است وحتی محجوب ترین کودکان فاقد احساس حیاهستند. طفل با کمال بیگناهی تمام ناشایستگی ها و بی ادبیها را چه عملا و چه با سخن ابراز میدارد و از برهنگی خود نیز هیچ شرم و ننگی حس نمیکنند .

اگر دیده ایم بعضی از کودکان بظاهر با حیا هستند نباید فکر کنیم که این صفت نزد آنها طبیعی است زیرا احساس حیا دراثر تعلیم وتربیت مادر یااطرافیان درایشان ایجاد شده است .

معذلك دختران کوچك که غریزه جنسی آنها زودرس تر از پسران است معمولاً قبل از پسران همسال خود شروع به عفیف شدن مینمایند . یکی ازروانشناسان که بل نام دارد معتقد است که در بسیاری ازدختران احساس حیا در حدود نه سالگی نمایان میشود ولی بهرحال توسعهٔ کامل آن هنگام بلوغ خواهد بود .

همانطور که طبق افسانهٔ کهن آدم وحوا پس از بیرون رانده شدن از بهشت یکباره « متوجه شدند که برهنه اند » کودکان معصوم هم مقارن با نخستین تظاهر غریزه جنسی از برهنگی خود مشوش میگردند .

پس از بلوغ ، حیا غالباً بقدری شدت مییابد که آزمایشهای طبی را مشکل و پرزحمت میسازد زیرا بتدریج که شخص بخطرجنسی پی میبرد ، حیای او بطرزمؤکدتری تجلی مینماید .

استثنائاً حس نکردن آزرم وحیا درکودکی تا سن بلوغ و پس از آنهم در دختران بالغ وحتی در پرهیزکارترین دختران دیده شده است . یکی ازپزشکان ازدخترانی ذکرمیکند که درعین سادگی وتقوی اضطرابی در موقع آزمایشهای طبی زنانه از خود نشان نداده و بدنشان را بدون ناراحتی مدتی درمرئی ومنظرطبیب قرارداده اند .

جنس و ارتباط آن با حیا

ازآنجا که زن ازتجاوزجنسی (سبب حیا) بیش از مرد میترسد و

خود را بیشتر ازمرد در معرض این تجاوز میبینند لذا عفت و حیا در جنس مؤنث آشکارتر و نمایان‌تر دیده میشود .

حیا براثر علم بخطر تزاید میبابد و بهمین جهة بمنتهی درجه دردختر جوان وجود دارد .

دوشیزگان محجوب‌تر وعفیف‌تر از پسران همسال خود هستند وحیا بمعنی اخص که پدیده محرکی است بویژه متعلق بزنان است .

معهذا باید دانست که آزرم در زن شوهردار یکنوع تمایل بضعف و کاهش پیدا میکند .

درمردان ادب و نزاکت که یك نمود ارادی واختیاری است بیشتر پدیدارمیگردد وتقریباً درتمام عمر بیك میزان نزدآنها مشاهده میشود .

تمدن وحیا

حیای غریزی بمنتهی درجه درقبائل ابندائی وجود دارد وپیشرفتهای تمدن یك سیرقهقرائی را دراحساس شرم نشان میدهد .

بدین ترتیب زنان نسل ما کمتر از نیاکان خود متظاهر بحیا و آزرمند و اکنون عمل تداوی بیماریهای زنانه و زایمان آسانتر انجام میپذیرد .

تا اواخر قرن هفدهم زنان رضایت نمیدادند که درمیان‌روز وبهنگام روشنائی بطبیب مراجعه کنند . پزشك ناگزیر بود فقط با استفاده از تاریکی و پس از پائین کشیدن پرده ها ایشان را معاینه نماید .

امروزه سختی و عدم انعطاف احساس حیا در شهر کمترازده و در کارگاههای شهری کمترازمزارع بنظر میرسد . یکی از محققین در این باره مینویسد « هرچند تماشای مداوم زندگی حیوانی ، روح زنان ده‌نشین را با جزئیات اعمال عضوی مأنوس میسازد ، ولی حیای‌غریزی وپاکدامنی جبلی معمولا بایشان اجازه میدهد که حتی دربرابرشیطنت وخوش‌محضری مردان معاشقه‌جو نیز زمام عقل را از دست ندهند » .

علل آنی هیجان حیا

تا اینجا شرایط و اوضاع واحوالی را که برای نشوونمای احساس شرم مساعدند مطالعه کردیم ودیدیم که مقارن با بلوغ ، خصوصاً درجنس مؤنث و در نژادهای کم و بیش ابتدائی ، هیجان حیا نیرومندتر و زمینه برای بروزآن مستعدتراست .

اما برای آنکه هیجان مزبور ایجاد شود باید یك علت آنی موجود باشد . این علت عبارتست از یك نگاه ، یك ژست یا یك سخن .

شرم بدانجهت که در زن یك انعکاس وعکس العمل دفاعی در مقابل مرد است لذا هربار که یك نگاه ، یك ژست یا یك سخن مرد ، دارای مقصد جنسی باشد یا تصور شود که محتوی چنین مقصدی است ، فوراً برانگیخته خواهد شد . بنا براین حیا نه تنها یك مانع وعایق در برابر بعضی ازاعمال شهوانی است بلکه سدی در برابر بعضی ازانحرافات تکلم نیز بشمار میرود .

در پاره‌ئی از موارد ممکن است حیا بظهور نرسد مثلاً انواع مسمومیتها (ازقبیل مسمومیت تریاك ، الکل وغیره) عفت وحیا را معدوم میسازند و بنا باظهار یکی از دانشمندان در نیمی از دیوانگان حیا بکلی زایل میشود .

همچنین ممکن است هیجان شرم تحت‌الشعاع هیجان شدیدتری قرار گیرد و در نتیجه ظاهرنگردد مثلا در موقع زمین لرزه دیده شده است که مرتب‌ترین مردم خود را بناهنجارترین وضع درمعرض تماشای دیگران قرار داده اند .

بسیاری اززنان هرنوع آزرم را درموقع دردهای زایمان وخصوصاً هنگام تولد بچه ازدست میدهند .

حیا که یک عکس‌العمل دفاعی است بمحض آنکه احساس شود جنسیت مورد نظر نیست از میان میرود و این موضوع در آزمایشگاههای طبی که بیمار کمال وثوق را بپزشك دارد بتحقق میرسد . زنان بآسانی

بآزمایشهای لازم تن میدهد معذلک آنقدر که بکاوش با دست حاضرند بتفحص با چشم راغب نیستند یعنی میل دارند بجای اینکه پزشك باعضای ایشان نگاه کند، بوسیلهٔ تماس با دست بآزمایش طبی بپردازد .

اعتماد بپزشک یا شخص دیگر غالباً در نتیجهٔ یك عادت حرفه‌ئی ایجادمیشود . یکی از نقاشان مجرب حکایت میکرد که روزی درآموزشگاه هنرهای زیبا ، زنی که بعنوان مدل نقاشی و کاملا برهنه دربرابر نقاشان قرار گرفته بود ناگهان تغییر حالتی از خود نشان‌داد و او که تا آنوقت بدون اضطراب و تشویش از جای خود تکان نمیخورد یکمرتبه شروع بلرزیدن کرد و برای پوشیدن لباس بسمتی دوید . پس از تحقیق معلوم گردید که کارگری از پشت شیشه بالای اطاق او را مینگریسته و زن متوجه این مطلب شده است .

علتهای نخستین حیا
غریزه جنسی

بطوریکه ضمن بحث در باره علل پدید آورنده هیجان حیا بیان گردید ، نگاه ، ژست یا سخنی که گمان رود متعرض جنسیت هستند ، یك عکس‌العمل دفاعی را ایجاد مینمایند .

ولی ما باید این تحلیل را ادامه بدهیم وعلل اساسی و نخستین شرم وحیا را پیدا کنیم . این علل میتوانند جملگی در یك علت خلاصه شوند که عبارتست از : « غریزه جنسی » .

حیا آشکارا بعنوان یك خصیصهٔ جنسی ثانوی که حتی در زن ازهمه خصائص ثانوی روانشناسی مهمتر است ، بنظر ما میرسد . در حقیقت حیا بدو تظاهر بزرك غریزه جنسی کمك میکند و این دو تظاهر عبارتند از:

۱ـ حسن انتخاب جنسی ،
۲ـ تحریك جنسی .

حیا و انتخاب جنسی

حیا درزن یك سلاح عالی برضد غافلگیریهای حادث از تجاوز مرد

است . زن بوسیلهٔ حیا مهمترین صفت مرد یعنی « قدرت » ویرا آزمایش میکند و بارزش او پی میبرد بعبارت دیگر شرم و حیا بزن امکان میدهد که در برابر تشبثات حریف پایداری نماید ، ازخطاکاریها وسوانح عشق ، خود را برکناردارد و در برگزیدن مردیکه برای او شایسته‌تراست یعنی در « انتخاب انسب » توفیق یابد .

حیا بطریق دیگری نیز ابراز متانت را برای زن تسهیل میکند بدین معنی که زن گاهی از ترس آنکه عیوب ونقایص طبیعی او در مرد القاء بیمیلی یا زدگی کند و بالنتیجه شرمسار شود ، نسبت بمکشوف شدن یا تسلیم شدن درمقابل مرد دستخوش تردید میگردد .

زن درواقع با پوشاندن بدن ونقاط شهوانی غالباً بربهای خویش می‌افزاید و کسانیکه خیلی پای‌بند نمایش بدن بوضع طبیعی آن هستند خوبست باین نوشتهٔ **ویکتور پوشه** توجه نمایند :

« برهنگی درخورتوصیه وترغیب نیست زیرا اولا با عادات ورسوم اخلاقی ما تصادم پیدا میکند ثانیاً عـزت نفس کسانی را که از لحاظ ساختمان بدنی زشت هستند جریحه‌دار میسازد . »

البته زنانیکه کمتر مورد لطف طبیعت واقع شده اند بندرت باین عدم جذابیت خود آگاهی دارند ودرمیان ایشان خیلی کمتر زنی است که ذوق صائبی داشته باشد و ناگواریهای برهنگی خود را در زیر حجابی از ادب وآراستگی پنهان سازد .

وانگهی عرضه و نمایش زشتی اغلب اثری میگذارد که نه تنها نامطلوب و غم‌افزاست بلکه یك عمل وقیحانه بشمارمیرود . . .

بدون شك نباید این شوخی مرد شکاکی را که گفته است : « حیا بمنزلهٔ اعتراف زنان بزشتی وناموزونی خود است » پذیرفت ولی نقائص طبیعی قطعاً احساس حیا را تقویت میکند واین حقیقت، حیای طبیعی زنان مسن را توجیه و بیان مینماید .

درمسئلهٔ مورد بحث ما عامل دیگری نیز دخالت‌دارد وموضع‌گیری خاص حیا را در قلمرو وحدود اعضاء تناسلی توضیح میدهد .

این عامل عبارتست از مجاورت اعضاء مزبور با مراکز دفع .
ازغرائب طبیعت این است که خواسه یکعده عضو درعین حال وظایف تناسلی و وظایف دفع را انجام دهند . برای بعضی از زنان این امر یك علت بی رغبتی وسردمزاجی است که احساس حیا را تشدید میکند .
پس حیا یك ژست طبیعی برای پنهان داشتن چیزهائی است که بهتر است طرف آنها را نبیند زیرا ما مردم متمدن طبع ظریفی پیدا کرده‌ایم واز حیوان زیبا و نیرومندی که ماده خود را روی یك بستر پشکلی و پر از پهن نوازش میدهد بسی فاصله داریم وذوقها وامیال ما چندان باوسایل و اوضاع طبیعی سازگار نیستند .
حیا در عشق رل غالباً سودمند تأخیر انداختن را بازی میکند ، بانتخاب جنسی کمك مینماید ومانند عشوه گری واعمال شبه‌جنسی (ازقبیل دانس) جلوی تحریك جنسی عجولانه را میگیرد .
عمل تولید مثل برای هردوجنس و بخصوص برای زن متضمن مخاطراتی است غریزه‌جنسی اغلب با غریزه ابتدائی ومهم دیگر یعنی غریزه «صیانت ذات» در حال مبارزه است و حیا که یك عکس‌العمل دفاعی است مانع ازآن میگردد که زن خیلی زود تسلیم غریزه جنسی خود شود .
ارنست‌رنان در این باره مینویسد : « **حیا بهتر از عقل دختر جوان را حفظ میکند** » .

حیا و تحریك جنسی

حیا در عشق فقط یك رل دفاعی را بازی نمیکند بلکه در جذب و جلب طرف نیز سهم مؤثری دارد وموجب پیدائی یا بجنبش‌درآمدن نیروی محرك جنسی حریف میگردد .
در حقیقت حیا زن را بیك دلربائی بی‌نظیر میآراید و حتی در فن دوستی ومعاشقه یك عامل اساسی بشمارمیرود .
حیا پرده ظریفی را برروی زن میگستراند و از پس‌آن شگفتیهای طبیعت اورا بطرزابهام‌آمیزی نمایش میدهد .
دایلی شاعرفرانسوی میگوید : « حیا لطف وجاذبهٔ روح است »

ودر تورات مذکوراست که :

« این جاذبه ایست که ازهرجاذبه پراثرتراست »

زنی که فاقد شرم وحیا باشد نمیتواند توجه مرد عادی و متوسط را بخود معطوف دارد و حیا در تکوین شهوت مرد عمل آشکار و مؤثری را انجام میدهد .

این یك سجیهٔ آسمانی‌است که حتی دشمنان هم آنرا پرستش میکنند درواقع حیا میل را ابتدا تحریك و بعداً نگاهداری مینماید .

نویسنده‌ئی بنام **باربی دورویلی** در یکی از آثار خود حیا و فریبندگی آنرا بخوبی مجسم ساخته است . او در باره زنی که وی را « پودیکا » نامیده است چنین مینویسد .

« او واقعاً عین شرم و حیا بود . این زن را میشد با دوشیزگان پاك و آسمانی که احیاناً از نگاه فرشتگان سرخ میشوند مقایسه نمود . تعجب‌آور این است که پودیکا بهمان اندازه که با حیا بود شهوتران هم بود . او هنگام بیان یا اجراء «جسورانه» ترین کارها با یك لحن پرستیدنی میگفت : « من شرم دارم ! » . . .

نویسنده نامبرده اضافه میکند : « این زن تباهکار و اعجوبه که شیطان بدن وی را با حیا آبیاری میکرد ، با وجود عادات واخلاق خود ، این توانائی را داشت که حتی روزی دویست بار تا ستون فقراتش سرخ شود ! » .

نظایر پودیکا بسیارند واکثرفاحشگان کوشش میکنند این احساس ادب را از خود نشان بدهند . ولی باید دانست که دلربائی شرم و حیای زن پاك ومعصوم بمراتب ازاین زنان متظاهر باطراوت‌تر وحقیقی‌تراست .

بعقیده **ستاندال** نویسنده فرانسوی : « حیا تنها رسم وآئینی است که جز سعادت چیزی ببار نمیآورد و هرزن شریف باید در بدست‌آوردن وقارومتانت کوشا باشد . »

سرخ شدن و برافروختگی چهره خود یك عامل زیبائی است .

بهمین جهت زنان که کم و بیش باین امر وقوف دارند و میدانند

گلگون شدن ایشان تحریك کننده و هوس انگیز است غالباً برای آرایش صورت مواد سرخ (روژ) را بکارمیبرند .

نتایج حیا

چنانکه گذشت حیا درعین آنکه محرك شهوت و هوس است موجب آن میشود که زن خود را حفظ کند وتا موقع مناسب ازتسلیم شدن بغریزه جنسی اجتناب ورزد .

ولی اگر حیا در مراحل نهائی عشق ملایم و تضعیف نگردد مقاصد طبیعت کاملا عملی نخواهد شد وارتباط بین دوجنس امکان نخواهد یافت .

این حجاب روح با همه حجابهای دیگر وقتیکه پای عشق بمیان میآید برطرف میشود وحیا بهنگام ارضاء نیروی محرك جنسی ناپدید میگردد .

اما آیا ازاین مطلب باید نتیجه گرفت که حیا وجود ندارد ؟ قطعاً نه زیرا حیا در واقع باعث اعتبار عشق است . حیا شعر ، عظمت ، جلال و ظرافت عشق است و بآن یك جنبهٔ تخیلی میدهد .

حیا عشق را علیرغم گمراهیها وتوهمات ناشی از آن ، در یك مکان رفیع مستقر میسازد و آنرا از جفت گیری بدنی و خشن جانوران متمایز مینماید .

حیای جانوران ، خیلی ابتدائی ومحدود ومنحصر بمقدارهیجانی است که مثلا گوزن ماده هنگامیکه از طرف گوزن نر تعقیب میشود و یا در وقت معانقه ازخود ابرازمیدارد .

حیوانات بواسطهٔ یک نیازمندی فیزیولوژیك و مانند احتیاجی که بخوردن وآشامیدن دارند با یکدیگر جفت میشوند، آنها فاقدعشق هستند زیرا « عشق را حیا خلق و ابداع کرده است » .

بجهات یاد شده ما باید ازحیا دفاع کنیم و نگذاریم مکتب طرفداری از برهنگی (نودیسم) آنرا مورد بیحرمتی قراردهد .

البته طرفداران این مکتب در باره نسبی بودن احساس شرم و حیا بحثها میکنند و با تکیه باین موضوع میگویند :

« فلان دختر در پاریس اگر موقع بالا کشیدن و مرتب کردن بند جوراب خود غافلگیرشود مشوش و ناراحت خواهد شد ولی همین دختر در کنار دریا ، استخر و یا در گرمابه های عمومی که برای استحمام آب معدنی تعبیه شده‌اند فقط با یك مایو عرض اندام مینماید و بدون احساس شرم بدن خویش را در معرض تماشای حاضران قرار میدهد . نکتهٔ قابل ذکر این است که «دخترخانم» بدن عریان خود را دربرابرچشمان‌مادرش که خود « ملبس » بیك شلوار پیژاما و یك پستان بند حریر است و نیز در برابر دیدگان پدرش که پیراهن کش مضحکی بتن دارد ، بجولان و نمایش وامیدارد . این‌آقا که خود را بریخت یك ناوه کش درآورده است با زنش ، دخترشانرا که لخت و عریان وبصورت یك رقاصه موزیك هال درآمده است با نظرتمجید وتحسین نگاه میکنند » .

طرفداران برهنگی یعنی « نودیستها » بمطالب فوق چنین‌می افزایند :

« در آنجا که مردم برهنه بطوردسته جمعی زندگی نمایند ، افراد هردوجنس خواهند توانست بدون تشویش یا هیجان سرا پای یکدیگر را ورانداز کنند و دختران و پسران جوان با کمال حقیقت و صفا ببازیهای معصومانه‌ئی که نزدکودکان نابالغ معمول است ، بپردازند » .

ولی بقول **اکتاو بلیار** این فقدان هیجان ، این بی‌اعتنائی یك جنس بجنس دیگر واین عفافی که از برهنگی عادی الهام میگیرد ، چه لطف و امتیازی‌دارد. بفرض آنکه نظریهٔ نودیست ها بتحقق برسد تازه انسانها مانند جانورانی خواهند شد که فقط موقع نیازمندیهای نسل خود یعنی برای تولید مثل بهم نزدیك میشوند .

شاید زن وشوهر نودیست با یکدیگر نزدیك‌گردند اما در اینحال ایشان « تولید مثل کنندگان » خواهند بود نه « عشاق » و بطوریکه محسوس است این طرز ارتباط بین دو جنس خیلی زشت و نا مطلوب خواهد بود .

ژرژدوهامل درکتاب «صحنه‌های زندگی‌آینده» اجمالا پیش بینی میکند همانطور که برای اصلاح نژاد اسب بنگاههائی بوجود آمده است

در آتیه مؤسساتی هم برای « بهبود نژاد انسان » ایجاد خواهد شد ودر آنها صرفاً غرض از مقاربت ، تولید افراد سالم و نیرومند خواهد بود .

و گویا روشی که نودیست ها اختیار کرده اند ما را بجانب چنین سرنوشتی سوق خواهد داد .

شما زنان ، قدر حیای خودرا بدانید، این وقاری را که از نیاکان بارث برده اید و بدون شك نه تنها پایان دهنده عشق نیست بلکه مقدمهٔ آنست حفظ کنید . حیا سرفصل دلپذیرترین جسارتهاست وتنها عاملی است که فرجام عشق را شیرین و پرارزش میسازد .

فصل ششم

عشوه COQUETTERIE

تعریف

عشوه گری یا لوندی را میتوان اینطور تعریف کرد: فن تحریك کردن و برانگیختن میل جنسی در دیگری بدون آنکه خود شخص چنین میلی را در آنموقع احساس کند. بنا براین عشوه « دروغ عشق » است.

درحقیقت عشوه داخل کادرهیجانها وخصوصاً « شوك » های هیجانی نمیشود بهمین جهة همواره عالمانه و بطورارادی انجام میگیرد وحال آنکه حیا غالباً یک پدیده انعکاسی بوده و عقل و منطق در بروز آن دخالتی ندارند.

عشوه تمایلی است که تقریباً انحصار بزنان دارد و با خودنمائی و خودپسندی و همچنین دوروئی مرتبط است.

بهرحال این صفت از آنجهة که مولد هیجانهاست شایسته است که مورد مطالعهٔ ما قرار گیرد زیرا عشوه، هم برای خود زن لوند هیجانهای مطبوع وخودخواهانهئی را ایجاد میکنند و هم برای مداحان او هیجانهای بی‌نهایت متنوعی را از قبیل حظ و تحسین درآغاز کار و خشم و نومیدی، پس ازآن تولید می‌نماید.

تظاهرات عشوه

عشوه تقریباً در همان سن که حیا ظاهرمیشود وحتی گاهی قبل از آن، پدیدار میگردد. توسعه و تکمیل عشوه موازی با پیشرفت و بسط غریزه جنسی است.

دردختر کوچك نخستین آثاروعلائم لوندی بیك شکل کمی خودپسندانه

نمایان است ولی پس از رسیدن بسن بلوغ و آمادگی برای باروری ، عشوه گری بحدکمال خواهد رسید . دخترجوان طبعاً و بموجب یك روش موروثی لوند (کوکت) است زیرا بطور مبهم حس میکند که سرنوشت او بمقدارزیادی منوط بتوانائی وقدرت فریبندگی ونازو کرشمهٔ اوست .

بهمین لحاظ اشتغال خاطر عمده وگاهی منحصر بفرد دوشیزه جوان مصروف جلب توجه ، خودنمائی و بطورکلی اتخاذ تدابیری است که ویرا در نظردیگران مقبول و ستایش پذیر جلوه دهد .

بعقیده یکی از محققین بنام **ماندوس** این نیازمندی غریزی بقدری عمیق وریشه‌داراست که اگردخترجوان کسی را پیدا نکند که لوندیهای خود را باو بنمایاند ، متوجه خویشتن خواهد شد یعنی برای خودش عشوه گری خواهد کرد . بعضی از دختران جوان (درحدود شانزده سال) بظاهر کلیهٔ حرکاتی را که یکی ازنویسندگان هنگام توصیف دختری بنام « آلیس » شرح داده است ، تکرار میکنند . نویسنده مزبور در باره « آلیس » چنین می‌نویسد : « او به شکلای خود لطف و نوازش می‌نمود ، با کاغذ های خود لوندی میکرد ، در برابر گلهائی که آب میداد سرخ میشد و بکفشهای راحتی (پانتوفل) خود عشوه میفروخت » .

ماندوس میگوید : « همهٔ دختران اعم از زشت و زیبا از فکر تأثیریکه میخواهند در دیگران ایجاد کنند لذت میبرند . موقع ورود در یک مکان عمومی از قبیل تآتر یا رستوران ، نخستین دقت آنها معطوف باین است که با یك نگاه درآینهٔ کوچك خود مطمئن شوند که رنك‌آمیزی صورت یا ترتیب گیسوانشان بهم نخورده باشد » .

رامبراند در تابلوی « دخترجوان‌یهودی » طنازی و عشوه گری دوشیزگان جوان را ببهترین وجه نمایش میدهد . در این تابلو دخترك دارد در مقابل آینه گوشوارهائی بگوش خود میآویزد .. در توضیح این حالت تابلو یکی ازهنرمندان اضافه میکنند : «دودست کوچك وپرستیدنی او ، با یك حرکت کاملا طبیعی ودرعین حال مشخص ، یکی لالهٔ سرخ فام گوش ودیگری مروارید زیبا را نگاهداشته‌اند لبهای اوازلذت نیمه‌باز ند،

در واقع همانطور که **داروین** نیز معتقد است مد فقط یک هدف دارد وآنهم عبارت از ارائه دادن جاذبه های جنسی زن است .

مد همواره تغییرمیکند ، گاهی میپوشاند ، گاهی برهنه میکند ولی دائماً وجود دارد . مثلا دیده میشود که یك موضوع کوچك درانرمد بطور بزرگ و برجسته ظاهر میگردد و توجه اشخاص را جلب مینماید ولی از آنجا که مد میداند این توجه بزودی خسته خواهد شد ، لاینقطع وضع خود را تغییرمیدهد .

اساسا مد متحرك و بلهوسانه است اما عوامل و وسائل آن کاری جز تحریك میل نمیکنند . زن عشوه گر که باین امر واقف است ابداعات مد را بکارمیبرد ودر این راه افراط وسوءاستفاده هم مینماید .

لازم بتذکر است که عشوه و نظافت همیشه با یکدیگر ملازمه و هم‌آهنگی ندارند . مردان جوان بیشتر از زنان همسال خود آب مصرف میکنند ودرزیر جورابهای ابریشمی و پیراهنهای کرپ‌دوشین گاهی بدنهای ناپاك و حزن‌آوری پنهان شده اند .

عشوه زن جوان در سنین بعدی هم ادامه دارد منتهی نیروی محرك آن غالباً عوض میشود بدین معنی که عشوه زن مسن کمتر طبیعی و بیشتر طمع ورزانه است .

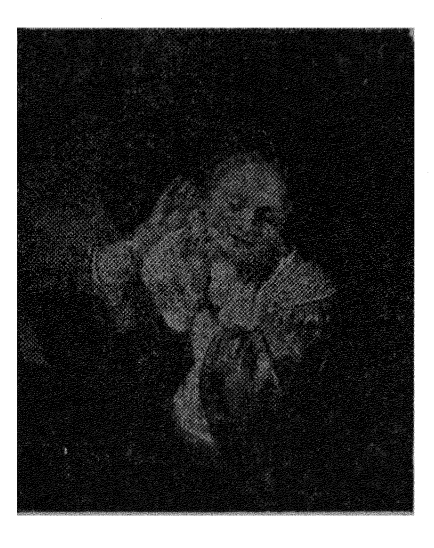
دختر جوان بالفطره عشوه گر است ولی زن مسن بیشتر در نتیجهٔ ظرافت یا جاه طلبی اوندی میکند .

بالزاك با یك بدبینی مفرط ومخصوص بخود مینویسد : « عشق در ابتدای جوانی یك شعر است ولی در سالهای بعدی چیزی جز یك معامله نیست » .

برای بعضی از زنان ، مرد حکم یك شکار را پیدا میکند بدین‌معنی که آنها برحسب مورد ، بشکار شوهر یا رفیق میپردازند .

زن مهربان تسلیم قلب خود میشود ولی زن عشوه گر تابع اراده خویش است . **لابرویر**میگوید : « زن لوند توجهی باین ندارد که واقعاً کسی اورا دوست بدارد بلکه برایش کافی است که مردم از او خوششان بیاید و بزیبائی مشهور باشد » .

در بینی کوچکش اثری از غرور و سرفرازی دیده میشود و در چشمانش برق شادی که ناشی از زیبائی و دلپذیری است میدرخشد ».



دختر جوان یهودی کار «رامبراند»

زنان برای کمك بدلفریبی وحفظ لطف وجاذبه طبیعی خود از فن و هنر یاری میجویند و انواع توالت ، جواهر ورنگهای مختلف را بکار میبرند .

کزنفون مورخ معروف (پنج قرن پیش ازمیلاد) در یکی ازآثارخویش ، زنهای لوندی که خودرا سرخ تر ازطبیعت میساختهاند بریشخند گرفته است و این مطلب نشان میدهد که از آنروزگار تا کنون عشوه و خود نمائی زنان تغییر نکرده است .

باید متذکر شد که زنان بواسطهٔ فراست خاص خود خیلی سریع بشکلها و رنگهائیکه برزیبائیشان میافزاید پی میبرند .

با بررسی دررفتارزنان، حتی زنان کارگر وخدمتکاران، میتوان این امر را بتحقق رسانید . . .

این احساس طبیعی حسن ذوق وسلیقه با ازدیاد سن رفته رفته تقلیل میبابد وعدهئی از زنان پیر که میخواهند بهرقیمت شده است روش جوانی را درآرایش وپوشش حفظ کنند خودرا بصورت کاریکاتور در میآورند .

نکتهٔ قابل ذکر آنست که زنان خیلی بیش از مردان تابع « مد » هستند وهرقدر این مد عجیب وبیسابقه باشد ازپیروی آن روی نمیگردانند **ماندوس** در این باره میگوید : « عالیترین ونفیس‌ترین کلاه اگر حتی اختلاف بسیار جزئی و بی‌اهمیتی با مد روز داشته باشد از چشم زنان می افتد » ..

درواقع هیچ سلاحی برای زن بهتر از بازیهای فریبنده عشوه گری نیست وعشوه هم درحقیقت زائیده دروغ وشیطنت است .

در سایهٔ عشوه ، زن هیجان دلپذیر را در پیرامون خود برمیانگیزد وآنرا حفظ میکند زیرا بخوبی میداند که گاهی چشمان زیبا یا یك دست لطیف قادرند خیلی سریع‌تر و مطمئن‌تر ازهزاران‌فضیلت، قلبی را تسخیر کنند . برای تأمین هدفها و مقاصد جنسی زن داشتن یك آب ورنك بدیع ویك چهره باطراوت بمراتب بیش ازابرازهرگونه هوش و استعداد ارزش دارد .

بقول یکی از روانشناسان همه چیز در زن حتی تبسم او در آغاز صورت یك « پیشکش» را بخود میگیرد ولی این دروغی بیش نیست زیرا زن فوراً این پیشکش را پنهان میسازد . بنا بگفتهٔ همین روانشناس : «زن لوند درگریزها و بازگشت ها ، در لطف‌ها وقهرها و بالاخره در با پا پس زدنها و با دست پیش کشیدنها مهارت دارد وبا این اعمال که متناوباً انجام میدهد عاشق دلباخته را همواره بخود مشغول میدارد » .

گفته‌اند که عشق جنك بین‌دوجنس‌است ولی بایددانست که عشق‌فقط یك « احساس » نبوده و یك «هنر» نیز هست .

زن لوند درلشکرکشی (استراتژی) احساسات ، ابتکارعملیات را بدست میگیرد . اوست که حمله را شروع مینماید هنگامی هم که سلاح را برزمین میگذارد وتسلیم حریف میگردد بقول **موریس بدل** آزادی خود را از دست نمیدهد . او تصرف میکند ولی هیچگاه تصرف نمیشود .

در کتابیکه منسوب بحضرت سلیمان است نوشته شده : « قلب زن عشوه گر دام است و دستهای او پابند هائی هستند » .

زنان بهیچوجه از قدرت مجذوب کنندهٔ خود بی‌اطلاع نیستند . **افلاطون** درباره این قدرت میگوید : « هرمرد بمحض آنکه خدای عشق او را لمس کند بنده و برده زنان میشود » .

بقول یکی از نویسندگان : « چه بسا بالها که فقط میخواستند باز شوند و الههٔ زیبائی (ونوس) آنها را قطع کرده است ». بهرحال

زن لوند بطرز شایان تحسینی میداند که چگونه با قربانی خود رفتار کند .

ادبیات مدرن نمونه های بسیاری ازاین عشوه گری منحرف وآزار دهنده را بما ارائه میدهد . **پیرلوئیس** در کتابیکه بزبان فارسی بنام « زن و بازیچهٔ او » ترجمه شده است از زنی بنام « کنشا » نام میبرد که با لوندیهای بیفایده و ناشی ازسادیسم خود مردان‌را عذاب میداده است .

عشوه برای زن تأمینی در برابر شکست و ناکامی احساسات نیز محسوب میشود و زن لوند میتواند با نازو کرشمه‌های ماهرانه خود بجای مردی که وی را ترك کرده است ، ستایندگان دیگری را بسوی خویشتن جلب نماید .

زن عشوه گر درآن واحد مردان متعددی را مجذوب و مسحورخود میکند و بدینسان از اجراء رل فیزیولوژیك زنانهٔ خویش که در نظرش پست و موهن می‌نماید طفره میرود .

خوش‌محضری و چرب‌زبانی هم جهات مشابهی با عشوه گری دارد ولی عاقبت‌آن کمتر ایدآلی است بعبارت دیگر عشوه میخواهد امیال را بوجودآورد وحال‌آنکه خوش‌محضری و چرب‌زبانی کوشش دارد آنها را ارضاء کند.

مناسبات عشوه وحیا

در بادی امر چنین بنظر میرسد که یك تضاد و تناقض بیچون وچرا بین حیا و عشوه موجود است زیرا زن با حیا ازکلیهٔ طالبان وخواستاران فرارمیکند وخود را برای مردی که در نظرش از همه شایسته‌تراست حفظ می‌نماید اما زن لوند برعکس خود را درآغازکار بهمه می‌نمایاند و بعداً میگریزد .

علیرغم این اختلاف ، این دو تمایل زنانه خصائص مشترکی دارند .

زیرا هر دو از تظاهرات غریزهٔ جنسی‌اند و جزء خصائص جنسی ثانوی بشمار میروند . هردو میل جنسی را در دل حریف برمی‌انگیزند منتهی برای اینکار روشهای مختلفی را بکار میبرند : یکی متانت و

موقعی شدت می‌یابد که یک مرد جوان چندین زن را بخود جلب کرده باشد » .

مطلب دیگری که باید ذکر کرد آنست که لازم نیست در دادن یك گواهی‌نامهٔ تقوی بزنان حتی بگفتهٔ **امیل‌ورارن** شاعر بلژیکی : « اگر برای نخستین بوسه خیلی جانماز آب بکشند » تعجیل نمود .

این حیای مزورانه درجانوران هم دیده میشود . چنانکه گذشت در فصل معین گوزن ماده از برابر گوزن نر میگریزد . در آغازامر چنین می‌نماید که گریز حیوان در نتیجهٔ شرم و حیاست درصورتیکه اینکار یك حیای ظاهری و در حقیقت یك لوندی است زیرا مسیرحیوان در حین فرار منحنی ودارای پیچ‌وخم است بطوریکه ازگوزن نر دور نمیشود. جانوران ماده دیگر نیز ازقبیل پرندگان وگربه و غیره در برابر نرخود « نوعی لوندی میکنند » .

ویرژیل شاعر معروف لاتن (یکقرن پیش از میلاد) در یکی از آثار خود میگوید : « . . او بجانب درختهای بید فرار میکند ولی میل دارد قبلا دیده شود » .

بدینسان ملاحظه میکنم که عشوه حتی از ابتدای بشریت تا کنون بر سراسر کره زمین حکومت میکند . هنگامیکه در تابلوها و کارهای هنرمندان بزرگ میبینیم « حوا » سیب سنبولیك را با یک عشوه و ناز عفیفانه به « آدم » هدیه می‌نماید متوجه میشویم که این هنرمندان با نوعی قریحه و استعداد الهام شده صحنه مزبور را مجسم ساخته اند .

توداری را برمیگزینند ودیگری عرض اندام وخودنمائی را انتخاب میکنند.



حیا وعشوه
مادام رکامیه کار شینار مجسمه‌ساز
معروف فرانسوی

معذلك درحالیکه حیا انتخاب جنسی را تسهیل می نماید و اجازه میدهد که زن مناسبترین مرد را برای خود بیابد در عوض عشوه باین امر لطمه میزند.

باید توجه داشت که شکلهائی ازحیا وجوددارند که معلول لوندی هستند وهمچنین هردو تمایل ممکن است در یك زن جمع شوند.

در اینحال عشوه از ماسك حیا استعانت میجوید و برای اینکه بطرز اطمینان بخشی بهدفهای خود نائل گردد بحیا و آزرم تظاهر میکند.

اکتاوفویه میگوید: «زنان مانند ماری که با نرمی و آرامی ازمیان خس و خاشاك عبورمیکند، از بین نابکاریها و دوروئیها میگذرند وازاینکار ناراحت نیستند».

درآنها گاهی شرم با میل بخود نمائی و دلفریبی ممزوج میشود و در عین آنکه خود را مستور میدارند ژستهائی بکار میبرند که بی‌اندازه بردلربائی ایشان می‌افزاید.

ماندوس می‌نویسد: «در همانوقت که زنان از عریان نشاندادن خود متنفرند اگر مد آنها را مجاز بدارد، فوراً بکوتاه کردن جامه ها میپردازند ودراستخر مایوهای چسبیده ببدن میپوشند» **ماندوس** اضافه میکند: «بسیاری از دختران جوان مردان جوانرا جستجومی نمایند ولی در همانحال چنین وانمود میکنند که ازایشان گریزانند. اینکار خصوصاً

این نشاط با خنده بلاهت‌آمیز و بی‌بند و بار دختر کوچك و بی‌جاذبه (که بنظر **ریبو** چیزی جز انعکاس مهیج یك «قلقلك» جسمی یا روحی نیست) فرق بسیار دارد.

رؤیای عشق

دختر جوان
کارگروز، نقاش معروف فرانسوی

ماندوس در این خصوص میگوید: «بنظر میرسد که دختران جوان دارای ذخایری تمام نشدنی از شادی وسرور هستند که آنها را بشکل لبخند و گفتگوهای مطبوع حتی در برابر اشخاص بی‌اعتنا، ارائه و انتشار میدهند».

لطف و جاذبه زن قبل از بیست سالگی چنانست که حتی افراط در بزك و پیروی ازعجایب مد نیز آنرا تباه نمیسازد.

شوپنهاور مینویسد: «چنین می نماید که طبیعت خواسته است یك تغییر ناگهانی در دختران ایجاد کند و بایشان امکان آنرا بدهد که در این سالهای کوتاه درخشندگی، دل مردی‌را بربایند و ویرا برآن دارند که ازروی وفا وصداقت اداره‌شانرا بعهده بگیرد».

«بقاء نوع» ندای عشق میدهد واین ندا درگوش زن خیلی زودتر از گوش مرد طنین می‌اندازد. در حدود پانزده سالگی، پسر جوان همچنان از کارهای بچگانه و ابلهانهٔ خود لذت میبرد در صورتیکه دختر در این سن غرق جاذبه و شیطنت است.

او عشق را ابتدا بطور مبهمی احساس میکند و سپس در آن پیش میرود. این پیشروی عموماً هیجانهای شدیدی را در بر دارد.

دختر بزرك حتی در پرآزرم‌ترین بوسهٔ خویش غالباً عصاره پرسر و

فصل هفتم

هیجانهای جنسی
در دوران جاذبه و گیرندگی

در عمر زن دوران لذت بخشی وجود دارد که در آن شکفتگی کامل خصائص جنسی ، وی را بجانب وظیفهٔ طبیعی تولید مثل هدایت میکند . بعبارت دیگر در این سن ، زن برای زناشوئی و باروری آماده میگردد .

در بعضی از زنان ، بلوغ با آمادگی برای باروری مقارن وهمزمان است و زنی که تازه بمرحلهٔ بلوغ رسیده برای تولید مثل قادراست ، ولی غالباً استعداد نسبت به تولید چند ماه یا چند سال بعداز بلوغ حاصل میگردد زیرا مدتی وقت لازم است تا خصائص جنسی ثانوی بصورت کامل خود درآیند (مهلتی بایست تا خون شیر شد) (۱) .

جذابیت دختر جوان که با دلربائی کودکانه تفاوت دارد از حدود چهارده یا پانزده سالگی آغاز میشود و در هیجده سالگی بمنتهی درجه میرسد . البته این جاذبه بزیبائی مربوط نیست بلکه حتی در دخترانی هم که چندان مورد لطف طبیعت قرار نگرفته‌اند ، تازگی و لطافت رنك و پوست بدن ، انعطاف و نرمی رفتار ، هم‌آهنگی حرکات واشکال و سرور و شادابی لبخند جلب توجه میکنند . همچنین فریبندگی نگاه وبقول **بالزاك** « این پر تو پراز روح » دختران جوان را با هالهٔ زودگذری که بنام طراوت جوانی معروف است زینت میدهد .

یکی ازعوامل دلربائی دخترجوان نشاط وشادمانی اوست .

۱ــ این مصراع درترجمهٔ دوجملهٔ بالنسبه طولانی که بهمین مضمون هستند آورده شده است .

صدای هیجانهای خود را که عفیفانه پس رانده شده اند میگنجاند و بدینوسیلهٔ اشتیاق پنهانیش را بعشقی که بدون ذکر نام خود صحبت میکند ابراز میدارد.

اما بزودی میل بمعاشقه مشخص میشود و اگر دختر جوان نتواند یکباره تمایلات عاشقانه‌اش را ارضاء کند، این تمایلات را بسوی مقاصد دیگری سوق خواهدداد ودرانتظار محبوب خیالی بمطالعه، کارهای‌هنری، ورزش و خصوصاً رقص خواهد پرداخت (۱).

در بین این اشتغالات گوناگون یکی از آنها یعنی رقص بخصوص برای دختر جوان متضمن هیجانهای تقریباً جنسی است و بمورد است که اسم‌آنرا عمل شبه جنسی بگذاریم بدینجهت ما درسطور بعدی رقص را ازنظر روانشناسی مطالعه میکنیم.

استثنائاً دختر جوان از این مرحله تجاوز مینماید و داخل راههای دلنواز بوس‌وکنار و «فلورت» میگرددو بدینسان‌آغازعشق تحقق مییوندد.

۱- فروید معتقد است که غرائز وتمایلات جنسی در نتیجهٔ برخورد بموانعی که جامعه درسرراه آنها میگذارد غالباً نمیتوانند ارضاء شوند و بهمین جهت اغلب بصورتهای عالیتری ازقبیل تمایل بکارهای علمی، هنری ادبی وغیره درمیآیند. فروید این تغییرشکل غرائز را «تصعید» نامیده است و ظاهراً گفته های آندره بینه در این خصوص اشاره‌ئی به نظریهٔ فروید است. مترجم

فصل هشتم

اعمال شبه جنسی

رقص DANSE

رقص در همه وقت سنبل و مظهر مقدمات عشق بوده است .

مادر بزرگ های ما که نخستین « دکولته » ها بوده اند نوعی مجالس بال ترتیب میدادند که چند هیجانی را در قلوب حساس ایشان برمیانگیخت ولی در این مجالس مردان شرکت نداشتند .

یکی از زنان میگوید : « ما آزادانه و مستقیماً از اطاق خود بخوابگاه زناشوئی میرفتیم ، این جهش خیلی ناگهانی بود و لازم میبود که بتدریج و ضمن گذشتن ازمراحلی انجام گیرد . رقص جدید این منظور را تأمین میکند » .

بدون تردید ، رقص در مرحلهٔ اول یك ورزش است و همانطور که یکی ازطرفدان آن میگوید : « ضعیف شدن در میان بازوان یك زن زیبا بمراتب بر فربه شدن در میان یك نیمکت راحت ترجیح دارد » .

ولی رقص بیش از آنچه که یک ورزش یا عمل بهداشتی باشد ، یك افشاننده بذر هیجانهاست .

یکی ازنویسندگان اززبان مردی که بسن کمال رسیده است با یك لحن عامیانه چنین می نویسد : « در زمان ما پیشرفت زیادی حاصل شده است ، در اوائل بوسیلهٔ صحبت کردن با زنان چشم‌چرانی میکردند ، بعداً بوسیلهٔ بازی بریج پا ها را بهم میمالیدند و اینك توسط رقص شکمها را بهم میسایند . آیا پیشرفت را حس نمیکنید ؟ » .

رقص زن را موقتاً دراختیارمرد میگذارد وهردورا تسلیم آهنگهای

هوس‌انگیز موزیك میگرداند . با نوای ارکستر زن ومرد درهم میآویزند ودراثر بعضی ازآهنگهای محرك بهیجان درمیآیند ، یکدیگررا درآغوش میگیرند وتقریباً جفت میشوند .

پل والری میگوید : « آیا درنظر شخص خونسرد وبیقید زنی که میرقصد یك‌دیوانه نیست ؟ ولو حرکات موزون او نشان‌دهنده روحی باشند که میخواهد ادای جذبه وازخود بیخبرشدن را دربیاورد » .

پس رقص «دهلیزشهوت» است ودنیای پرازدانسینك ، غافلگیریهای حیله‌گرانه‌ئی را درمسیردختران‌جوان قرارمیدهد .

مردان بدانسینگها میآیند تا یك «شکار» عالی را به «تله» بیندازند وگاهی هم ازهرچه بتورشان بخورد ناراضی نیستند .

دختران جوان باید باین حقیقت توجه زیاد داشته باشند و دربرابر التهابهای شدید وناگهانی قلب خود مقاومت کنند .

فلورت FLIRT (۱)

تمایلات مشفقانه و مهرآمیزی که چندی در روح دختر جوان بیدار میشود وچندی میخسبد ، نوسانهای زندگی نفسانی ، همچنین وضع روحی او که بین نگرانی واعتماد در حرکت است و نیز اضطراب و بهجتی که متناوباً ازخودابرازمیدارد ، دروی موجب پیدائی تغییرات ناگهانی اخلاقی ، شکفتیهای ظاهری ، تناوب افسردگی و شور و سرور خواهد شد . این صفات مجموعاً بلهوسی جنس زن ، جنسی را که بقول **موسه** : « پرستیدنی مهمل ، نفرت‌انگیزودلرباست » مشخص می‌نماید .

۱ـ کلمهٔ انگلیسی «فلورت» تقریباً معادل کلمهٔ Courtisation فرانسه و«لاس» فارسی است .

در اینجا بجهاتی مناسبتر دانسته شد بعوض کلمات « لاس » و « لاسیدن » همان واژه انگلیسی فلورت که مقبولیت جهانی دارد استعمال شود .

مترجم

بهرحال این تظاهرات ، جهات یابی های ابتدائی عشقی هستند که راه خود را جستجو میکنند .

در این گیرودار «فلورت» بدختر اجازه میدهد وضع خود را تثبیت وتعیین نماید . ولی باید دانست که فلورت امروزه باندازه سابق مرسوم نیست وکارهائیکه قبل از اعمال جنسی یا بجای آن اعمال انجام میگرفتند اینك جای خود را بیك رفاقت ساده داده اند .

عشق جدید خصوصاً سبك امریکائی آن دیگر پای بند آن مغازله‌ها ومقدمه‌ها نیست .

در نسل بعد ازجنك عشق بصورت یکنوع عطش‌جنسی تقریباًهمگانی درآمده است که انسانها را در آغوش یکدیگر می‌اندازد .

حوادثی که اکنون در شوروی میگذرد بالاخره روزی منجر بیك سوسیالیسم جنسی‌خواهدگردید . درآنروز از رؤیای **لنین** هم تجاوزشده و زن یك جنبهٔ اشتراکی بخود خواهدگرفت .

پس نتیجه میگیریم که فلورت با زندگی تب‌دار وپرجوش وخروش قرن بیستم تناسبی ندارد .

ازمکالمه وبریج بکیفیت سابق دیگر خبری نیست . دختران جوان برخلاف گذشته ، خودشان اتومبیل‌رانی میکنند وتابع اراده مردان‌رانند‌ه نیستند .

آن حساسیت رمانتیك‌وقراردادی که مادربزرگهای‌آنانرا درجوانی بهیجان ولرزش درمیآورد دردختران کنونی وجود ندارد .

دختران جوان میگویند این چه بیمزگی است که انسان نیم یا یك چهارم خود را تسلیم بکند ، و بدینسان دوشیزگان عاقل تجزیه و تقسیم عشق را نمیپذیرند و بطورمصمم بانتظارساعت زناشوئی میمانند .

عده دیگری ازدختران که کمتر مورد مواظبت هستند یکباره‌مراحل نهائی عشقبازی را طی مینمایند وبعبارت دیگر این طفلان یکشبه ره صد ساله میروند .

بنا براین فعلا فلورت بتاریخ متعلق است و بجز درچند ناحیهٔ عقب

مانده و در نزد اشخاص بیکار جای دیگری مشاهده نمیشود .

لازم بتوضیح است که فلورت در جوامع متمدن فقط در یك موقع بصورت رسمی ومحترمانه خود عملی میگردد وآنموقع «نامزدی» است .

شکل و درجات فلورت برحسب طبقات اجتماعی و اوضاع و احوال تغییرمیکند . درواقع فلورت بیان کننده میل جنسی است که درآغازجسارت ابراز خود را ندارد .

این گفتگوی بیسر وصدای اشتهای جنسی با یك طریق احتیاطآمیز و با یك ظاهرمعصومانه شروع میگردد. طرفین برای آنکه متهم بناشایستگی و بی‌ادبی نشوند باندازه‌کافی خویشتن را تودارو موقر جلوه میدهند .

ولی بمحض آنکه تمنی‌ها اندکی پذیرفته‌شد فلورت جسورانه بظهور میپیوندد . درمیان سکوت یك موافقت ضمنی اعلام میگردد و بدون آنکه حتی یك کلمه، هیجانهای متقابل‌را آشکارسازد بازی ادامه میابد .

فلورت که در بین افراد عقب مانده ممکن است بیک شکل خشن بروز کند در بین روشنفکران با ظرافت وحظ روحی خاصی انجام میگیرد و زن باین نوع فلورت نزاکت‌آمیز بطیب خاطر تن درمیدهد . اما صحبت سبك و کمی شهوانی هرگز نباید ازحدود آدابی که هنگام محاوره زنان خیلی بدانها پای بند هستند تجاوز نماید .

در بیکاران هردوجنس ، اعمال ریاکارانهٔ فلورت جنبهٔ یك سرگرمی معمولی را پیدا میکنند . در شهرهای پرآب یا مجاور دریا وهمچنین در آسایشگاهها این اعمال بواسطهٔ تحریکهای مکرر و بی‌نتیجه بصورت یك انحراف جنسی واقعی درمیآیند . . .

فراموش نکنیم که فلورت ظهور و بیان پرهیزناپذیر هرمیل جنسی است و در یك مورد با طریقی موقت و زودگذر یك هدف کاملا مشروع را تعقیب میکند .

اینوضع همانطور که گذشت دردورهٔ نامزدی پیش میآید وما اجمالا آنرا مورد مطالعه قرار میدهیم .

دوران نامزدی

در حال حاضر نامزدی آنوضع قراردادی را که از نسلهای پیش داشته از دست داده است .

موریس بدل میگوید : « دیگر بازیها ، ملاقاتها و خودنمائیها در مکانهای مناسب تمام شده و فعلا زن ومرد یکدیگر را میبینند ، از هم خوششان میآید و با هم زناشوئی میکنند . امروزه این عقیده رواج دارد که باید دم را غنیمت شمرد و بهار عمر را باندیشه حریف خوفناکی که «آینده» نام دارد نگذرانند » .

بدین ترتیب نامزدیها غالباً ناگهانی هستند و **موریس بدل** وضع را اینطور مجسم میسازد :

– ژان ، مرا دوست داری ؟

–آری ، سوزان

– بسیارخوب . . .

اغلب دخترجوان بازی را شروع میکند و ابتکار بدست اوست .

آیا از مطالب بالا باید نتیجه گرفت که در جوانان امروزی حس واقع بینی بیشتر شده است ؟ محتملا چنین است .

بهرحال نسل جوان کنونی ازخطر خوشش میآید وازحوادث‌عاشقانه نیز مانند سایرحوادث نمیترسد ، محاسبه ها و قرارداد ها را تحقیرمیکند و تسلیم قلب خود میگردد .

زیرلوای دوستی ورفاقت ، دختران و پسران جوان روی نیمکتهای مدرسه و در عین شور و سرور بیست سالگی با یکدیگر نامزد میشوند . البته زناشوئی که در این سن و باینطریق انجام گیرد عاقلانه و متناسب نیست .

دوره‌نامزدی خصوصاً برای دخترجوان تحقق یك رؤیا که زیباترین رؤیای زندگی اوست بشمار میرود . قلب ملتهب او که تا آنوقت کم و بیش درفشار بوده است اینك‌آزادانه بجوششها وشورشها ادامه میدهد .

دختر نامزد خودرا بتمام‌خصالی که از کودکی‌درعالم‌خیال میپروورانده است زینت میبخشد . عموماً دیده‌ایم که او خود نامزدش را انتخاب کرده است معهذا ممکن است که این انتخاب باو تلقین وحتی تحمیل شده باشد :

چه اهمیتی دارد ! او قلب خود را با قلب آنمرد منطبق و سازگار می‌نماید و خویشتن را در آینهٔ جمال وی متجلی میسازد . هرقدر سجایای ایندو با یکدیگر متفاوت باشد دختر همین روش را بکار میبرد و همین فرمول سعادت در نظرش تجسم مییابد .

ستاندال میگوید : « قوه تخیل یکدختر جوان که بوسیلهٔ هیچ آزمایش یا تجربهٔ نامطبوعی منجمد نشده‌است مینواند ازهرمرد یك تصویر بهجت‌آور بسازد » .

درحقیت آنچه که زن در زناشوئی جستجو میکند لذت جنسی نیست بلکه ارضاء آرزوها وامیالی است که درنظرش بسیارارزش دارند .

نامزدیهای فعلی غالباً بیش از چند هفته طول نمیکشند ولی اگر احیاناً طولانی بشوند برای دختر سعادت بیمانندی را در برخواهند داشت وحال‌آنکه مرد جوان دراینموقع با بیصبری انتظاروصل‌را میکشد .

زن بخصوص ازمزاوجت ، « زناشوئی دلها » را درنظر میگیرد و شخصیت نامزدش را در درجهٔ بعدی قرار میدهد . اغلب دختران جوان زناشوئی را بیش ازعشق وعشق را بیش ازعاشق دوست میدارند .

در تمام مدت نامزدی دختر جوان خود را محبوب و دوست داشتنی حس میکند و واقعاً معشوقهٔ یکمرد است . دختر در اینوقت از اینکه از محدودیتهای قبلی فارغ شده و نیز بجهة آنکه همه جا ازاو صحبت میشود بخود میبالد . اوهمچنین ازحسادتی که توانسته است دردل دختران دیگر برانگیزد لذت میبرد .

دختر جوان می‌اندیشد که از محیط خانوادگی دور شده و کانونی مطابق ذوق خود و برای شخص خود تشکیل خواهد داد .

ولی با وجود لذتها و شادمانیهای روانی این دوره ، گاهی هم ابرهائی آسمان نامزدی را تیره و تار میسازند . بی‌ارزش ترین حوادث

زندگی روزانه ممکن است هیجانهای شدیدی‌را دردختر جوان بوجود آورند زیرا اوایدآل خودرا درچنان مکان رفیعی قرارداده ومرد برگزیده خویش را چنان بالا برده‌است که هرگاه محبوب را دروضع دیگری ببیند دستخوش هیجان شدیدی خواهدگردید .

این ابرهای تیره بزودی میگذرند و تردید جای خود را به اعتماد میدهد . اما چنانچه دختر نتواند احساسات خود را با حوادث وفق دهد و عدم توازنی در زندگانی نفسانی او موجود باشد بقطع رابطهٔ نامزدی مجبورمیشود واحتمالا بیك بیماری دماغی مبتلا میگردد .

فصل نهم

هیجانهای جنسی در دوران فعالیت تناسلی

عوامل سازندهٔ عشق

تا اینجا ما بیدارشدن عشق را در روح زن بررسی کردیم و دیدیم که عشق متدرجاً دراعماق قلب زن رسوخ میبابد .

اینک ما شکفتگی عشق را که در آن واحد جسمی و روحی است مورد تجزیه و تحلیل قرارمیدهیم .

مقدمتاً باید توجه داشت که عشق یك احساس ساده نیست بلکه یك کمپلکس واقعی یعنی یک عنصر مرکب است که در تشکیل آن **سپنسر** تا پانزده هیجان گوناگون را تشخیص داده است .

درمیان این اجزاء سازنده ، دوعامل خصوصاً رل‌اساسی را درظهور و توصیف عشق بازی میکنند . این دو عامل یکی هیجان فطری غریزه جنسی ودیگری هیجان ناشی ازمهرومحبت است وما ذیلا آنها را مطالعه میکنیم :

هیجان جنسی غریزی

غریزه جنسی یك تمایل اصلی و ابتدائی است که مردان و زنان را بجستجوی احساس شهوت‌آمیز خاصی برمی‌انگیزد .

پس غریزه جنسی با غریزه تولید مثل تفاوت دارد اما هردو تمایل با وجودیکه از یکدیگر مجزا و مستقل هستند میتوانند بیکطریق شایسته با هم ترکیب شوند واینوضع اغلب درزن بوجود میآید .

اساساً غریزه جنسی بوسیلهٔ هیجان شهوت‌آلود عشق بدنی بیان و ابراز میگردد .

این هیجان نیز مانند هیجانهای دیگر بعناصر زیر نیازمند است:

۱- یك محرك

۲- یك مجرای هدایت کننده

۳- مراکز عصبی گیرنده

محرك ممکن است داخلی یا خارجی باشد . محرکهای خارجی یا حسی نقش اساسی را در بروز هیجان عشق ایفاء می‌نمایند . هیجانهای عاشقانه ابتدا میل شهوانی یا جنبش جنسی را (که بطور خلاصه جاذبهٔ معمولی و عادی یك جنس برای جنس دیگر است) ایجاد میکنند . اما این جاذبه بندرت یك شکل کلی را از خود نشان میدهد وممایل بیك جنبهٔ خصوصی و فردی است . بعبارت روشن‌تر هر کس بعلت مخصوصی بجانب شریك جنسی خود جلب میگردد .

هیجان عاشقانه اغلب بتدریج عارض انسان میشود ولی استثنائاً ممکن‌است بصورت یك «شوك» درآید . در این موقع هیجان ، ناگهانی مقاومت ناپذیر و نامعقول خواهد بود .

هیجان عشق مانند یك صاعقه ویك بلای غیرمنتظر است که بخصوص برمغز اشخاص خیالپرداز نازل میشود .

این اشخاص مدتها یک موجود ایدآل و تخیلی را در اندیشهٔ خود میپرورانند وهمواره انتظارزمانی را میکشند که آفریده‌ئی بفرشتهٔ تصوری ایشان تجسم بدهد . خیالبافان بمحض ظهورموجودیکه کم و بیش بامحبوب ایدآل آنان شباهت داشته باشد دستخوش هیجان عاشقانه میگردد .

محبوبی که بدینسان ملاقات‌شود بزودی بتمام‌صفات وخصال آن فرشتهٔ خیالی مزین خواهد شد و هیجان چنان شدید خواهد بود که در طرف هم تأثیرمیبخشد ودرنتیجه سازشی بین دلها برقرار خواهد شد .

اگر انفعالهای‌حسی قادرند موجب جاذبه برای‌طرف بشوند برعکس در مواردی میتوانند تولید انزجارهم بکنند : توضیح آنکه میان دو نفر ازدوجنس کششها و کراهتهای‌طبیعی وجود دارد . بدین‌لحاظ حالت بیقیدی و بی‌اعتنائی مطلق درکسی نسبت بدیگری دیده نمیشود .

اینك ما تأثیر حواس پنجگانه (بینائی ، شنوائی ، بویائی ، چشائی و بساوائی) را در ایجاد هیجان اجمالا بررسی میکنیم :

هیجانهای ناشی از بینائی (باصره)

بینائی در نوع بشر نخستین حسی است که برای انتخاب جنسی وارد صحنهٔ عمل میگردد وغالباً وظیفهٔ خود را با یك روش قاطع انجام میدهد.

تصورذهنی زیبائی بوسیلهٔ حس باصره حاصل میشود ولی تذکر این نکته لازم است که زن چندان تحت تأثیر زیبائی شکل و اندام مرد قرار نمیگیرد . آنچه زن را جلب میکند مردانگی ، شخصیت واعتباراجتماعی مرد است . زنان آنقدر که بامتیازات بدنی خود می‌اندیشند در بند زیبائی ومزایای بدنی مرد نیستند . بطورخلاصه آنها **هرکول** را بر**آدونیس** ترجیح میدهند (۱) .

هیجانهای ناشی ازشنوائی(سامعه)

زن برای انفعالهای سمعی خیلی مهیاتروراغب‌ترازمرد است . طنین صدای بعضی ازمردان شنوندگان زن را بطرز بی‌نظیری میفریبد .

عده زیادی از خطیبان ، کامیابی وشهرت کسب‌شده را بیش از آنچه مرهون قدرت بیان معنوی و سخنوری خود باشند مرهون نفوذ جسمانی عضوصوتی خود هستند . دیده شده است که لطف وافسون مقاومت‌ناپذیر صدای بعضی از شخصیتهای سیاسی ، اجتماعات عاصی را خلع سلاح وحتی مطیع و فرمانبردار کرده است . وانگهی هرقدر این گفته عجیب بنماید

۱ــ هرکول پهلوان کوه‌پیکر افسانه‌ئی است که درادبیات‌اروپائی بمنزلهٔ رستم درمحیط وفرهنك ماست .

آدونیس مرد بسیارزیبائی بوده‌است که بموجب افسانه های قدیمی توسط یك گراز کشته شده و ونوس او را بیك گل شقایق تبدیل کرده است. درادبیات اروپائی مردانی را که یك زیبائی و ظرافت زنانه دارند به «آدونیس» تشبیه میکنند . مترجم

باید متذکر شد که یك سخنرانی احتیاجی بفهمیده شدن ندارد . آهنك صدا و ژست سخنران برای تأثیرنطق کافی هستند و چیزدیگری نمیتواند جای آنها را بگیرد .

بسیاری ازمردان آزموده با لحن سحرآمیزصدای گرم ، با طنطنه ، نرم و شهوت‌انگیزخود برقلب زنان فایق آمده‌اند .

سخن موزون وآهنك‌دار ازقدرت تعقل حریف میکاهد واورا برای پذیرش هیجان تحریک میکند . چنین سخنی یک اثر بیحس کننده و آرامی بخش در بر دارد .

مهرمادری میداند چه آهنگهای نوازش‌دهنده‌ئی را برای‌خشکانیدن اشکهای کودك بکار برد . مادر با لالائی دلپذیر خود درد های طفل را تسکین میدهد واورا بخوبی میخواباند .

کسانیکه فریبندگی صدای انسان‌را بجهت سخن گفتن او میدانند ، در باره آوازوموزیك چه میگویند ؟

در روزگار کهن ، **ارفه** با ساز ساحرانهٔ خود جانوران وحشی را گرد خویش جمع میکرد . هرقدر این داستان افسانه باشد نباید درقدرت مجذوب کنندهٔ موسیقی تردید نمود زیرا آشکارا دیده میشود که موزیک درمردم ایجاد هیجان می‌نماید .

سماع وآوازهای مذهبی ، شنوندگانرا تهییج میکند وایشانرا حتی بمرحلهٔ جذبه وخلسه هم میکشاند .

موسیقی بیشترازهمهٔ‌هنرها باعث لذت جسمانی میگردد زیرا موزیك زبان وجدان باطن است وازکنترل عقل میگریزد .

موسیقی روی « کلاویه » هیجانهای ما تأثیر میکند و اثر آن در گروهی از زنان چنان شدید است که در آنها بقول یکی از محققین یك « حالت دلربائی » پدیدارمیسازد و ایشانرا بمعاشقه وامیدارد .

موزیك فقط انگیزنده هیجانها نیست بلکه دردهای روانی را هم درمان میبخشد . چه بسا که موسیقی مرهم دلهای جریحه دار شده است و چه بسا که بیم و هراسهای عذاب دهنده را با نوای تسلی بخش بدست

فراموشی سپرده است . **پول کلوزه** در این باره می نویسد : « موسیقی یك هنرعالی است که در همهٔ ناکامیها رسوخ میکند و غمها را میزداید . موسیقی آخرین زبان مردمی است که همه نوع طرز بیان را بکار برده‌اند زیرا موسیقی آنچه را که بهیچ وسیله نمیتوان اظهار کرد بیان میکند» .

هیجانهای ناشی از بویائی(شامه) وچشائی(ذائقه)

۱ـ در جانوران حس بویائی برای کمك بانتخاب جنسی ، وظیفهٔ بسیار مهمی را بعهده دارد اما در نوع بشر اهمیت این حس برای معاشقه کمترمیشود و بعد از باصره وارد مرحلهٔ عمل میگردد .

بهرحال بوهای بدنی از یکطرف و عطرهای مصنوعی از طرف دیگر میتوانند برحسب مورد ، ایجاد کشش یا نفرت نمایند .

باید دانست که زن کمترازمرد تحت تأثیر بوها قرارمیگیرد وظاهراً حس شامه دراو کمترازمرد توسعه یافته است .

۲ـ حس چشائی فقط یك رل غیرمستقیم را در تحریك جنسی بازی میکندبرخی ازغذاها که معروف‌است‌مقوی نیروی‌شهوانی‌هستند، درتحریك مؤثرند ولی اثر آنها بیش از آنچه مربوط باعضاء ذائقه باشد مربوط بحالت مخصوصی است که براثرمترا کم کردن خون در لگن خاصره تولید می نمایند .

هیجانهای ناشی از بساوائی(لامسه)

عشق بدنی بطورقطع بوسیله احساسات وتأثیرات‌لمسی حاصل‌میشود بدون تردید حواس دیگر یعنی بینائی ، شنوائی ، چشائی ، هریك بقسمی وظیفهٔ خود را انجام میدهند و شخص را برای پذیرش هیجان عشق مهیا میسازند اما این‌حواس ندرتاً ممکن‌است بتنهائی انسانرا باوج‌لذت‌شهوانی برسانند .

فیزیولوژیستها بطورتجربی رل مهم غشاء لامسه را (اعم ازپوستی ومخاطی) در تحریك شدن نشان داده اند .

یکی از ایشان با دستگاه ویژه‌ئی تأثیر نوازش را برروی قسمتی از پوست بدن سگ ماده اندازه گیری نموده و برانگیخته شدن حیوان را بدین طریق نمایان ساخته است .

هیجانهای ناشی از محرکهای داخلی

احساسات درونی شادابی که از یك توازن کامل صحی بدست میآیند وسرمستی ملایمی که براثر هوای پاك کوهستان یا دریا حاصل میگردد ، مراکز عصبی را خصوصاً برای پذیرفتن هیجانهای جنسی آماده میسازند .

شخص در این موقع خود را « سرحال » حس میکند . همچنین یك مسمومیت خفیف ازقبیل استعمال کمی الکل نیز مانع تسلط بنفس شده انسانرا باعمال جنسی برمی‌انگیزد .

صاحب کارخانه‌ئی وقتیکه میخواست میزان توالد وتناسل را در بین کارگران زیاد کند ، با استفاده از تجارب روانشناسی یك مهمانی مفصل ترتیب میداد وکلیهٔ کارگران را به زنهایشان دعوت می‌نمود . نه ماه بعد دفتر کارخانه کاری جز ثبت نام موالید نداشت .

اما مسمومیت شدید از الکل ، مرفین و غیره کاملا مانع بروز میل جنسی میشود. بطور کلی آنچه که موجب تراکم وغلبهٔ خون (congestion) در لگن خاصره بشود اعضاء و پیهای وابسته بدستگاه تناسلی را تحریك میکند .

غذاهای مقوی اغلب این « کونژستیون » را در ناحیهٔ زهار ایجاد می‌نمایند اتساع وانبساط مثانه وهمچنین تکانهای ملایم اتومبیل وترن نیز در بوجود آوردن وضع مزبور تأثیری بسزا دارند .

هیجانهای ناشی از انفعالهای روحی

در صورت فقدان محرکهای خارجی و حتی داخلی ، تجسم و تصویر کاملا روحی میتواند جای آنها را بگیرد و این یك قانون کلی روانشناسی بشمار میرود . یك فکر یا یك خاطره شهوانی نه فقط در حال بیداری

بلکه در خواب نیز برای تولید هیجان جنسی کافی است .

هیجانهای گوناگون ممکن است با هیجان جنسی بمعنی اخص (یا برای تقویت و یا برای جلوگیری از آن) مجتمع شوند .

بعضی ازحوادث شورانگیز منبعی جز یك هیجان شدید نداشته‌اند .

موریس بدل میگوید : « من دختردلفریبی را میشناسم که بااشتیاق و ولع فراوان در سردروس مسیو**ستروسکی** خطیب مشهور « سوربن » حاضرمیشد . یکروز دختر از لحن مهیج استاد چنان بجنبش درآمده بود که میخواست دست در گردنش بیندازد ولی چون این کار میسر نبود ، از فرط هیجـان دست جوان پهلوئی خود را با مهر شدیدی فشرد و باین کار همچنان ادامه داد تا درس پایان یافت وایشان مسافتی از کلاس دورشدند . چند هفته بعد جوان مزبور شوهر دخترخانم شده بود » .

بنا براین ملاحظه میکنیم که چگونه هیجانی که در نتیجهٔ صوت و آهنگ صدای سخنران بدست آمده است بشخصی که ناگهان ملاقات شده منتقل میگردد و چگونه همهٔ راهها بعشق منتهی میشود .

هیجانهای دردناك نیز ممکن است موجب پیدائی چنین حالتی گردند بدین لحاظ زنی که مشوش است و یا در معرض ترس قرار دارد بآسانی خود را تسلیم میکند . بعضی ازناتوانیها که درجریان جنك اخیر درارادهٔ زنان دیده‌میشد شاید براثرهمین هیجانهای ترس ونگرانی بود . برعکس هیجانهای دیگر (مانند نفرت) شدیداً ازتحریك‌جنسی جلوگیری می‌نمایند

مجاری هدایت کننده هیجان جنسی ومراکزگیرنده

تحریکی که بیك عضو بدن وارد میشود بوسیلهٔ عصب مربوط بآن عضو مستقیماً بمغز منتقل میگردد . اما حس لامسه برخلاف سایرحواس وظیفهٔ خود را بطریق پیچیده‌تری انجام میدهد وتحریك غشاء بدن قبل از آنکه بوسیلهٔ پیهای لمسی بمراکزمغز انتقال یابد ازنخاع عبورمیکند .

تأثیرات و احساسات اعضاء و احشاء تناسلی ابتدا بقسمتی ازنخاع

نقل شده وسپس بمرکز عصبی مخصوصی که نعوظ (Erection) را فرمان میدهد منتهی میگردند .

در بالای این مرکز ، مرکز عصبی انزال (Ejaculation) و قع ست .

این دو مرکز میتوانند بطور اتوماتیک وبدون شرکت مغز انجام وظیفه نمایند و این موضوع با آزمایش روی قورباغه باثبات رسیده است اما معمولا احساسی که بمرکز عصبی انزال راه مییابد از نخاع بمغز منتقل میشود . در این موقع است که شخص تحریك را « ادراك » می نماید و بهیجان درمیآید . پس مرکز انزال تحت کنترل و نظارت مغز قراردارد .

در باره انفعالات شهوانی که کاملا جنبهٔ روحی دارند باید تذکرداد که آنها مستقیماً در مغز تولید میگردند وقادرند نعوظ یا « ارکسیون » را بدون تحریك نواحی مربوط بآن ایجاد نمایند .

لازم بیادآوری است که اگر مغز رل مثبتی را در عملی شدن امور تناسلی بازی میکند ، غالباً یك عامل منع کننده است البته از این امر باید خرسند بود زیرا اگر نخاع بدون آنکه تحت کنترل مرکز عالیتری باشد ، خود بخود تحریکهای داخلی و خارجی را اجابت میکرد بصحت و سلامت انسان زیان جبران ناپذیری را وارد میساخت .

عکس العمل های عضوی هیجان جنسی

هیجان جنسی برحسب اشخاص مختلف موجب عکس العمل های عضوی و بدنی کم و بیش شدیدی میشود .

سیر این هیجان را که ابتدا رو بتزاید و سپس رو بکاهش میرود بوسیله « منحنی لذت شهوانی » نمایش داده اند .

این منحنی مشتمل است بر :

۱ ـ یك مرحله بالا رونده و مرتبط با تورم اعضاء تناسلی .

۲ ـ یك مرحله اوج لذت شهوانی .

۳ ـ یك مرحله پائین رونده که اعضاء تناسلی تورم خودرا ازدست

در نوع انسان آداب همواره مساعد ومهر آمیز نیستند .

بطور کلی دربارهٔ عشق غریزی میتوان این توصیف تقریبی راکه یك فکاهی نویس بیان کرده است ذکر نمود :

عشق یك بیماری مزمن با تظاهرات حاد است که از قدیمترین روزگاران تاکنون عارض بشریت بینوا میشود . یك بیمار باید بـا دردهای خود بسازد و بسیاری از مردم که بدرد عشق مبتلا شده‌اند مادام که پیچیدگیهائی رخ نداده از درد خود تا حدودی راضی هستند .

ولی کافی است روزنامه هارا مرور بکنیم و بوفور این پیچیدگیها پی ببریم .

هیجان محبت

بعقیده بعضی از فلاسفه ، هیجان محبت از غریزهٔ مادری که بعنوان یك تمایل اصلی و ابتدائی شناخته شده‌است ریشه میگیرد .



هیجان محبت ـ از روبینس

برعکس گروه دیگری عقیده‌دارند که‌هیجان‌محبت‌از «سنپاتی» منشعب میشود . مقصود ازسنپاتی دراینجا « میل طبیعی یکنفر برای منطبق ساختن‌خود با حالت های هیجانی دیگران »است .

در سنپاتی همانطورکه بین مردم مصطلح است ، قلبها بـا هم میزنند .

اماسنپاتی‌همواره « دیگری خواهانه » نیست بدین لحاظ یك منظرهٔ دردناك دریك بیننده موجب پیدا شدن دردی نظیر آن میشود و در بینندهٔ دیگر حس گریز از منظره‌مزبورو آلوده نشدن بناراحتی و تاثر آنرا بر میانگیزد .

میدهند و یك تمدد عضلانی و عصبی ، شخص را باستراحت دعوت میکند .

در مدت تورم و خصوصاً اوج لذت جنسی (Orgasme) یك فعالیت اضافی در تمام اعمال بدنی بدینسان مشاهده میگردد : افزایش آب در دهان، ترشح شدن عرق ، جریان یافتن آب در بینی ، سرعت پیدا کردن تنفس و حرکات قلب . همچنین عده تیروئید نیز متراکم شده و در نتیجه انقباضی در گلو احساس میگردد . مردمك چشم هم اتساع می یابد و حس باصره مختل میشود ، بهمین جهت انسان میل به بستن چشمها میکند . فشار خون هم افزایش می یابد .

اوج لذت جنسی در زن همراه با یك انزال واقعی غده های منضم بدستگاه تناسلی است . پس از مرحله سوم مذکور در فوق زنان بزودی یك حالت آسایش و سبکباری در خود احساس مینمایند . ولی بعضی از زنان بعداز بحران لذت ، دوچار حوادث عصبی ازقبیل حمله ، آسم ، سر درد و غیره میشوند . البته این اختلالات استثنائی هستند و از آن گذشته زن بالقوه این ناراحتی ها را داشته و هیجان جنسی فقط باعث بروز آنها گردیده است .

عشق غریزی مطلق که ما از آن بحث میکنیم هیجان نیرومندی است که از لذت سرچشمه میگیرد اما این هیجان اساساً زودگذر است و عکس العمل محرکی است که دوام بسیار کمی دارد .

بارس عشق غریزی را بیك «لرزش کوچك» دلپذیر و **مارك اورل** آنرا بیك «تشنج کوچك» خلاصه مینماید .

در اغلب جانوران و خصوصاً در انسان عشق از این مرحله تجاوز نمیکند یعنی پس از انجام یافتن عمل فیزیولوژیك ، جدائی و فراموشی بمیان می آید .

ولی در بعضی از موارد ، بعداز آنکه اتصال دو جنس پایان یافت ، تنها بی اعتنائی در کار نیست بلکه کینه و خصومت هم پدیدارمیگردد.

از عروسی تاثرآور عنکبوت ها همه شنیده‌ایم که چگونه معمولا با کشته شدن عنکبوت نر خاتمه می یابد .

بوسیلهٔ هیجان محبت ما از دوران هیجانهای مطلقا خود خواهانه تجاوزمیکنیم و بتمایلات دیگری‌خواهانه روی میآوریم .

هیجان محبت در کودک با نخستین لبخند پدیدار میگردد و توسط عکس‌العملهای عضوی نزدیك بشادمانی ابرازمیشود .

جریان خون وجنبشهای مربوط به تنفس دراین‌موقع برسرعت خود می‌افزایند . اما تظاهرات محبت بطور کلی سری‌تر و بیسر و صداتر از تظاهرات شادمانی وخوشحالی هستند و بجای‌آنکه منفجر بشوند بطریق آرام معتدلی ظهورمییابند .

ازدیاد ترشح اشك که درد را مشخص میکند ممکن است درهیجان محبت هم انجام گیرد و بقول **آلفرددوموسه** :

« تنها چیزیکه برای من بیادگارمیماند »

« آنست که چند گاهی گریسته ام » .

بهرحال ریزش اشك برحسب‌آنکه در نتیجهٔ هیجان محبت یا شادی و یا تأثر باشد کمی فرق میکند . در حالت اول فشار خون بالا میرود چشمها اندکی مرطوب میشوند و بدین جهت با پرتوخاصی میدرخشند .

برعکس در اثر واندوه فشار خون پائین میآید و اشك که کمی دیر بجریان می‌افتد بعنوان یک دریچهٔ اطمینان انفجار تأثرات روحی را نشان میدهد .

محبت‌احساس دیگری‌خواهانه‌و نوع‌دوستانه‌ایست که مانندهمهٔ‌تمایلات مختلف تظاهرات مختلف دارد یعنی درعده‌ئی خیلی شدید و درعدهٔ دیگر خیلی ضعیف‌است . این احساس عموماً بشکلهای گوناگون خیرخواهی ، ترحم وغیره ظاهرمیگردد . بسیاری از مهرورزیهای خانوادگی براساس هیجان محبت قراردارند وزیباترین نمونهٔ این‌مهرورزیها ، عشق مادری است . تمایلات نوعدوستانه ، بیك طریق فطری در بشر موجود هستند . انسان که نخستین اشتیاق او نیل بسعادت است از صرف فعالیت خود لذت میبرد . این فعالیت ممکن است مخرب یا حفظ کننده باشد بدین معنی که گاهی بشخص صدمه میزند ، رنج میدهد و تباه میسازد گاهی نگهداری

میکند ، کمک میکند و نجات میدهد .

فعالیت‌مخرب با نوعی لذت همراه است ولی لذتیکه بالاخره ایجاد درد می نماید .

فعالیت حفظ کننده یا خلق کننده یك لذت محض را بوجود میآورد لذتی که بدنبال خود هیچگونه احساس دردناکی را باقی نمیگذارد .
خیرخواهی ، ترحم ، احسان ، عشق‌مادری این قسم لذت را فراهم میسازند

کسیکه بدیگری علاقه دارد بیش از آنچه بعلت محبتهائی باشد که ازاو دیده است بعلت خدماتی است که باو کرده است . بهمین جهة عشق مادر بفرزند بمراتب نیرومندتر ازعشق فرزند بمادر است .

هیجان غریزی جنسی که اساساً خود خواهانه است با هیجان محبت که بطور شدید دیگری‌خواهانه است دوعنصراصلی‌عشق‌را تشکیل میدهند. اما احساسات دیگری‌هم ازقبیل تحسین ، حقشناسی ، اعتماد ، احتیاج بتملك، حیا و غیره که با تخیل زیاد مخلوط هستند در کار تشکیل عشق شرکت دارند .

البته شرکت تخیل در عشق بسیار لازم است زیرا اگر عشق فقط یك پدیده فیزیولوژیك وعبارت ازارتباط دوجنس با هم بود آیا شایستگی هدایت جهانرا داشت وآیا بقول یکی ازنویسندگان ممکن بود که برای آن « بخندند ، بگریند ، نغمه سرائی کنند ، خود را تباه سازند و حتی بکشند ؟ »

هم‌آهنك باسلیقهٔ نسل‌نو که‌آمیخته باآمریکانیسم شده است میتوان عشق را با یك « کوکتیل» مقایسه کرد . گذشتگان دراینمورد از« نوشابهٔ سحرآمیز» یا «مهرگیاه» سخن‌میگفتند . درترکیب این‌نوشابه زهرهای گوناگونی‌را بکارمیبردند ولی‌مزهٔ آن بتناسب‌مقداریکه ازهرماده استعمال میشد تغییر میکرد .

صفات بسیار متنوع عشق نیز بسته بمقدارهیجانها و عناصری هستند که درتشکیل‌آن شرکت یافته اند .

بدین ترتیب در کودك ، غریزهٔ جنسی تقریباً بطور منحصر بفرد

وجود دارد . هیجان محبت دراو چندان قابل ذکر نیست وجنسیت هم فقط بصورت میل بخود یا « اتو- اروتیسم » بروز می نماید .

در نزدیکیهای بلوغ هیجان محبت تظاهر آشکارتری میکند اما چون این هیجان بوسیلهٔ یک حس تناسلی تازه‌کار و بی‌تجربه تحریک میشود غالباً با غریزه جنسی فقط برای همجنس بازی ترکیب خواهد شد .

درسن بلوغ ، غریزه جنسی با یکطریق موزون ومتناسب باهیجان محبت ممزوج میگردد . هرگاه در این اختلاط ، عناصر سازنده بطور مساوی دخالت کرده باشند عشق عادی یا بقول شمیستها « نرمال » است ولی اغلب یك تمایل برسایرعوامل غلبه میکند لذا اختلافهای فردی بسیاری را درتظاهرات هیجان عاشقانه ملاحظه میکنیم .

اینك پس از تحلیلی که از عناصر سازنده عشق کردیم بآسانی خواهیم توانست ضمن یك مطالعهٔ ترکیبی ، تظاهرات مختلف آنرا خلاصه نمائیم .

در واقع ما مطالعهٔ خود را ازساده ترین عشق که صرفاً از غریزه جنسی ساخته شده و یك هدف خودخواهانه را تعقیب می نماید آغازمیکنیم و بعالیترین عشقی که جنبهٔ روحی وعرفانی دارد خاتمه میدهیم . پس باتوجه بانواع مختلف تظاهرات عاشقانه عنوانهای مطالعات ما چنین خواهندبود:

۱- عشق غریزی
۲- عشق نفسانی
۳- عشق افسانه‌ئی یا تخیلی
٤- عشق روحانی یا عارفانه

فصل دهم

صورت های مختلف عشق

عشق غریزی

عشقی که منحصراً غریزی ومربوط بلذات جسمانی باشد درزن بسیار کمتر ازمرد وجود دارد .

مرد غالباً باین خشنود است که : « بهرچمن میرسد گلی بچیند و برود » . پس زن آنطور که **نیچه** میگوید برای « رفع خستگی مرد جنگجو » نیست بلکه مرد خوشگذران هم برای سرگرمی اورا درهرمکان که بیابد مورد ستایش و تمتع قرارمیدهد .

عشق غریزی شهوتی است که درآن لذت جسمانی عالیترین مقام را احراز کرده است .

شأن لذت در عشق غریزی بقدری بالا میرود که صورت یک قسم مذهب شهوانی را بخود میگیرد . یکی از نویسندگان این نوع عشق را بمبادله دوهوس وتماس دو پوست بدن (اپیدرم) توصیف میکنند .

نویسنده دیگری معتقد است که عشق غریزی خودخواهی دوفرد را نشان میدهد که هریك لذت را دروجود دیگری جستجومی نماید .

سن توما می نویسد : عشق « نفس پرستانه » اساساً بیدوام است و به سرخوردگی و پشیمانی منجرمیگردد .

البته دراین عشق غریزهٔ جنسی با شدت و حدت شگرفی وارد عمل میشود اما اشتعال ولهیب آن بسیارزود گذراست .

تووینیون در باره این نوع عشق میگوید :

« دو نفر یکدیگر را میپرستند ولی این پرستش چند روزی بیش

نمیپاید ، سپس هردوازهم متنفرمیشوند و بدترازآن یکدیگر را فراموش میکنند » .

مادام مارسل تی نیر درتکمیل مطلب بالا چنین می‌افزاید : « بهم می‌پیوندند ، ازهم جدامیشوند ، دوباره بهم نزدیك‌میگردند آنگاه زنجیر گسسته میشود وهریك براه خود میرود . . و حیات همچنان ادامه دارد»

مارسل ریگو خاطرنشان میسازد : « برعکس شادیهای ذهنی و معنوی که درجریان عمل تلطیف وتشدید میشوند لذاتی که دقیقاً ومنحصراً جسمانی هستند هرروز بیك تحریك‌زیاد ومتنوع احتیاج دارند ، درصورت فقدان این تحریك شادیهای حاصل از لذات جسمانی در میان بی‌اعتنائی و نفرت زائل میگردند » .

کسیکه تسلیم هوای نفس و احساسات خود بشود دیگر بزندگی مسلط نیست بلکه اسیر ودربنداست .

اشتهای لذت ، دلبستگی بالنداذ جسمانی را بزیان معنویت شدت میدهد . دراینوقت انسان دستخوش تصاویری است که متوالیاً بشعورباطن او نفوذ میکنند ودائماً زندگانیش را بخود مشغول میدارند . دیگرمحلی برای تمرکز فکر یا برای اندیشیدن باقی نمیماند و جستجوی هیجانهای تازه ، تنوع طلبی ، کارهای نامعمول ، در برانگیختن احساسات مداخله می‌نمایند .

اما بزودی افراط در لذتهای بدنی هرنوع ابتکار و فعالیت را در شخص میکشد. ما برای‌اثبات موضوع نامهٔ یکمرد عیاش را که در۱۹۱۲ بیکی از دوستان خود نوشته است ازنظرشما میگذرانیم :

« من اکنون چهل سال دارم ، هشت یا نه سال اخیر را در میان شهوترانیها وعیاشیها سپری کرده‌ام . در این مدت خیلی تیره‌بخت بوده‌ام و زندگی مهملی را گذرانده ام .

من درشهوات ننگین ودرعین‌حال مضحکی غوطه‌وربوده‌ام ، سلامت بدنیم مختل شده است و این اختلال بدستگاه عصبی من نیز سرایت کرده است . من ازخودم بدم میآید ، حیاتم بدون هدف است وهیچگونه‌توجهی

به امور شرافتمندانه ندارم . حرفهٔ خود را با بیقیدی انجام میدهم ووظیفه شناسی برایم خیلی مشکل شده است . کاری را که چند سال پیش بآسانی انجام میدادم اینك بزحمت زیاد عملی‌میسازم. آینده در نظرم بسی تاریك می نماید واندیشه خودکشی بیش از پیش برمن چیره میشود » .

البته چنین سقوط وانحطاطی درزن خیلی کم ووفط در محیط فحشاء بوجودمیآید . زندگی عاشقانهٔ زن که جزدلربائی، زیبائی وجوانی پایه‌ئی ندارد کم دوام است .

بالزاك می نویسد .

« عشقی که یك دوستی محکم را در بر نداشته باشد یك هرزگی زودگذراست » . باری این عشق که با تعجیل و شتابزدگی آغازمیشود بزودی پایان‌میپذیرد و برای‌زنی که دیوانه‌وارهمه‌چیزراازعشق‌طلب‌میکرده است جز دو چشم برای گریستن چیزی باقی نمیگذارد این گریه همچنان ادامه خواهد داشت تا به تبسم منتهی شود ولی تبسمی که بقول یکی از نویسندگان : « محزون ، بی‌خاصیت ، بی‌مقصد و بی نتیجه است » .

موسه می‌نویسد : زندگانی زنان جزچند سال برای محبوب بودن، چند سال برای دوست داشتن و بقیه . . . برای عبادت کردن شامل چیز دیگری نیست .

فصل یازدهم

عشق نفسانی

هنگامیکه در هیجان عاشقانه ، نیروی محرك جنسی بوسیله احساسات مهرآمیز تعدیل و ملایم شود ، صفات هیجان بکلی تغییر می یابند . این احساسات کم و بیش یك خصلت پایداری ووفاداری را بعشق عطامیکنند.

یکی از محققین مینویسد : «عشق حتماً دروغ ، خیانت یارنج نیست بلکه ممکن است متضمن فداکاری ، محبت وخوشبختی باشد .

موسه این دو نوع مظروف عشق را بطریق زیر بیان میکند :

« بیك بیان : عشق بلای دنیا و یك دیوانگی نفرت انگیز است .
به بیان دیگر: عشق یك سیل آسمانی است که سرچشمه‌ئی بی‌پایان دارد.»

بهرحال درعشق نفسانی تنها پای یك عمل زیستی و بیولژیك در میان نیست بلکه بگفته یکی ازنویسندگان پای « مبادله نفس ها وجانها» در کار است پس این عشق بکلی باعمل جنسی جانوران تفاوت دارد .

از همان روزگاری که بشر در غارها زندگی میکرد عمل بیولوژیك و جنسی در درجه‌دوم اهمیت قرار داده شد و خشونت ها مخصوصاً درزنان جای خود را بیك احساس ملکوتی دادند .

بالزاك مینویسد : «زندگانی زنان بر اساس حس کردن ، دوست داشتن ، رنج بردن و فداکاری کردن قرارگرفته است .

زنان مرکز اندیشه ها ، جاه طلبی‌ها، فعالیت ها و سعادت خود را در دیگری مستقر میسازند .

زن بدون قید وشرط ، با صراحت و لاینقطع دوست میدارد . عشق در نظر او یك حادثه گرانبها و پر اهمیت حیات است .

در بسیاری ازمردان هنگام بروز یك فکر یا یك شغل ، توازن و

تعادل روحی بهم میخورد و دیده میشود که مثلا درکار یك افسر ، دانشمند، پزشك ، آموزگار ، بنا ، نجار وغیره عیب ونقص ایجاد گردیده است . و حال آنکه زن اگر حرفه‌ئی هم داشته باشد هیچوقت اشتیاق‌ها وآرزوهای خودرا نسبت بعشق از دست نمیدهد .

حرفه برای زن حکم یك عمل فرعی وتبعی را دارد و او بانخستین ندای عشق شغل خودرا کنار میگذارد . شغل زن بوحدت و دوام منش او لطمه‌ئی وارد نمیسازد .

درزن عشق معمولا انحصاری تر از مرد است بدینمعنی که مرد بطور غریزی راغب است زنان متعدد در اختیار داشته باشد و حال آنکه زن بالطبع میخواهدشوهر واحدی داشته باشد و فقط بایک مرد زندگی کند.

یکی از محققین میگوید : مرد غالباً دو روح در سینه دارد ومیتواند ضمن معاشقه با دیگری وفا داری صمیمانه قلبش را نسبت بزن خود حفظ کند .

ولی زن وفاداری جنسی خود را زمانی می‌تواند قطع کند که قلباً هم از مرد بیزار شده باشد .

بیشتر اوقات حالت خودخواهی وشهوت پرستی عشق در زن بصورت «دیگری خواهی» در میآید واین خصلت زن آشکارا بجانب عشق مادری معطوف میشود .

در حالی که هدف تمایلات عاشقانه در مرد یك خصیصهٔ جنسی دارد برعکس درّ زن یك جنبه توالدی پیدا میکند . بعبارت دیگر اعمال تولید مثل در روح زن بمنزله عالیترین هدف حیاتی واجتماعی محسوب میگردد زیرا زن بیش از هرچیز ، مادر است .

او تمام جنبه ها و حالت های عشق را بالاخره با عشق مادری مخلوط و ممزوج میسازد .

عطش مادر شدن بطور فطری در روان زن تکوین یافته است. این عطش در دختر جوان بوسیله لذتی که از نوازش کردن کودکان خردسال و صرف وقت کردن برای آنها میبرد، نمایان میگردد .

علاقه بمادری در دختر ضامن يك زندگی سالم و عادی است وزنان

با وسایل و نداهای دیگری بیان کند برای این بوده که علاقهٔ مزبور را با یك دلفریبی و لطف شایسته زینت دهد .

در حقیقت ، حد اعلای زیبائی زن همزمان با نخستین ماه نخستین آبستنی است .

آبستنی تغذیه وجذب غذا را سریعتر میکند ، فعالیت بدنی دراینوقت تزاید مییابد ، رنك پوست بدن باطراوت‌تر وشفافتر میشود ، ترشح غدد و خصوصاً غدهٔ‌تیروئید زیادتر میگردد و بالاخره نگاه ، درخشندگی مهرآمیزی پیدا میکند . این شکفتگی زیبائی تا موقعی بطور کامل طول میکشد که برآمدگی شکم تناسب اندام را بهم میزند .

رفتار زن از روزیکه او بصورت جعبهٔ یك گوهر گرانبها درمیآید تغییرمیکند و با بعقب افتادن بالاتنه ، وضع متکبرانه‌ئی بخود میگیرد .

باید دانست که آبستنی ، این‌اعجاز طبیعت ، تنهاموجب تغییرات عمیق بدنی در زن نمیشود بلکه عکس‌العملهای روحی و هیجانی خاصی را نیز در بر دارد .

فعالیت روانی معمولا موازی با فعالیت بدنی تزاید می‌یابد .

آبستنی اغلب چه ازلحاظ جسمی وچه ازلحاظ روحی دارای یك اثر سودمند و سلامت بخش است .

تارنیه ضمن بررسیهائی مشاهده کرد که عده زیادی از زنان که هوش ضعیفی دارند فقط درموقع آبستنی هوش واستعداد معمولی وعادی را پیدا میکنند .

معذلك در بعضیها کشش و«تانسیون» عصبی زیاد میشود ، درنتیجه میلهای شگفت‌آور و شدید نسبت بیك غذا یا یك مشروب درآنها ایجاد میگردد . این نمود های روحی را در زبان عوام «ویار» میخوانند .

در حالت بیماری ممکن است اختلالات شدیدتر بشوند وخصوصاً در زنانی که کلیه‌ها و کبدشان بدکارمیکند براثر مسمومیت آبستنی یك حالت افسردگی و ناراحتی روحی ایجادگردد .

نیروی محرك جنسی نوسانهائی همانند نوسانهای تانسیون عصبی

و دخترانی را که از بچه کراهت داشته باشند باید فاقد یك وضع روحی عادی دانست .

البته زن شوهردار همواره جریان احتیاج خود را بمادر شدن آزاد نمیگذارد و غالباً جلوی این جریان را میگیرد اما نباید تصور کرد که از ته دل باینکار راضی است چه آداب و قوانین مهملی که بما حکومت میکنند و همچنین اشکالات زندگی اقتصادی او را بر آن میدارند که از ارضاء تمایل قلبی خود جلوگیری نماید .



عشق مادری

بهرحال عدهٔ کمی اززنان نسبت بداشتن کودك واقعاً بی اعتنا هستند. برای این زنان عشق وسیله لذت خودپسندانه و خود خواهانه محسوب می گردد . اما چنانکه گفته شد اکثریت نزدیك باتفاق زنان اینطور نیستند و حتی در فاحشه ها نیز احساس مادری کاملا زایل نشده است .

ژوو ینیون در این باره می نویسد: « چه بسیار خود کشیهای دختران زیبا اعم ازرقاصه ها یا بازیگران بذله گو که در حقیقت جز محروم بودن ازنعمت مادری درکانون خانوادگی علتی نداشته‌است. این دختران بیهوده برای انصراف خاطر و فراهم ساختن رضایت خود بکارهای خلاف معمول و کسب لذتهای جسمانی در مراکز تعیش میپردازند زیرا در اعماق روح هریك ازآنها حسرت دردناك وستوه آورمادری وداشتن فرزند همچنان وجود دارد » .

پس مادرشدن میل وذوق واقعی زن است و عشق فقط بمنزلهٔ پلکان این تمایل بشمارمیرود وانگهی اگر طبیعت خواسته است علاقه بمادری را

پیدا میکند . در بعضی از زنان میل جنسی موقع آبستنی و خصوصاً در ماههای اول زیاد میشود .

درجانوران وضع چنین نیست وحیوان باردارهرپیشنهاد جانورنر را رد میکند .

اما در نوع انسان که هدف عشق فقط تولید نیست ، بلکه ایجاد هم‌آهنگی بین دو موجود متحد است ، یك زن باردار معمولا لذت جنسی را احساس می‌نماید .

معهذا بعقیده **کامپبل** نباید اختلافات و تغییرات فردی را از نظر دور داشت .

غریزهٔ مادری با پیشرفت دوره آبستنی توسعه مییابد و زنی که حتی نسبت بمادر شدن بی‌اعتنا باشد در دوسه ماه اول بکودکی که حامل است دلبستگی پیدا میکند بطوریکه در حدود چهارماهگی برخلاف هفته های نخست ، بندرت میل بسقط جنین می‌نماید .

علاقهٔ مادری ممکن است یك خصلت انحصاری پیدا کند تا آنجا که برخی از زنان درمدت آبستنی از شوهرشان متنفر باشند .

این تعارض بین غریزه مادری و عشق زناشوئی منحصر بدوره حمل نیست بلکه در بسیاری از زنان مادام‌العمر وجود دارد . شهوت ومادری غالباً دو نیروی مخالف یکدیگر هستند و بقسمی یکدیگررا خنثی می‌نمایند.

مادام مارسل تی‌نیر می‌نویسد : « فرزند ، سرافرازی ما ، افتخارما ومحصول زندگی ماست .

وجود او خاطرما را تسلی میدهد . برای او همه چیز را میدهیم و هیچ چیز در عوض نمیخواهیم » .

چه بسا زنان که بیش از آنچه همسر باشند مادرند وچه‌بسا شوهران که وقتی می‌بینند همهٔ محبت زنشان بدور کودکانشان متبلور شده است دستخوش نوعی حسادت میشوند .

با وجود این نقایص ، هیجان محبت ، بعشق صفات دوام و پایداری میدهد وآنرا بصورتی عالیتر از تحریك جنسی غریزی درمیآورد .

در نزدیکیهای سنی که باقتضای آن دیگر زن عادت زنانگی را نمیبیند یعنی درحدود یائسگی (منوپوز) غریزهٔ جنسی ملایم میشود و کم کم برای ناپدید شدن در آخرین مراحل حیات آماده میگردد .

بدون شك هیجان محبت هم گاهی در این مرحله از زندگی تخفیف میباید اما این امر قطعی نیست و در بسیاری از زنان ، قلب پیرنمیشود . محبت تا آخرین نفس وجود دارد و بشکل فداکاری نسبت بشوهر و عشق نسبت بفرزندان یا نوادگان تجلی میکند .

فصل دوازدهم

عشق افسانه‌ئی یا تخیلی

در یکی از فصلهای گذشته ، بنا بر سلیقهٔ مردم امروز ، عشق را به « کوکتیل » هیجانها تشبیه کردیم و توضیح دادیم همانطور که کوکتیل از چندین ماده غذائی تهیه میشود ، در کار ساختمان عشق نیز عناصر و هیجانهای متعددی شرکت دارند .

در اینجا اضافه میکنیم که کوکتیل مزبور بدون چاشنی « تخیل » طعم و مزه‌ئی ندارد .

بطور کلی عشق وقتی جنبهٔ تخیلی خود را از دست داد و حقیقت موضوع آن آشکارا نمایان شد دیگر فاقد ارزش میشود .

بالزاك که خیلی سر بسر جنس لطیف میگذاشت در این خصوص با بیانی که کمی اغراق آمیز بنظر میرسد چنین می نویسد :

« شوهری که با زن خود مهرورزی میکند یا فیلسوف است و یا احمق » .

بهرحال ، تخیل ممکن است حقیقت را چنان مسخ کند که هیجان عاشقانه کاملا گمراه گردد .

همه دیده ایم که دختر کوچك چگونه با خیالبافیهای خود ، مقام عروسك بیقواره‌ئی را بالا میبرد و شیرین ترین سخن ها و نوازشها را با این جسم بیجان بمیان میآورد .

در روح پاك و بی آلایش دختران ، سراب توهم و خیالپردازی انعکاس مییابد و بدینسان مرد برگزیده یا نامزد ، بصفات بی نظیر معنوی و بدنی آراسته میگردد .

این توهم عاشقانه هرگاه پای شهرت درکار باشد با سهولت بیشتری انجام میگیرد .

یکی از روانشناسان در این باره می‌نویسد : « بمحض آنکه مردی شهرتی بدست‌آورد ، زنان بجانبش هجوم میآورند . هنوزعنوان واشتهار یک مرد اعم از خواننده یا نویسنده ، ورزشکار یا واعظ ، پیانیست یا فیلسوف ، بخوبی پا نگرفته است که زنان میخواهند او را مانند طعمه‌ئی بربایند . . . »

چه بسیار شورها که فقط براثر تصویر قهرمانان کنونی در دلهای ساده وخوشباور برپا شده‌است .

در اینجا مقصود من از « قهرمان » شامل همهٔ اشخاص معروف چه شاهزادگان تبعید شده وهنرپیشگان سینما ، چه خلبانانیکه اقیانوس‌اطلس را یکسره پیموده اند وچه قهرمانان تنیس وغیره میگردد .

موریس بدل با قریحهٔ خاص‌خود ازسوزوگدازهای‌زنان‌مجارستانی با تصویر«اتودوهاسبورك» مدعی سلطنت هنگری سخن‌میراند . او از چشمان خمارآلود و پیشانی پوشیده ازگیسوان پرپشت این عکس صحبت میکند واضافه می‌نماید که در بوداپست دخترانیکه درکارگاههای خیاطی کار میکنند عکس «اتو» را قلابدوزی کرده و بالای تختخواب خود نصب نموده اند . این مرد جوان نامزد خیالی هزاران زن مجارستانی بشمار میرود .

البته این نوع هجوم عاشقانه بـوسیلهٔ غریزهٔ جنسی یا هیجان محبت بیان نمیشود بلکه فقط تخیلی که آمیخته با احساس کنجکاوی وخودپسندی است آنرا پدیدار میسازد .

پس بقول **شوپنهاور** عشق تخیلی فریب ناشی از « نبوغ نوع » است که ضمن ممکن ساختن شادیهای نامحدود ادامه یافتن حیات را تأمین میکند .

متأسفانه مدت این توهمات گاهی کوتاه است و زن پس از رسیدن بمقصود،عشقش پایان میبابد ودوران سرخوردگی وپشیمانیش آغازمیگردد.

دلتنگی یا نفرت ، کفاره این معاشقات برای زن هستند زیرا او قبلا سعادت و لذت بسیاری را بخود وعده داده است .

فونتنل می‌نویسد : « یك مانع بزرگ سعادت آنست که انسان بسعادت خیلی زیادی امیدوار باشد » .

چه بسا زناشوئیها که عاشقانه خوانده میشوند و بهتراست آنها را توهم‌آمیز بنامیم . این زناشوئیها در روح زن چیزی جز حسرتهای تلخ باقی نگذاشته اند . اما چاره‌ئی نیست زیرا عقل و جوانی کمتر با هم کنار میآیند .

عشق‌تخیلی ممکن است ازمرحلهٔ اشتیاقهای خیالی وافسانه‌ئی تجاوز نکند و هرگز عملی نشود .

برخی اززنان بقدری ایدآل عاشقانهٔ خود را بالا میبرند که‌آرزوی ایشان بهیچوجه نمیتوانـد صورت حقیقت پیدا کند . آنها بخود تلقین کرده اند که موجود منحصربفردی خوشبختی را برایشان ارمغان خواهد آورد وچون باچنین موجودی هرگز برخورد نمیکنند ناچارعشقشان بشکل خیالی وافلاطونی باقی خواهد ماند .

برای دخترانیکه آرزوهای خود را در وجود یک قهرمان داستان متمرکزساخته‌اند خطر این هست که همچنان بسن پیری برسند مگرآنکه بقول **ماندوس** « بالاخره با کمال رضایت وخوشوقتی با مرد بیریخت و بدترکیبی مواصلت نمایند » .

باید دانست که در نتیجهٔ ضرورتهای خشونت‌آمیز زندگی جدید ، عشق تخیلی روز بروز کمتر میشود . نسل جوان ، لااقل در کشور ما (فرانسه) دیگر سرگرم اوهام وخیالبافیها نیست وغزلسرائیها را کهنه و بی‌اساس میداند .

حس واقع‌بینی وحقیقت‌طلبی دراین نسل بیشترشده است و پیرامون اندیشه های دورودرازعاشقانه نمیگردد .

اما این رویه هرقدرمزایائی داشته باشد ناگواریهائی را نیز دربر دارد زیرا اگرسرابها ، خیالپردازیها واشعاروتغزلات زندگی را برداریم یك قسمت بزرك ازلطف وفریبندگی‌آن ازمیان میرود .

فصل سیزدهم

عشق روحانی یاعارفانه

بطور کلی عشق بهرصورتی که باشد فقط از یک نیروی محرك فرمانبرداری میکند و آن « جستجوی سعادت » است . در واقع عطش بسعادت و خوشبختی تنها اشتیاق و آرزوی انسان محسوب میشود .

هر کس به اقتضای محیط وطرز تفکرخود دنبال سعادت میرود وهرجا خوشبختی را بیابد از آن متمتع میگردد .

در نظر برخی از زنان ، سعادت منحصر براضی شدن خودخواهانهٔ غریزه یعنی لذت جسمانی است .

در نظر اغلب زنان ، سعادت متضمن نیازمندی بتمکین و فداکاری نسبت بشوهر و همچنین فداکاری نسبت بفرزند است ، در این زنان عشق بصورت «دیگری‌خواهانه» درمیآید .

در نظر معدودی از زنان نیز سعادت بطور واهی وآمیخته با توهم درخلال رؤیاها وخیالبافیهای ابلهانه تظاهرمیکند وعشق صورت افسانه‌ئی و تخیلی پیدا می نماید .

تووینیون میگوید : « چه ایدآل انسان منحصر بیك لذت جسمانی باشد و چه از شور وسرورعشق ، شعر ومحبت را طلب کند ، دل از خود بیخود میشود . . . ودرعین‌حال بجانب خلسه رهسپارمیگردد » .

بدینسان بعضیها خواسته‌اند ازعشق یك‌قسم مذهب‌را ایجاد نمایند ، مذهبی که عقاید ملکوتی **افلاطون** را با نظریات جنسی **فروید** بطریقی دهشتناك مجتمع میسازد .

ژرژساند در این زمینه می نویسد : « ما جهان هستی را دروجود

مخلوقیکه شبیه خود ماست‌میجوئیم . از پرستش پروردگار روی برمیتابیم واحساس‌پرستش را بسوی موجود ناتوان و ناقصی که خدای آئین بت پرستانهٔ ماست معطوف میسازیم » .

لذت جسمانی هم مایل به اتحاد واجتماع بدون قید وشرط دوموجود است . **واکنر** در کتاب « تریستان و ایزو » از زبان ایزو میگوید :

« محبوبم ، بازویت را ببند ومرا درآغوشت چنان بفشار که قلبهای ما خرد شوند و جانهای ما از میان بروند » .

باری عشق روی بالهای شعر، این موزیك درونی و بهجت بخش ، پروازدرمیآید و وضعی توصیف ناپذیر و نامحدود پیدا میکند .

از طرف دیگر عشق زمانی ادامه مییابد که خود را ابدی بپندارد ولی عشق دنیوی ، حتی درعالیترین شکلهای خود ازابتذالاتی چند مصون نیست .

بدون شك ، اگر ارتعاش ابدیت در کنار یك مخلوق احساس شود بسیار دلپسند است اما چنین امری فقط در یك لحظه جلوه میکند . بدین لحاظ آرزوی کسانیکه مستاق یك جذبه جاویدان هستند برآورده نمیشود واین موضوعی‌است که فلاسفه وروحانیون (کلاسیك ورمانتیك) دربارهٔ آن همعقیده هستند .

روح هرگاه واقعاً میخواهد بعالم بالا برود و با ستارگان محشور شود عشق را بصورت روحانی درمی‌آورد ، آنرا از هرنوع نفوذ جنسی برکنارمیدارد و در ربانیت غوطه‌ورمیسازد .

آیا برای یك روح کنجکاو عظمت فضا ، برای یك ضمیر روشن شفافیهای کیهان وبرای یك فکرمغرور تماشای جهان‌آفرینش لازم نیست ؟

اینجاست که عشق متعالی با هیجانهای عارفانهٔ خود از« عشقهائیکه از پی رنگی هستند» مجزا میگردد .

ما ذیلا برای جلوگیری ازاشتباهاتیکه درتعبیر عشق عارفانه بعمل میآید ، بطورمختصر اختلافهای اساسی بین عرفان حقیقی وعرفان نادرست را گوشزد می‌نمائیم :

عرفان نادرست

این نوع هیجان مذهبی غالباً در دختران جوان ، مقارن با نخستین نداهای عشق ملاحظه میگردد . بعدها هیجان مزبور پناهگاه دلهای مجروح و بخصوص پناهگاه دختران مسن بشمارمیرود .

بعبارت دیگر این شکل هیجان بمنزلهٔمفرو گریزگاه برای‌احساساتی است که پس رانده شده و نتوانسته‌اند بیك طریق عادی ابرازشوند .

زنانی که کوشش دارند کمی ابدیت را لمس کنند ، بجستجوی‌عشق میپردازند . هریك ازآنها خدائی را در مغز خود مجسم میسازد و بقول **ماندوس** با ربابت «فلورت» میکنند .

برای این دختران ، مذهب وسیله و بهانه‌ئی جهت ابرازاحساسات و شور وهیجان درونی است . تصاویرمذهبی که درآنها پیشوایان روحانی با صورت گلگون و لباسهای رنگارنك دیده میشوند (مثلا مسیح بشکل یك جوان زیبا با سینهٔ بدون پوشش و یا بصورت طفلی درگهواره یا در آغوش مادر مقابل‌چشمان بیننده قرارمیگیرد) بنا بگفتهٔ یکی‌ازروانشناسان تمایلات فرزندی ، مادری وحتی جنسی‌دختران‌را بطورمبهمی تشدیدمینمایند بطور کلی بوی کندر ، صدای پرابهت ارگها و نور مواج و نیمه تاریکی که از پنجره های کلیسا می تابد در ارواح جوان هیجانهای شدیدی را برمی انگیزند .

مادام مارسل تی نیر در یکی از آثارخود حالات روحی زنی را توصیف میکند که‌بدیری پناه برده و از بعضی‌از مراسم و آداب مذهبی بطرز مخصوصی متمتع میشد .

آئین اعتراف بگناهان نیز در عده‌ئی از زنان بزهکار ارتعاشی که درعین حال مطبوع و وحشتناك است ایجاد می نماید .

گوستاو فلوبر ضمن صحبت از « مادام بواری » در این خصوص می نویسد : « وقتیکه او برای اقرار میرفت ، گناهان کوچکی را جعل

میکرد تا بدین‌وسیله بتواند مدت بیشتری درتاریکی زانوبزند، دستهای خود را بهم بچسباند، صورتش را به نرده بگذارد وبسخنان آهستهٔ کشیش گوش دهد».

درحقیقت بسیاری از زنان بجهت احساسات خود پای‌بند به اعتراف میگردند نه بعلت تصورات جامد مذهبی یاعلمی. علم کاری بخوش‌آمدن یا بدآمدن ندارد و **آناتول فرانس** در این باره میگوید: «شعر است که دل میبرد وتسلی میدهد نه علم، پس شعر بیش ازعلم مورد نیازاست»

چون اِغلب زنان بیش از آنچه بوسیلهٔ عقل و منطق هدایت شوند توسط هیجان پذیری و احساسات خود راهبری میگردند توجهی بمسائل فلسفی یا مذهبی ندارند. آنها نسبت باین امور و همچنین نسبت بمسائل مربوط به ایمان، بقلب خود رجوع میکنند لذا تشویشها و دلواپسیهای ناشی ازتردید که مردان جوان را رنج میدهد اثرزیادی در زنان ندارد.

عرفان ساختگی و نادرست همواره با دلبستگی بلذات جسمانی مخلوط است. گاهی هم با یك شهوت کراهت‌آور مجتمع میشود.

در گروهی از بیماران روانی عارف منش دیده شده است که ارجمند ترین آرزوها واشتیاقهای مذهبی بصورت مسخرگیهای رقت‌آوری درآمده اند. ولی آیا از توهمات این دیوانگان میتوان نتیجه‌گرفت که تمایلات فوق طبیعی در روح وجود ندارد؟

عرفان‌متعالی یاعشق‌روحانی(۱)

با طرح این مبحث دقیق، ما ازخوانندگانیکه ممکن است مطالب

۱- بتعبیرفلسفی، عرفان آئینی است که استدلال و عقل بشری را قادر بحل مسائل اساسی متافیزیك نمیداند و بهمین جهت عقیده دارد که مسائل مزبور را باید در حال جذبه و بصورت خاصی از مکاشفه واشراق درك نمود...

بزعم عرفا در انسان این استعداد هست که بجائی برسد که جزخدا

بقیه در صفحه بعد

زیر را موافق عقیده خود نیابند پوزش میخواهیم و بدون آنکه بخواهیم نظر خود را به ایشان تحمیل کنیم برای اجتناب ازلغزش کوشش خواهیم کرد که بحث ما هرچه بیشتر، عینی باشد .

ابتدا مسئلهٔ عرفان را مطرح کنیم . عرفان بگفتهٔ **لوبا** نتیجهٔ انحراف غریزه جنسی و بعقیدهٔ **فروید** ، نتیجهٔ تصعید این غریزه است .

بزبان دیگر این دودانشمند ، عرفان را در انحراف یا تصعید و یا بطور کلی تغییرشکل غریزهٔ جنسی خلاصه کرده‌اند .

این نظریه کاملا از طرف گویندگان و نویسندگانی که تمایلات ماتریالیستی دارند نیز تأیید شده است .

درواقع ، بین لذت جسمانی وخلسه وجذبهٔ مذهبی ، یك نوع شباهت ازلحاظ گفتاروکردار ملاحظه میشود .

عرفا بطور دائم سنبولها و کنایات عشق بشری را بکار میبرند . کلمات نامزد، شوهر، لذت ، جاذبه ، تماس ، جمع شدن ، فرونشستن آتش درونی و غیره پیوسته ضمن انتشارات عارفان و سالکان طریق بچشم

بقیه از ص قبل

نبیند و مولانا جلال‌الدین در این زمینه میگوید :

« خود ز فلک برتریم ، وز ملك افزون تریم »
« زین دو چرا نگذریم ، منزل ما کبریاست »

عرفای دیگر نیز هر یك کم و بیش مراحل سیر و سلوك و عوالم عرفانی را بیان کرده‌اند . باید دانست که عرفان از زمانهای قدیم برحسب مقتضیات اجتماعی و مذهبی دستخوش تغییراتی شده است که فلاسفهٔ مادی این تغییرات را طبق فنومن های اجتماعی واقتصادی هرزمان توجیه وتفسیر میکنند .

همچنین مکتب فروید وگروهی دیگر از روانشناسان این مسئله را با عقاید مخصوص خود تحلیل می‌نمایند . بحث بیشتری دراین خصوص را بموقع دیگری واگذارمیکنیم مستلزم فرصت دیگری است . مترجم

عظمت وصعود روح یك نوع مشارکت دارند .

وجود ما که مرکب ازجسم وروح است درواقع تشکیل یك کل را میدهد . هرهیجان که کمی شدید باشد توسط دستگاه عصبی روی اعضاء ما اثرمیکند و موجب عکس العملهای بدنی میگردد .

اما این عکس العملها در عشق روحانی در درجهٔ دوم اهمیت قرار میگیرند ودرحقیقت کفاره عرفان هستند .

بدین ترتیب همانطور که **لوئی برتران** نویسنده فرانسوی در باره بیان « سنت ترز » میگوید شخصیت و وجود فرشته بنظراو فرعی و تبعی است . فرشتهٔ مزبور برای « سنت ترز » ، فرستاده و عامل عشق آسمانی است هرچند که « سنت ترز » از زیبائی فرشته سخن میراند اما عشق او بسوی فرشته معطوف نیست و آزاری که احساس میکند وی را در عشق بخدا مشتعل میسازد .

اصولا سخن عارفان پرازاستعاره و کنایه است اما این امر را نباید عیبی برای عرفا دانست زیرا زبان ما فقیر است وکلمات واحدی را برای بیان احساسات گوناگون وحتی متناقض بکارمیبرد ، لذا عرفا ضمن کنایات واشارات مقاصد خود را بزبان میآورند .

درخصوص شباهت تقریبی که بین حرکات عشق عارفانه و عشق شهوانی موجوداست **ژان دولاکرو** اخاطر نشان میسازد که چون تعداد رفلکس های بدن ما محدود است ، هیجانهای مختلف اجباراً عکس العملهای بدنی یکسانی پیدا میکنند .

عرفا نه تنها حواس خود را در مراحل عرفانی بکار نمیگیرند بلکه این حواس را مانعی برای تمتع کامل از سعادت ربانی میپندارند .

لوئی برتران که در باره زندگی « سنت ترز » تحقیقاتی کرده است میگوید حالت عارفانه با حالت شهوانی سازگار نیست وهرگاه یکی غلبه کند دیگری از بین میرود . او سپس اضافه میکند که این دو حالت بهنگام وسوسه متناوباً بروز می نمایند و همین دو وضع هستند که موجب مبارزه پارسایان با نفس پرستی میشوند .

میخورند . (۱)

همچنین در حالت جذبهٔ مذهبی نیز گاهی حرکات مربوط بلذت و شهوت جسمانی دیده میشوند .

در اینجا بموقع است شرحی را که سنت ترز (۲) ازحالت خلسه و جذبهٔ خود داده است یادآورشویم : « من فرشته‌ئی را نزدیك خود دیدم او بزرگ نبود بلکه کوچك و خیلی هم زیبا بود . در دستش نیزه‌ئی داشت که نوك آهنی بود .



چنین بنظرم آمد که او نیزه را چندین بار درقلب من فرو کرد بطوریکه اثر آن بتمام درون من نفوذ نمود . این درد شدید حلاوت و شیرینی بسیاری را برای من فراهم ساخت و درآندم روح خود را بخدا نزدیك یافتم » .

اما ازاین شباهتهای بین عشق بدنی و سوز و اشتعال ربانی آیا میتوان نتیجه گرفت که‌هردو، محرك یکسان وهمانندی دارند ؟

بدون شك ما منکرانعکاس های بدنی عشق متعالی نیستیم .

سنت‌ترز - عشق عارفانه

عارف بزرك **سن ژان دولاکروا** شخصاً قبول دارد که حواس‌انسان در

۱- بطوریکه میدانیم عرفای ما نیز از کلمات می ، باده ، جام ، صراحی ، ساغر، ساقی ، بوسیدن ، مکیدن ، درآغوش کشیدن وغیره معانی عرفانی خاصی را افاده میکنند .

۲- سنت ترز عارفهٔ بزرگ اسپانیائی (۱۵۸۲-۱۵۱۵) است که بعلت مشاهدات و مکاشفات خود شهرتی بسزا یافت . او آثار درخشانی ازخود باقی گذاشته ودرکلیسا ومذهب مسیح مقام ارجمندی را حائزاست .

عشق خدائی برای آنکه بسعادت منجر شود یك انصراف کلی از هرچیز را طلب میکند یعنی ازمؤمن وسالك طریق میخواهد که وارستگی بیچون و چرای خود را نسبت بهرشیئی دنیوی نشان دهد.

این وارستگی باید بطورمطلق باشد وسالك بایدآنقدرهمت داشته باشد که از کلیهٔ لذات آنی و قطعی بخاطر رسیدن بسعادت بعیدی که فقط ایمان ضامن آنست صرفنظر نماید.

شخص پارسا و عارف بدون قید و شرط تسلیم خدا میشود و رنج و محنت در این راه نیز ایمان او را محکمتر و پا برجا میسازد.

اودیگر منکوب غریزه صیانت ذات حتی درشکل منفی آن هم نیست یعنی ازمرك نمیترسد وچه بسا که شخصاً مرك را آرزومیکند.

«سنت ترز» در یکی از سرود های مذهبی خود میگوید:

« من دارم ازشدت اشتیاق بمرگ میمیرم » (۱) بطوریکه میبینیم بین این بحران روحی عارفانه و بحران جنسی تفاوت زیادی وجود دارد.

۱ـ اصولا عرفا تن را زندان جان میدانند ومعتقدند که روح بمحض آزاد شدن از قید جسم بمکان اصلی خود باز میگردد و به ابدیت متصل میشود.

بسیاری ازشاعران عارف پیشه ما حاضر بوده اند « جان ناقابل » خود را با عوض ناچیزی که عبارت از یك « بوسه » باشد مبادله کنند. عده‌ئی دیگر تنها « مطلبشان دیدن روی یار و دادن جان بوده است » اما گروهی دیگر پا را ازاینهم فراتر گذاشته در برابر جان خود چیزی نخواسته و بمرك ابراز اشتیاق کرده‌اند. یکی از شعرای متأخر (گویا مرحوم دولت آبادی) در این باره میگوید:

« مرك اگر مرد است گو نزد من آی
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ »

بطوریکه میبینیم تا این حد از خود گذشتگی بیان کننده نهایت اخلاص و وارستگی است.

در اینجا هم آهنك با **پیرژانه** (روانشناس معروف) ما ازتوجیه و تعبیر عشق روحانی بوسیلهٔ اختلالات جنسی خودداری میکنیم .

باید متذکرشد که‌گروهی ازمؤلفین ، عرفان را معلول وسوسه ها واغواهای جنسی میدانند .

اما همانطورکه پرفسور **لاواستین** یادآوری میکند روان عرفانی از آنجهة که منجر بتزاید انرژی روحی میشود اساساً با روان کسانیکه اختلال مشاعر دارند متفاوت است زیـرا در اینها انـرژی روحی تخفیف می‌یابد . به این قیاس میتوان عرفان حقیقی را از عرفان نادرست باز شناخت .

بعضی از مفسرین نیز بجای آنکه خلسهٔ مذهبی را براثر انبساط و بزرگ شدن جُنسی حواس بدانند آنرا بطور قاطع معلول یک جنسیت غیرعادی میشمارند . در نظر این مفسرین که مجذوب مادیگری شده اند پاکی و صفای «سنت‌ترز» وهمچنین علوروح و خلوص ضمیر «ژاندارك» محصول عوارض جنسی است .

لوئی برتران از صاحبان عقاید مذکور میپرسد : این اظهارات بکدام مبانی « علمی » متکی است . زیرا از خود این زنان پارسا چیزی در باره الهامات قلبی‌شان تراوش نشده است .

بهرحال در خاتمه این بحث ما قبول میکنیم که بین مشخصات اصلی عشق روحانی وعشق دنیوی تفاوت موجود است .

البته خالقی که بحال رازونیاز و پرستش مخلوق خود توجه نداشته باشد قابل درك نیست .

ویکتورهوگو در این زمینه می‌نویسد :

« بدون عشق ، خدا تنهاست و آسمان پرستاره هم پوشش و کفنی بیش نخواهد بود » .

در حالیکه عشق جسمانی همواره سرخوردگی و نگرانی را در بر دارد ، عشق مردان حق ، به ایشان اجازه میدهد کـه موقع جذبه و شوق بخدا تقرب پیدا کنند وآرامش‌کامل را بازیابند

ضمناً اضافه میکنیم که هیجان مذهبی که اینهمه رهروان وادی طریقت را نورانی کرده است میتواند بدو شکل کاملا مختلف تظاهر نماید بدینمعنی که گاهی هیجان شدید و ناگهانی است و بوسیلهٔ یك شوك یا طوفان درونی آشکار میگردد (مانند حالیکه به «سن پول» (۱) در راه دمشق دست داد وموجب دیگرگونی او شد).

اما غالباً آرزوهای مذهبی همانطور که در « سنت ترز» دیده شد متدرجاً بشکل احساس مذهبی ظاهر میگردند.

این احساس بالاخره احساسات دیگر را در بر خواهد گرفت زیرا از نظر متافیزیك (ماوراءالطبیعه) خدا مظهر و ترکیبی از کلیهٔ تمایلات ماست.

کاترفاژ عالم طبیعی و مردم شناس معروف فرانسوی می نویسد: « انسان یك حیوان مذهبی است » در واقع بنظر میرسد که مذهب حتی در نظر منافقین آن یك احساس همگانی است و دنیا بطور کلی خدا را میجوید.

یکی ازمحققین مذهبی میگوید: « کسانی بیشتر با مذهب مخالفت میکنند که نیازمندیهای شدید مذهبی دارند و نمیتوانند نیازمندیهای مزبور را ارضاء نمایند، در نتیجه کینه و بغض نسبت بمذهب در ایشان ایجاد میگردد

۱ـ سن پول ازمروجین و مؤسسین مسیحیت است که به ۶۷ سالگی در رم شهید شد. اوهنگامیکه بدمشق میرفت تغییر حال و دیگرگونی در خود مشاهده کرد و براثر آن بمسیحیت گروید. امروزه اصطلاح «درراه دمشق» درممالك غربی برای اشخاصی گفته میشود که یك تغییر ناگهانی در اخلاق یا عقیده پیدا میکنند. مترجم

فصل چهاردهم

بی ترتیبی ها و انحرافهای هیجانی جنسی

منظور از تدوین این کتاب بحث در بارهٔ روانشناسی عادی بوده و ما فقط اشارهٔ مختصری به بی‌ترتیبی ها و انحرافهای عشق مینمائیم .

این مطلب خصوصاً بکار پزشك قانونی و طبیب بیماریهای روانی میخورد . پس غیر از مواردیکه شغل و حرفه ایجاب میکند چه ضرورت دارد صحبت این نقائص بشری ، این‌فرومایگی ها و این جنایات نفرت‌آور را بمیان آوریم ؟

چرا عشقی را که ذاتاً یزدانی است و تظاهرات پسیکوفیزیولژیك دارد ، آلوده سازیم و در خاطر خواننده اثری پست و زننده باقی بگذاریم ؟

موقعی فرا رسیده است که باید در برابر این ادبیاتی که زیر نقاب باصطلاح‌علمی ، مسئله جنسیت‌را فقط ازلحاظ جنبه های منحط و تاثرآور شهوانی آن مورد توجه قرار میدهد ، عکس‌العمل نشان داد .

با وجود این ، **فروید** حق دارد که میگوید منظم ترین زندگی جنسی کا لا از بی‌ترتیبی‌های هیجانی خفیف و تظاهرات انحرافی مصون نیست. بحثی‌را هم که ما میخواهیم آغاز کنیم در پیرامون همین انحرافهای کوچك است یعنی ما اجمالا نظری باین قبیل بی‌نظمی های جنسی میاندازیم و از گفتگو در خصوص انحرافهای مهم که به تیمارستان یا چوبه‌دار منتهی میشوند صرفنظر می نمائیم .

ابتدا یاد آوری میکنیم که عکس‌العمل‌های عاشقانه هرزن برحسب مزاج و سرشت او تغییر خواهند کرد . در برخی از موارد چهرهٔ‌زن‌بنوعی خصلت تمایلات عاشقانه اورا آشکار میسازد .

ارسطو در این زمینه مینویسد : « شکل صورت و آثار بدنی ،

جوهر تغییر ناپذیر طبیعت انسان را بیان میکنند . . »

پس روح ، قیافه‌را میسازد و **بالزاك** دراین باره میگوید : «چهره یك دور نماست ، یك کتاب‌است » اما آیا لازم‌است که خواندن‌این کتابرا بدانیم و مانند بعضی‌ها بکار دشوار قیافه شناسی بپردازیم .

اگر چنین کاری لازم است و اگر باید به قیافه‌شناسی اعتقادداشت ذکر گفته های زیر بموقع است :

توسعه قابل ملاحظه قسمت تحتانی سر (فك پائین و پشت گردن) علامت ازدیاد غریزه جنسی است .

برعکس توسعه اندك این قسمت دلیل بر کمی و نقص غریزه مزبور است .

بینی بزرگ ، بینی از نوع شهوانی ، نشان دهندهٔ دلبستگی بلذات جسمانی است .

بزرگ‌شدن‌ناحیه وسط سر تاثرپذیری شخص‌را بخوبی‌معلوم‌میسازد.

پره های بینی لرزان باشخاص پرحرارت و شیدا تعلق دارد .

بینی محدب و برآمده ، در مرد علامت نفوذ وسلطه و در زن دلیل بر محبت و احساساتی بودن است .

وسعت‌یافتن قسمت بالای سر متعلق‌بعشق روحانی است و نشان‌میدهد که غریزه جنسی در صاحب آن تصعید شده است .

وقتیکه هر سه قسمت سر متعادل باشد عشق از تمام منابع خود (غریزه ، محبت ، عقل ، تخیل) بهره‌مند میگردد . در اینحال انسان ، با حواس ، قلب و روح خود مهر میورزد بدینمعنی که گاهی حواس ، قلب و روح باهم در کار عشق شرکت دارند و زمانی متوالیاً در این‌کار دخالت می نمایند .

عکس‌العمل‌های هیجانی عشق درزن ممکن‌است‌کاهش یابند یا زیاد شوند و یا دستخوش فساد وانحراف گردند ، ما ضمن سه مبحث کوتاه و مجزا بی‌ترتیبی‌های‌جنسی‌زن‌راکه عبارت از سردمزاجی ، تحریك‌شدن‌مفرط اعضاء تناسلی و بالاخره انحرافهای جنسی هستند مطالعه میکنیم .

سرد مزاجی

هنگامیکه صحبت ازسردمزاجی میشود ، بخصوص فقدان عکس العمل هیجانی غریزی مورد نظر است . زیرا تاثر پذیری و محبت میتوانند کاملا با تحریك ضعیف و یك فقدان کامل شهوت سازگار باشند بطوریکه بعضی از زنان سرد مزاج مادران پر شور و بسیار مهربانی هستند .

سرد مزاجی در زنان خیلی متداول است ولی چون اینوضع مانع ارتباط جنسی نیست غالباً پنهان و ناگفته میماند . طبق آمارهائی که دراین باره جمع آوری شده ، تعداد زنان سرد مزاج از یك در ۱۴ تا یك در ۳ تغییر میکند . (۱)

این اختلافات بخوبی نشان میدهد که هرمحقق با نظر شخصی خود میتواند از احساسات زنان اطلاع حاصل نماید .

سرد مزاجی که بنامهای « کوری شهوانی » و « بیحسی جنسی » نیز خوانده میشود ندرتاً بطور کامل و قاطع ایجاد میگردد .

سرد مزاجی در شکلهای کامل خود عبارتست از فقدان تمتع باضافهٔ یك فقدان تام اشتهای جنسی .

در بعضی از حالات ، با وجود نبودن هرنوع احساس شهوانی ، زن

---

۱ ـ تحقیق در این امر و بدست آوردن آمار زنان سرد مزاج کار آسانی نیست گروهی از پزشکان بیماریهای زنان و روانشناسان عده زنان سرد مزاج را تا پنجاه درصد تخمین میزنند اما گروهی دیگر تعداد آنها را بیش از ده در صد نمیدانند .

علت این اختلافات آنست که اولا سرد مزاجی به نسبت اوضاع و احوال محیط و کیفیت روحی و بدنی زن متغیراست ثانیاً بسیاری از زنان بسرد مزاجی تظاهرمیکنند . آنها حاضرنیستند حتی در برابر پزشك هم حقیقت را بگویند زیرا دون شأن خود میدانند که خویشتن را به امور جنسی راغب نشان دهند .

یک نیروی محرك جنسی و عادی را در اختیار دارد .

از طرفی سرد مزاجی ممکن است یکروز حادث شود و روز بعد ناپدید گردد .

در آغاز زندگی تناسلی یك سرد مزاجی تقریباً فیزیولژیك وجود دارد . **اشتکل** تأیید ملکنند که از هرچهارزن فقط یکی درموقع نخستین نزدیکی احساس لذت می نماید .

بطور کلی زن در روابط جنسی کمتر از مرد تحریك میشود . او اغلب چند ماه پس از زناشوئی و گاهی پس از اولین زایمان ، اوج لذت جنسی و رعشه انزال را درك میکنند . معمولا زنان بین سی تا چهل سالگی دارای محرك و لذت جنسی نیرومندی هستند .

سرد مزاجی بعلتهای بسیار مختلفی تولید و ابراز میشود . گاهی این حالت مربوط بیك درد بدنی است و زن بدانجهة ازاعمال جنسی طفره میرود که از دردی رنج میبرد . در این قبیل موارد ، یك درمان طبی یا جراحی ، عارضهٔ عضوی را برطرف میسازد ، در نتیجه علت درد زایل میگردد و حس تناسلی مجدداً زنده میشود .

همچنین انطباق ناقص اعضاءتناسلی زن‌ومرد ممکن است سردمزاجی را ایجاد نماید . در این وضع معالجه نزد پزشك بیماریهای زنان غالباً مؤثر بوده است .

کوفتگی یا عوارض دیگر دستگاه عصبی ، مسمومیت های شدید (مرفین ، قهوه ، برمور، سرب ، تنباکو) و بعضی از مسمومیتهای داخلی مانند مرض قند گاهی سبب سرد مزاجی شناخته میشوند . نقص غده های ترشح کننده داخلی و بخصوص از بین بردن یا بی‌اثر ساختن تخمدانها ممکن است وضع جنسی را تغییر دهد .

نیروی‌جنسی پس ازیائسگی هم تا مدتی باقی میماند وسپس بتدریج ناپدید میگردد .

عقیم ساختن از طریق جراحی ، روی حس تناسلی آثار متفاوتی باقی میگذارد . پس ازقطع کردن تخمدانها برحسب زنان مختلف گاهی

اشتهای جنسی تخفیف و گاهی شدت مییابد (مورد اخیر خصوصاً در وقتی است که بر اثر قطع تخمدان ، یك جراحت دردناك برطرف شده باشد) بهرحال این کیفیات همیشگی وهمگانی نیستند زیراعموماً عقیم‌ساختن موجب تغییر زیادی در قدرت جنسی زن نمیشود .

سرد مزاجی در برخی از زنان ممکن است ناشی از یک کراهت روحی باشد (۱)

در این زنان با وجود بیعیب و نقص بودن دستگاه تناسلی و سایر قسمتهای بدن حالت برودت و سردی که با نخستین مقاربتها همراه بوده است همچنان ادامه پیدا میکند . اما تذکر میدهیم که حالت مزبور مانع آبستنی ومادرشدن نیست .

بدنبال سردی و بی‌اعتنائی ، غالباً کسالت و تنفر هم بزنان دست میدهد تا جائیکه بالاخره زن از تمکین نسبت بشوهر و اجرای وظایف زناشوئی خودداری میکند . بیشتر اختلافات خانوادگی معلول همین امر است .

این سردیها و بیمیلیهای اساسی غالباً ضمن زناشوئیهائی بوجود میآید که درآنها عامل انتخاب جنسی و نیروی جنسی دخالت نداشته است بلکه روی حسابهائی عملی شده اند .

۱- بموجب تحقیقات متعدد سرد مزاجی بیشتر دارای علل روحی است . تعالیم اشتباه‌آلود اخلاقی ، قبیح دانستن بیش از اندازه اعمال جنسی (حتی درموارد مشروع) ، ترس از آبستنی ، بی‌تجربگی شوهر و طرزرفتار نامناسب او با زن ، عدم تناسب و توافق بین زن و شوهر باعث میشوند که زن نسبت بلذات جنسی بی‌اعتنا بار بیاید . برشوهر است که در این قبیل موارد با مراجعه به اشخاص یا پزشکان آزموده و یا با دقت و امعان نظر شخصی شرایط خاصی را که برای رفع برودت و ترضیهٔ نیازمندیهای جنسی زن لازم است بوجود آورد . بدینسان شوهر موفق خواهد شد که به بسیاری از اختلاف ها و نگرانی های خانوادگی خاتمه دهد .

وسایل بهداشتی عمومی واستعمال داروهای مقوی میتوانند برای مبارزه با بعضی از سرد مزاجیها بکار روند . اما بقول یکی از مطلعین هیچیك از این تمهیدات نمیتواند برای زن جای عشق بهمسر را بگیرد . . تمهیدات مزبور فقط امکانهای لذت را که درزن پنهان بوده برمیانگیزند و باو اجازه میدهند که بآستانهٔ لذت شهوانی برسد .

میل مفرط بمناسبات جنسی

طبیعت حس تناسلی را درجنس زن بطریقی بسیار نامرتب تر ازمرد بوجود آورده است بدین معنی که اگر عدهٔ فراوانی اززنان، سردمزاج هستند برعکس بعضیها بواسطهٔ میل مفرط بهاعمال جنسی و تحریك شدن زیاد ازدیگران مشخص میگردند. این بیترتیبی دراصطلاح علمی «نمفومانی» (Nymphomanie) خوانده میشود (۱) .

۱ـ ننفومانی حالتی است که درآن زن نسبت بامورجنسی میل شدید پیدا میکند و بهیچوجه آتش شهوت او خاموش نمیشود . چنین زنی را در اصطلاح علمی « ننفومان » می گویند که شاید معادل آن در زبان فارسی عامیانه ، «حشری» باشد . علت این عارضه را بسیاری از پزشکان روحی «اروتیسم» میدانند .

اروتیسم که عبارت از تحریك شدن زیاد آلت تناسلی وعطش شدید بکارهای جنسی است گاهی علل موضعی دارد و علاج پذیر است . زمانی ممکن است بجهات معین ، تصادفی و رودگذر باشد (مثلا در اثر استعمال زیاد الکل و غیره) همچنین اروتیسم میتواند ناشی از کیفیت روحی خاصی باشد که تحت تأثیر محیط و شرایط مساعدی تشدید شده است (مثلا در بعضی ازمعاشرتها ، نمایشها و کتابهای محرك ، بعضی ازمشاغل و غیره) بهرحال هرگاه اروتیسم در زن بطور کامل تحقق یابد وی را بطرف ننفومانی میکشاند . بی ترتیبی مزبور گاهی منحصر بفرداست یعنی اختلال روحی دیگری در زن مشاهده نمیشود .

دختران جوانی که باین عارضه گرفتار میشوند اغلب در برابر قیود

بقیه در ص بعد

همچنین بعلت عیاشیها و هرزگیهای **مسالین** (Messaline) زن **کلود** امپراطور رم ، صفت مزبور را « مسالینیسم » مینامند . (۱)

ننفومانی که درهرسن ممکن است بظهور برسد دردختران خردسال بشکل « میل بخود » یا « اتو ـ اروتیسم » دیده میشود . این عارضه دردختران کوچك گاهی بجهة وجود جانوران ذره بینی وانگلی درمجرای تناسلی است زیرا جانوران مزبور مجرا را تحریك کرده و دخترك را به وررفتن با خود برمیانگیزند .

در زمان بلوغ و نیز پس از یائسگی ننفومانی یا بسبب اختلالهای دماغی و یابوسیلهٔ جراحاتی درتخمدانها و درمخاط آلت تناسلی ویابجهة کوفتگی و ناراحتی عصبی نمایان میگردد .

تحریك‌شدن مفرط اعضاء تناسلی و میل شدید به‌اعمال جنسی ضمن بعضی‌از بیماریهامانندجذام، سیفیلیس، آغاز فلج عمومی هم‌دیده شده‌است .

یکی از پزشکان درگروهی ازمبتلایان به سرطان نیز مشاهده نموده است که چگونه قبل از معدوم شدن ، لهیب شهوتشان آخرین تشعشع‌خود را بخارج پرتاب میکرده است .

ولی میل‌بسیارشدید شهوانی خصوصاً درزنان مسلول ایجادمیشود و همین حالت است که موضوع مباحث ادبی شده‌است. **«مارگریت‌گوتیه»**

بقیه از ص قبل

اخلاقی نمیتوانند مقاومت کنند و بجانب فحشاء هدایت میکردند .

معمولا معالجات و کیفر های جزائی در زنان مذکور بی اثر است و زن ننفومان کمتر اصلاح شدنی است .

۱ـ مسالین نخستین زن کلود امپراطور رم است که ٤۷ سال قبل از میلاد درگذشت (و بقولی کشته شد) شهرت این زن بمناسبت افراط در کارهای جنسی‌است که بالاخره ویرا بمحیط فحشاء و رسوائی کشانید یکی از نویسندگان بنام « موریس‌ماکر » شرح حال اورا تحت عنوان « زندگی عاشقانه مسالین » برشته تحریر درآورده است . مترجم

یا « لادام اوکاملیا » اثر **الکساندردوما** همچنین « افروختگان » اثر **میشل کردی** و آثارزیاد دیگر، نمونه‌های کلاسیك وضع مزبور هستند .

عللی که موجب ازدیاد میل‌جنسی هنگام بیماری‌سل میگردد متعدداست بعقیده **بارس** « سل در بین زهرهای بسیار، یکی از نیرومند ترین مواد مقوی باه را نیز در بر دارد » . البته این تئوری شیمیائی کاملا فرضی است معهذا میتوان قبول کرد که سموم تب در توانائیهای روحی یک اثر خنثی کننده دارند یعنی خودداری و اراده را ضعیف میکنند و مقاومتها را در برابر غریزه تقلیل میدهند .

بین شوك هیجانی و حالت تب یك رابطهٔ قطعی وجود دارد . در بیمارستانها درجهٔ حرارت بیماران ، روزهای ویزیت بالا میرود . مسلولین تب دار غالباً تیز هوشی شگفت انگیزی‌دارند . آنها مراحل زندگی را بسرعت طی میکنند و احساس قبلی مرك ، ایشانرا نسبت بکار پافشارتر و مصرترمینماید . (۱)

این التهاب بزودی بناحیهٔ تناسلی هم سرایت خواهدکرد . طبیعت هنگامیکه توجه زیادی بحفظ فرد ندارد ، هرگاه پای حفظ نسل بمیان میآید برفعالیت‌خود میافزاید ، لذا غریزهٔ‌جنسی راحتی در کسانیکه محکوم بمرگ کرده است بجوش و خروش وامیدارد. زنانیکه خودرا بطوری درمان‌ناپذیرازدست‌رفته میبابند میخواهند حد اکثر استفاده را از باقیمانده حیات ببرند . آنها از زندگی فقط یك شعله میسازند وشعارغیراخلاقیشان این است « کوتاه اما خوب » .

هانری‌باتای نویسنده وشاعرروانشناس‌فرانسوی **(۱۹۲۲-۱۸۷۲)** در یکی ازتألیفات خود بنام « فالن » این صحنه را بخوبی نمایان ساخته واز زبان زنی که قهرمان داستان اوست میگوید: « حالا که من نمیتوانم بمقصد برسم، حالا که نفسم بمن یارای وصول بهدف را نمیدهد باید مانند

---

۱ - یکی از پزشکان روانشناس که « وواونل » نام دارد ضمن بحثی بعنوان « باسیل و عشق » از مسئله مذکور در بالا مشروحاً سخن رانده است . مترجم

مستی که جام می را لاجرعه سر میکشد یکباره کام خود را از زندگی بگیرم » . برخی از مسلولین این امر را تا آخر رعایت میکنند وگوئی اشعارزیر که از **موریس رولینا** است در باره‌آنها صادق است .

« لبهای خودرا بهم چسبانیدند و در عین حال ترس و محبت را »
« ریشخند میکردند . »
« سپس دو دلداده بدنهای نحیف خودرا بهم متصل ساختند . »
« و چنان یکدیگر را فشردند که فقط یك موجود شدند . »
« آنگاه با هم در کناری افتادند و جان سپردند . »

عدهٔ دیگری از این بیماران که شاید تعدادشان بیشتر است ، بیك عشق افلاطونی و خیالی اکتفا میکنند .

باید دانست که کیفیت عمل زنان « ننفومان » متنوع و متغیراست. برخی از ایشان بطورمقاومت ناپذیری بجانب مردروی میآورند وگروهی دیگر بکار های « اتو - اروتیك » میپردازند یعنی لذت را در وجود خودشان میجویند .

این تحریك دائم ، زنان مزبور را ناراحت میکند و چه بسا که باعث تیره روزی آنان میگردد بسیاری از ایشان نزد بزشك میآیند و درمان قطعی و کامل خودرا از او میخواهند .

درحقیقت فقط یك معالجه طبی یا جراحی که علت بیماری را از بین ببرد ممکن است مریض را بهبود بخشد و حتی این اختلالات‌را علاج کند.

انحرافهای جنسی

بطور کلی تعداد انحرافها و لغزشهای جنسی از حدود تصور خارج است و بقول یکی از مطلعین بنام **ویبر** هرنوع‌آنها که امکان پذیر باشد عملی شده ومیشود .

برخی ازاین انحرافها مربوط به‌بیماری دماغی و جنون هستند ولذا ایجاب میکنند که فاعل‌آنها بتیمارستان برود .

عده‌ئی دیگر از انحرافهای جنسی ناشی از ساختمان بدنی و روحی

شخص هستند . این ساختمان بدون ایجاد عدم مسئولیت کامل برای شخص بقسمی انحرافهای غریزی اورا موجه میسازد .

اما غالباً انحرافها بدانجهة عملی میشوند که بسیاری ازافراد بدون داشتن هیچگونه عیب ونقص وباکمال علمواطلاع میخواهند بخوشگذرانی خود بیفزایند و یا یك حس تناسلی را که براثرافراط ضعیف شده است تحریك نمایند . در میان فواحش ، ازهرطبقه اجتماع که باشند ، عواملی چند ازقبیل الکل و سایر مواد تخدیر کننده برای کمك به اعمال انحرافی بکار میرود .

در بورژوزای (اعم از کوچك و بزرك) یکی از علل انحرافهای جنسی ، بعقیده **کوت** آنست که ارتباط ین دوجنس همواره برای تولید مثل نیست بلکه بیشتر معطوف بجستجوی لذت جسمانی است . دراینگونه معاشرتها عادات بد بوجود میآید و بعداً بزحمت از بین میرود .

باید دانست که مفاسد وانحرافهای بزرك جنسی درزن کمترازمرد دیده میشود . اما نوعی ازتظاهرات انحرافی در زنان وجود داردکه ما نمونه هائی ازآنها را ذیلا یادآوری میکنیم :

آیا بسیاری اززنان مانند « نارسیس» از تماشای خود لذت نمیبرند و شمایل خویش را تحسین نمینمایند ؟ (۱)

۱ـ بموجب افسانه های یونانی ، نارسیس پسر رودخانهٔ « سفیز» شیفتهٔ جمال خود شد ویکروزدرحالیکه تصویرخویش را دراعماق چشمه‌ئی مینگریست خود را بآب انداخت و بیك گل نارسیس که همان نرگس باشد تبدیل گردید .

بعد ها روانشناسان عمل کسانیرا که از تماشای خود لذت میبرند « نارسیسیسم » نامیدند . این اشخاص خودشانرا بعنوان موضوع شهوانی انتخاب میکنند ولذت را دروجود خود جستجومینمایند . درمکتب فروید مفهوم نارسیسیسم یا «خودشیفتگی» بسط بیشتری پیدا کرد و مواردی از بیماریهای عصبی وروانی را در بر گرفت .   مترجم

آری ، آنها با وسواس عجیبی بآرایش بدن میپردازند واز مشاهدهٔ اندام و پیکرخودشان که مصنوعاً تزیین شده است دستخوش یکنوع هیجان شهوانی میشوند . ولی البته این زنان برعکس « نارسیس » (نرگس) بصورت گل در نمیآیند .

همچنین آیا نیمه عریان (دکولته) شدن زنها و نیز برهنگی کم و بیش کامل ایشان درکناردریا و پلاژهای امروزی ، یك بیماری عصبی خفیف « نمایش اعضاء تناسلی » Exhibitionuisme نیست ؟ (۱)

ضمناً بدون آنکه بخواهیم ازداستانها وشواهد تاریخی مدد بگیریم

۱ـ نمایش اعضاء تناسلی درحضوردیگران یا «اگزهیبیسیونیسم» عملی است که چه ازلحاظ قانونی وچه ازنظراخلاقی منافی با عفت محسوب میشود . ازنظر اجرای قانون باید « اگزهیبیسیونیستها » را ازیکدیگر تفکیك کرد زیرا این عمل گاهی تصادفی است و بجهة آنست که شخص عارضهٔئی در مجاری تناسلی دارد وخودداری از دفع فضولات درموارد برایش میسر نیست لاجرم اعضاءتناسلی خودرا درحضورجمع، برملا میسازد .

همچنین بعضی از دیوانگان و بیماران عصبی بدون عمد و از روی عدم توجه بقباحت عمل ، آلت خود را نمایان میکنند . و نیز ممکن است این عمل براثرمستی ، حمله وغش ونظائرآن و یا ناشی ازعوارض موقت دیگر باشد .

اما نمایش اعضاء تناسلی بمعنی اخص آنست که کسی « عادتاً » به اینکار مبادرت ورزد باید دانست که عمل مزبور همواره از مردان سر میزند و بندرت درزنان دیده میشود . . .

البته « اگزهیبیسیونیسم » شامل دسته های دیگری از بیماران عصبی و منحرفهای جنسی هم میشود که توضیح اعمال ایشان را در اینجا زائد میدانیم .

درمبحث فوق آندره بینه میخواهد بگوید که بسیاری از زنان نیز که بلخت نمایاندن خود علاقهٔشدید دارند مبتلا بیکنوع«اگزهیبیسیونیسم» خفیف هستند . مترجم

میپرسیم که آیا بسیاری ازدوستیهای بین زنان وخصوصاً بین دختران ، بوی همجنس بازی (هموسکسوآلیته) نمیدهد ؟

از انحرافهای دیگر زنان آنست که گاهی تأثرپذیری مفرط ومحبت ایشان بطرف بعضی از جانوران معطوف میگردد . . .

بالاخره لذت شهوانی حاصل از درد در زنان کم نیست و حتی در زندگی عادی هم اغلب زنها تا حدی از تحمل اقتدار و زورگوئی مرد خوششان میآید .

مادام‌ژان‌گالزی که اورا در این مورد سخنگوی زنان میخوانیم میگوید : « در هرزن یک احتیاج طبیعی بحمایت و حتی میتوان گفت بفرمانبرداری وجود دارد » (۱) .

۱ــ گروهی از مردم از تحمل درد ورنج ، خصوصاً درمورد اعمال جنسی لذت میبرند . یکی از نویسندگان آلمانی بنام **Masoch** این عارضه را بخوبی توصیف کرده‌است وبهمین‌جهت عاضهٔمزبوررا مازوشیسم **(Masochisme)** نامیده اند .

بعضی از«مازوشیستها» فقط پس ازکتك‌خوردن قادر به انجام دادن عمل جنسی هستند . در عده‌ئی از شهرهای اروپا « خانه » هائی جهت اینگونه اشخاص وجود دارد که آنها را قبلا با شلاق کتك مفصلی میزنند تا «سرحال» بیایند .

در بین مشاهیر عالم ، ژان ژاك روسو به این عارضهٔ روحی مبتلا بوده است .

البته شدت مازوشیسم همیشه به این اندازه نیست و معمولا درجات آن خفیفتراست . بعقیدهٔ پسیك‌آنالیستها عادت مزبور براثراحساس گناه و مجرمیت ناشی‌از « کمپلس اودیپ» است و بیمارمیخواهد برای رهائی از اضطراب و پشیمانی ، خود را شخصاً تنبیه کُند .

عده‌ئی دیگر معتقدند که‌گاهی بیمار مبتلا به « سادیسم » نمیتواند دیگریرا بیازارد ، ناگزیر حس تهاجمی را بسوی خود متوجه میسازد و

بقیه در صفحه بعد

پرنسس **نوش‌آفرین** شاهزاده شرقی در تأیید این‌مطلب مینویسد: « در ایران زنها مانند بردگان زندگی میکنند . . . . با این حال اکثر آنان از وضع خود راضی و خوشحالند زیرا بفکرشان نمیرسد که طور دیگری هم میتوان زندگی کرد » (۱) .

مادام مارسل تینیر هم در این خصوص مینویسد : « من در باره زنانیکه دکتر، پروفسور، وکیل دادگستری و هنرمند شده اند بسی فکر میکنم . میبینم اینها که «آزاد» ، « سرکش » و برگزیدهٔ طبقهٔ نسوان هستند ، اینها که درآموزشگاهها ، بیمارستانها وادارات رقیب مرد بشمار میروند ، درکانون خانوادگی ودرخوابگاه ازنظم کهن پیروی میکنند .

دراینجا زن ازصمیم قلب و با تمام حواس خود به اطاعت و بردگی

بقیه از ص قبل

بآزار خود میپردازد .

بهرحال چون برای کسانیکه فرصت مطالعه روانشناسی فروید ویا لااقل مقدمات پسیک آنالیز را نداشته اند این توضیحات مفهومی ندارد لذا ما ازاطالهٔ کلام خودداری میکنیم وفقط خاطرنشان میسازیم که گویا بنظر آندره بینه اکثرزنان کم و بیش « مازوشیست » هستند و از رنج بردن وآزاردیدن بنوعی متمتع میشوند .

۱ـ اولا چنین بنظرمیرسد که برخی ازایرانیان وقتی بخارج میروند « احتیاطاً » یك عنوان پرنس یا پرنسس جلوی اسم خود میگذارند .

ثانیاً « شاهزاده خانم » فراموش کرده‌اند که بمصداق « عیب او جمله بگفتی هنرش نیز بگوی » یادآورشوند زنان ایرانی امتیازاتی هم دارند زیرا از قرنها پیش زن ایرانی پس از شوهر کردن هم برخلاف بسیاری از زنان اروپائی میتواند مستقلا و بدون مباشرت شوهر دراموال ودارائی خود هرتصرفی که میخواهد بکند و نیز زن ایرانی اگر شوهرش غایب مفقودالاثر باشد مثل بعضی از زنان اروپائی مجبور نیست تا پایان عمر بلاتکلیف بماند یعنی پس ازچهارسال میتواند ازمحکمه تقاضای طلاق بکندومطالب بسیاردیگر که درخاطر«شاهزاده‌خانم» نبوده است . مترجم

عاشقانه ابراز اشتیاق مینماید . او جرأت آزادی ندارد وقار و مناعت را احساس نمیکند بلکه فقط مشتاق عشق است . میخواهد محبوب روی او راه برود و او پا های محبوب را ببوسد و بگوید : « باز هم ! »

برای گروهی از زنان تحمل درد بدنی یا معنوی نه تنها ناگوار نیست بلکه ازجهاتی مطبوع نیز هست . این لذت بردن ازرنج درشکلهای افراطی ممکن است منجر بخودکشی شود .

بسیاری از زنان بدنبال نگرانی ملایم و اشکال فایق‌آمدنی میروند زیرا آنها لرزش وارتعاش ناشی ازترس را دوست میدارند .

این «دلواپسی‌شهوانی» هدایت‌کننده ومحرك زنانی است که مبتلا به « جنون دزدی » (Kleptomanie) هستند. زنان مزبور چیزی‌را برای نفع‌آن کش نمیروند بلکه فقط ازهیجان مطبوعیکه دزدی برایشان ایجاد میکند وازفکراین‌خطر که ممکن‌است ناگهان هنگام دزدی غافلگیر شوند لذت میبرند (۱) .

زنان به قاچاق گمرکی هم بهمین لحاظ میپردازند .

پیرژانه نمونه‌ها و شواهد زیادی از این نوع لذات زنان‌را در یکی از کتابهای خود متذکرمیشود . یکی ازبیماران‌او میگفته است : « تشویش

۱ــ جنون دزدی یا « کلپتومانی » وسوسه‌ایست که شخص‌را ناگهان بدزدیدن شیئی که درمقابل چشمان اوست برمیانگیزد این‌کار بیشتراززنان سرمیزند و آنها در مغازه های بزرك یکباره چیزی را که مورد علاقه و توجه ایشانست کش میروند .

در بارهٔ این عارضهٔ دماغی مباحثات زیادی بین روانشناسان بعمل آمده است‌که ذکرآنها برای ما ضرورت ندارد . فقط متذکرمیشویم‌که درخصوص دزدیهای ناشی‌ازکلپتومانی باید دقت‌بسیار نمود تا بادزدیهائیکه از روی عمد و قصد انجام شده اند اشتباه نشود . زیرا شخص مبتلا به کلپتومانی شیئیرا برای ارزش آن نمیدزدد بلکه بنفس دزدی علاقه دارد . بهمین جهة محاکم‌گاهی این بیماران را مشمول برائت یا تخفیف مجازات قرار میدهند . مترجم

و شرمی که کوچکترین گناه در من تولید میکنند آنقدر دلپذیر است که نمیتوانم از آن گناه منصرف شوم » .

برخلاف لذتی که از درد و ترس برای زنان حاصل میشود ، بندرت آنها از رنج دادن بدیگری (سادیسم) منمتع میگردند .

محققی بنام **دیوری** معتقد است که برخی از زنان دوست دارند بشوهرشان تسلط داشته باشند و با او « شلاق بدست » برخورد و رفتار نمایند .

در کودك یك میل طبیعی به ستمگری وجود دارد .

در عوام‌الناس هم تماشای درد محرکی برای لذت است . همهٔ ما از هیجانهای سرورآمیز عزاداری و جنبه های کمیك ماتم سرائی اطلاع داریم (۱) .

بعنوان مثال میتوان رومیهای قدیم را ذکر کرد که انسان تیره‌روزی را بجنك با یك حیوان وحشی و گرسنه وامیداشتند واز تماشای مجروح شدن یا دریده شدن او محظوظ میگردیدند . همچنین زنها بمسابقات گاوبازی و محاکمات جنائی هجوم میآورند آنها برای اینکه هیجان پذیری خود را اقناع کنند تا پای دار هم میروند وازمشاهده بدارآویخته‌شدن مجرم و دست و پا زدن او دستخوش یك قسم هیجان دلپذیر میگردند .

۱ــ بررسی روحیهٔ زنان کشور خودمان هم که بروضه خوانی و و تماشای سینه زنی وعزاداری میروند شاید ما را برآن دارد که نظریهٔ مزبور را تأیید کنیم .

فصل پانزدهم

هیجانهای جنسی در دختر مسن

تنها عشق افسانه‌ئی و اندیشه های عارف منشانه که قبلا آنها را مطالعه کردیم هیجانهای دختر مسن را تشکیل نمیدهند بلکه احساسات دیگری هم در او پیدا میشوند که شایسته است اجمالا از آنها سخن برانیم .

مقدمتاً یادآوری این نکته لازم است که طرز فکر و خصائص روحی دختران مسن همواره یکسان نیست و ما میتوانیم یك تفاوت اساسی بین دختران مسن «آماده» و دختران مسن «ناراضی» قائل شویم بنظر دسته اول ، تجرد و بی‌همسری یك امر اتفاقی نیست . این دختران نحیف که حتی روحاً هم با جنسیت سر و کاری ندارند، جاذبه جنسی را درك نکرده‌اند. از لحاظ جسمی و بدنی دختران مزبور ضعیف و بی‌اشتها هستند زیرا ترشح بعضی از غدد ایشان کافی نیست . در آنها اندام خشك میشود ، پوست پژمرده شده و چین میخورد و بالاخره رنگ بدن زرد میگردد . چشم تار و کدر این دختران چیزی جز یك اندوه مبهم را منعکس نمیکنند .

از نظر روحی این دسته از دختران سالخورده غرق خودخواهی میشوند زیرا تمایلات زنانه ایشان نه تنها با عشق ورزی بلکه با هر نوع محبت و هرگونه احساس همبستگی اجتماعی سرسازش ندارد . در نظر ایشان عشق یك عمل ناپسند وحتی منافی با حیا و آزرم مینماید بهمین جهت حتی بزناشوئی و مادری نیز بدیدهٔ تحقیر مینگرند . حیای ساختگی، ایشانرا برآن میدارد که این امور خارج از نزاکت را مکتوم نگاهدارند

درگروهی از این دختران ، نیروی محرك جنسی یامادری ، هرقدر که ضعیف باشد ، بجانب یك کار جنون آمیز یا شگفت آور معطوف

میگردد و دختران مزبور بقول یکی از مصنفین: «گربه ، سگ، طوطی را بعنوان محبوب و محرم راز انتخاب میکنند . حیوانرا مورد نوازش و ومحبت قرار میدهند وهرگاه بمیرد مقبرهٔ باشکوهی برایش برپامیسازند!»

اما دختران سالخوردهٔ « ناراضی » برعکس دارای غریزه جنسی عادی هستند منتهی اوضاع و احوال و شرایط زندگانی بایشان امکان نداده است تا غریزهٔ خودرا بجریان بیندازند .

اکثر این دختران بیشتر از آنجهت رنج میبرند که از مادر شدن محروم شده اند و الا محروم ماندن از لذت شهوانی آنان را چندان آزار نمیدهد .

ژاك دوال در یکی از کمدیهای خود بنام « مادموازل » وسوسه مادری را در دختر مسن بخوبی نمایان میسازد .

در عده‌ئی از دختران مسن یك عدم رضایت کلی وجود دارد یعنی غریزهٔ جنسی نه میتواند بطرف موضوع های دیگری هدایت شود و نه بصورت عابری درمیآید . این زنان بالاخره به تشویش ها و بیماریهای عصبی دوچار خواهند شد و کارشان ببیمارستان خواهد کشید .

باید توجه داشت که عکس العمل هریك ازاین دختران برحسب ساختمان بدنی و روحی آنها فرق میکند بطوریکه عوارض روانی ایشان حدوحصر ندارد ما ذیلا حالات روحی بعضی از دختران مزبور را شرح میدهیم :

یکی ازاین دخترانرا در نظر میگیریم . او هیجان‌پذیر امامحجوب و دارای طرز رفتاری مردد و ناپایدار است درنگاهش حرکت و وحشت خوانده میشود و مردمك های چشمش بزرگ شده‌اند . او با یک‌طریق ناشیانه دستمال خودرا مچاله میکند ، بمحض آنکه یک صدای غیر عادی بشنود از جا میپرد ، هرگاه در را با صدای بلندی، ببندند قلبش می تپد . تمام غدد او بمقدار زیادتر شح میکنند. برای بی‌ارزش‌ترین و کوچک‌ترین ناملایمی اشک میریزد . دستهایش دائماً مرطوب هستند و گاهی ازفراوانی عرق های سرد احساس میکند که کاملا خیس شده است . در این وضع ادرار زیاد میشود و کمرنگی آن ، حالت عصبی دختررا مشخص‌میسازد.

یك شوك هیجانی ناگهانی ، فوراً موجب اختلال گوارش او میشود

و بسا که بیک حالت اسهالی دچارش مینماید این هیجانها باعث تشنجاتی در تمام اعضاء او میگردند . تشنجات مزبور بوسیلهٔ یك سرفه ناهنجار و احساس گرفتگی گلو و همچنین احساس فشار روی سروسینه معلوم میشوند در این حال صدا خشن و زمانی نامفهوم است .

انقباض مری چنانست که حتی با یك اشتهای عادی هم دختر خود را قادر بفرو دادن غذا نمیبیند . حساسیت جلدی او زیاد میشود ودر برابر کوچکترین تحریک عکس العمل نشان میدهد . بعلاوه دختر در معرض لرزشها و رعشه ها قرار میگیرد و بالاخره ممکن است ببحرانهای عصبی واقعی مبتلا گردد .

بعضی از دختران پرهیجان در صدد برمیآیند که با کمروئی خود مقابله کنند در نتیجه بطور موقت خشمگین میشوند ، خشمی که شدید ولی زودگذراست .

هیجان پذیری در نزدیکیهای قاعدگی شدت می یابد اما پس از هیجانهای زیاد یك مرحلهٔ ناتوانی و افسردگی فرا میرسد .

دختران احساساتی از یک نیروی جنسی عادی برخوردارند ولی بواسطهٔ کمروئی نمیتوانندآنرا ابراز نمایند بهمین جهت با اندك خوش آمد گوئی وتعارفی ناراحت میشوند ، سرخ میشوند وغالباً در برابر انگیزه‌ها و تمناهای عاشقانه کاری جزفرار نمیکنند .

پس برای عده‌ئی ازدختران، هیجان پذیری مانع بزرگی در راه سعادت بشمارمیرود . اغلب این دختران بسیارملاحظه‌کارند وملاحظه‌کاری ودقت ایشان ممکن است به وسوسه واشتغال دائم ذهن بیك امر نیز بکشد گاهی دختر هیجان پذیر بحساسیت خود چیره میشود ومیتواند بوسیلهٔ حیا عکس العملهای بدنی خویش را زیرماسك تأثرناپذیری مستور بدارد ویك خونسردی انگلیسی مآبانه را ازخود بروزدهد .

اما اگر انگلیسیها مانند مردم جنوب اروپا ژستها و حرکاتی را برای بیان احساسات خود بکارنمیبرند ، این زنان برعکس خیلی سریع و آسان سرخ میشوند وخونسردی آنها مانع تظاهرات هیجان درروی صورت و بدنشان نیست .

بعلاوه خونسردی دردختران احساساتی وهیجان‌پذیر، استثنائی است و برای بیشتر آنها هرچیز سبب ترس و نگرانی میگردد . این دختران حتی ازاحتمال مخاطرات کم و بیش مبهم وخیالی آینده نیز احساس وحشت می‌نمایند بعبارت دیگر هیجان پذیری خود را درآینده منعکس میسازند.

این وضع تنها یك بی‌نظمی روحی نیست بلکه اضطرابی است که ممکن است بخودکشی هم منتهی شود . چنین دخترانی همانطور که گذشت دستخوش یک ترس بیجهة هستند ، همواره بمزاج مختل و ناراحت خود می‌اندیشند ، بیهوده با پزشکان یا اشخاص آزموده مشورت میکنند ، از فکرابتلا به بیماریهائی ازقبیل بیحسی‌مغزی ، آپاندیسیت، سرطان وبطور خلاصه هر بیماری که درمحیط خود ببینند میترسند وغالباً براثرعوارض و علائمی که ازروی‌خیالبافی بیان‌میکنند مورد عمل جراحی هم قرارمیگیرند وجای زخم درقسمتهائی ازصورت و بدنشان باقی میماند .

دربرابر دستهٔ دختران هیجان پذیر و محجوب دخترمسن دیگری‌را میبینیم که ازخود راضی ، مستبد و ترش روی است . او بعلت پس راندن خواهشهای جنسی خود عبوس شده وهمواره حسرت نیکبختی را میخورد ، حسادت هیچگاه اورا ترك نمیکند و این دختر تند خوی وستمگر همه را درخانه از زورگوئی و استبداد خود بستوه میآورد .

دخترمزبور هیچگونه حساسیتی ندارد اما خیلی کنجکاوی واستدلال جوئی میکند نسبت به امور دارای قضاوتی نادرست است وبالاخره دچار یکعده عوارض عصبی است که پزشکان بیماریهای روانی آن عوارض را به « پارانوئیاك » توصیف می‌نمایند (۱) او خیال میکند که پزشک ،

---

۱ ـ کلمهٔ یونانی Paranoïa که در اصل بمعنی کج فکری و کج خیالی است در اصطلاح پزشکی شامل قسمتی از بیماریهای دماغی میگردد . این بیماری بوسیلهٔ عوامل زیر مشخص میشود :

الف- خود پرستی و تکبر زیاد که گاهی هم زیر ماسك فروتنی مخفی میماند و ممکن است به افکارمالیخولیائی عجیبی هم بکشد .

بقیه در ص بعد

عاشقش شده است و برای هرنگاه یا هرژست تعبیری قائل‌میشود بطوریکه نه تنها پزشك بلکه شیخ ومحتسب هم ازتهمتهایش درامان نیستند .

خطر دختر پرجوش وخروش کمتراست زیرا او عدم رضایت جنسی خود را با جنبش و حرکت همیشگی فرومی‌نشاند و توجه همه را بحرکات خویش جلب می‌نماید . دختر در این حال ازمردمیکه بوسائل گوناگون (بتلفن‌ها ، تگرافها وغیره) سربسرش میگذارند می‌نالد و از بخت خود شکوه میکنند ولی بقول یکی از نویسندگان نباید این شکوه ها و ناله‌ها را جدی تلقی کرد زیرا او باطناً ازآزاریکه میبیند مسرور است .

اگر تلاطم و حرکت زن فقط جنب و جوش و فعالیت باشد به او دلربائی مخصوصی را عطا میکنند و وی را تیز هوش و حاضر جواب بار میآورد .

القاء والهام زمان همانطورکه اورا بطرف یك عمل خوب هدایت

بقیه از ص قبل

ب ـ بدگمانی نسبت بهمه‌کس که شك و اضطراب را مآلا در بر دارد و انسانرا همواره رنج میدهد .

پ ـ اشتباه درداوری واظهارنظر، زیرا شخص پارانوئیاك عقاید خود را پیوسته موجه میداند و در حالیکه خود را شیفتهٔ منطق میشناسد برای‌اثبات نظریات خویش ازهیچ نوع‌سفسطه فروگذار نمیکنند. بدیهی‌است استدلالهای او غالباً مهمل وابلهانه هستند .

ت ـ ناسازگاری بااجتماع که ناشی ازتمایلات‌مذکوردرفوق است . ازآن گذشته شخص پارانوئیاك نمیتواند از نظم و قاعده‌ئی پیروی نماید لذا ازجامعه دورمیشود و به انزوا پناه میبرد . گاهی هم او رل مثبت را بازی میکند یعنی برای مطیع ساختن دنیای خارج وتحت سلطه قراردادن دیگران بکوشش و فعالیت میپردازد .

دستهٔ دیگری از این بیماریها را « پسیکوزپارانوئیاك » میخوانند که از بحث در باره‌آنها صرفنظرمیکنیم .   مترجم

میکند بجانب یک نادرستی نیز سوق میدهد . او بطور باور نکردنی خستگیها را تحمل می‌نماید و پیر و پژمرده نمیشود .

فقدان فعالیت جنسی او را ترشح فراوان غده تیروئید جبران میکند و برشوروحرکتش می‌افزاید .

اشتیاق بدروغگوئی (Mythomanie) نیز در زنان بسیار شایع است (۱) زنها عموماً قدرت‌زیادی برای تظاهر دارند ، یکی‌ازنویسندگان بنام **لافوشاردیر** در این خصوص میگوید : « زن در بیست سالگی خود را احساساتی ، در سی سالگی دلبسته بلذات جسمانی و در چهل سالگی هوشمند و روشنفکر می‌نمایاند .

زنان سرسخت برای چیره شدن بر مرد از بکار بردن هیچ حیله و دسیسه‌ئی رویگردان نیستند .

شارل نیکول می‌نویسد : « این گرگهای نیرنگ باز طعمه را بومیکشند و با چرب زبانیهای خود شکار تازه‌کار را جلب میکنند . مرد بیچاره بزودی بدام ایشان می‌افتد و پس ازآنکه خوب دوشیده‌شد وجدش پیش چشمش آمد با یك ضربت کوچك یا بهتر بگوئیم با یك تلنگر طرد میگردد . در راه کامیابی مردی‌که گول شعر وغزلسرائی‌را خورده است مهلکه‌ئی هولناکتر از برخورد با زنان فریبنده وفسونکار وجود ندارد»

ذوق دروغگوئی (میتومانی) تمایل قلبی زن را به افسانه پردازی نشان میدهد بعبارت دیگر زن ازروی عمد واطلاع و برای یك هدف‌معین دروغ نمیگوید بلکه دروغ تقریباً از شعور باطنی او سرچشمه میگیرد.

۱ـ علاقه ومیل مفرط بدروغگوئی را دراصطلاح‌علمی «میتومانی» میخوانند . این‌صفت که بیشتر در اطفال وزنان دیده‌میشود با دروغگوئی عادی که ازروی قصد و نیت انجام میگیرد فرق دارد .

دوپره دانشمند روانشناس فرانسوی که درانواع‌میتومانی تحقیقاتی کرده است آنرا مبنی بر سه عامل هیجان پذیری ، تحریك شدن استعداد های تخیلی و تلقین پذیری میداند .   مترجم

گوستاوفلوبر در باره اشتیاق « مادام بواری » بدروغ چنین می نویسد : « . . . این برای او یك احتیاج ، یك ذوق دیوانه وار ، یك لذت بود بطوریکه اگرمیگفت روزقبل ازطرف راست کوچه گذشته است دردل میخواست قبول کندکه ازطرف چپ عبور کرده است » .

در بعضی ازدختران مسن‌ذوق یاجنون‌دروغگوئی بافسادوتباهی آمیخته میشود و آنها غالباً بغیبت‌کردن وفاش ساختن رازهای دیگران میپردازند این دختران بر ادبارهای عاشقانهٔ دیگران خرده میگیرند و از واقع نشدن در معرض اینگونه عشقبازیها با گردن فرازی بخود تبریک میگویند . اما ناگفته نماند که در نهان برای یک صحنهٔ کوچک عشقی بی‌تابی مینمایند .

کینهٔ این دوشیزگان « ترشیده » گاهی نهایت ندارد و آنها از بهتان زدن و نامه پراکنی کردن هم خودداری نمیکنند . چند سال پیش دکتر**لوکار** مچ یکی از اینها را به اسم «آنژل‌لاوال» که با نام مستعار نامه های شرارت‌آمیز مینوشت با مهارت گروفت واورا «دماسکه» کرد . بغض و کینه در زنان مزبور گاهی چنان شدت میابد که بمسوم ساختن دیگران هم اقدام میکنند .

موذیگری درزنان ممکن است زیرماسك فضیلت وتقوی پنهان شود وآنها درحالیکه آرام ، مؤدب وآراسته بنظرمیرسند و یا اکثراً اطوار و تظاهرات ناچیزی دارند ، اندیشه های تاریکی در مغز ناتوانشان مسکن گزیده باشد . یکی از دانشمندان رواشناس از دختر شیرین و کمروئی حکایت میکند که چند ماه در خانواده‌ئی خدمت میکرد . یکروز صبح مشاهده شد دخترمزبور که تاآنزمان بنظر مانند یك بره میآمد سه کودك را درمنزل کشته و خانه را آتش زده است . شگفت‌آنکه دختر با لبخند های دامنه دار بجنایت خود اعتراف مینمود .

در روانپزشکی (پسیکیاتری) این صفات متباین و پیچیده را که در واقع یك بیماری خطرناك روحی است تحت عنوان « سکیزوئیدی »

(Schizoïdie) مطالعه و درمان مینمایند (۱) .

خوشبختانه نمونه هائیکه در بالا ذکر کردیم بسیار نادرند و اغلب دختران از توازن عقلی بیشتری برخوردارهستند . ازآن گذشته نمونه های افسانهٔی و تاریخی دختران مسن در زمان ما رفته رفته ناپدید میشوند زیرا زن هم بوسیلهٔ کار کردن از انقیاد جنسی خلاصی یافته است و بدین ترتیب استقلال خود را تأمین کرده است .

بنا بر این اگر اوضاع و احوال بزن امکان سپردن راه طبیعی را ندهند او خود را کاملا بیمصرف نمیبیند وتمایلات جنسی وخصوصاً مادریش را بجانب کارها واشتغالهای دیگری معطوف میسارد . بدینسان او بمطالعه، ورزش ، هنر و فعالیتهای اجتماعی میپردازد .

باید یادآورشد که زن فقط میل دارد بآندسته ازفعالیتهای اجتماعی بپردازد که عطش مادری او را فرو بنشاند لذا بکارهای آموزگاری ، پرستاری و بطور کلی کارهائیکه مستلزم اخلاص و حتی فداکاری باشند مبادرت میورزد .

مادری روحانی و معنوی درزنانی دیده میشود که مجبور شده اند از مادری طبیعی منصرف گردند . این زنان که گاهی بصورت یك فرشتهٔ

۱- « سکیزوئیدی » یك بیماری روحی است که براثرآن بیمار بدیگران کاری ندارد و همواره بخود میپردازد . او چنان در خود فرو میرود که بنظر اطرافیانش خونسرد ، مهمل و بیقید می نماید . بعضی از اوقات هم بیمار خیلی حساس و فعال میشود و در این راه مبالغه میکند بطور کلی شخص سکیزوئید بین دو قطب بیحسی و حساسیت زیاد در نوسان است .

باید دانست که هریك ازسکیزوئید ها کاراکتر مخصوص خود را دارد و در بین آنها از روشنفکران عمیق ومتفکرین جسور تا ولگردان و مقلدان دیده میشوند . مترجم

واقعی درمیآیند ، کسان و بستگان خود را با دلسوزی هرچه تمامتر نگاهداری و مواظبت می‌نمایند و عمر گرامی را وقف خدمت بدیگران میکنند .

اما این نیکوکاریها هرچند موجب انصراف زن از خواهش ها و تمایلات جنسی میشوند ، معهذا کمتر برای او توهم آمیز و خیال انگیز هستند

فصل شانزدهم

هیجانهای جنسی پس از یائسگی(۱)

یائسگی دراغلب زنان توسط یك سیر قهقرائی هیجان غریزه جنسی معلوم میشود . دراینوقت جنسیت بمنتهی درجه ضعیف میگردد وشعلههای ارزان آن کم کم رو بخاموشی میرود .

معهذا ، این قاعده کلی ، استثنائاتی را نیز در بر دارد زیرا در برخی از زنان ، هنگام یائسگی میل جنسی شدید اما زود گذری پدید میآید .

این میل جنسی بوسیلهٔ اشتیاق زیاد بشهوترانی (اروتومانی) ظهور مییابد بطوریکه اطرافیانرا بحیرت میاندازد و زنرا مضحك نشان میدهد همچنین ممکن است میل مزبور بوسیلهٔ حسادت مزاحمی نمایان شود .

---

۱ ــ یائسگی یا « منوپوز » عبارت از پایان یافتن قطعی عادت زنانگی است . این پدیده فیزیولوژیك معمولا بین چهل تا پنجاه و پنج سالگی نمایان میشود .

بطور کلی زمان بروز این تحول بر حسب آب وهوا ، محیط ، طرز زندگی وخصوصاً صفات موروثی تغییر میکند . مادر بسیاری از صفات جنسی و فیزیولوژیك خود را بدختر منتقل می نماید . Qualis mater, talis filia در عده زیادی از زنان که بلوغ آنها دیرتر از معمول انجام گرفته است یائسگی زودتر بظهور میرسد .

جمعی ازمؤلفین دودوره برای یائسگی تشخیص میدهند . دوره اول

بقیه در صفحه بعد

در حال حاضر، میان جماعت زنان ازآن طبایع سرکش و دیررسی که مادربزرگهای ما بروز آن طبایع را در سی سالگی، مادران ما در چهل سالگی و دختران ما، اگر وضع بهمین منوال پیش برود، معلوم نیست درچند سالگی تعیین خواهند کرد، کم نیست توضیح آنکه موقع شور وهیجانیکه هنگام یائسگی درگروهی از زنان دیده میشود ظاهراً هرقدر پیش میرویم بتأخیر می‌افتد.

خارش سخت اعضاء تناسلی که در وقت یائسگی متداول است در بعضی از موارد این تحریک مفرط جنسی را موجه وآشکارمیسازد.

بعقیدهٔ پروفسور **مارانون** در تمام مدت فعالیت تناسلی موادی چند که بفراوانی ازتخمدانها ترشح میشوند مانع تکامل ارگانیسم و روح زن میگردند ومانع ازآن هستند که نشوونمای جنسی زن بپای مرد برسد.

بقیه از ص قبل

که ممکن است چند ماه وحتی چند سال طول بکشد عبارت ازمدتی است که در آن بیترتیبیهائی در قاعدگی زن دیده میشود، فاصله بین دورگل بسیار نامرتب میگردد وخونریزیهای بیموقع، اختلالات روحی یا بدنی در زن ایجاد میکنند.

دورهٔ دوم پس از این مرحله است دراینوقت تخمدانها بکلی فعالیت خود را ازدست میدهند ودیگرزن بطورقطع عادت ماهانه را نمیبیند.

اختلالاتیکه مقارن با شروع یائسگی و تا مدتی بعد از آن در زن بروز میکنند غالباً بیدوام هستند و بزودی برطرف میشوند. اما بعضی از زنان در این موقع به عوارض بدنی و عصبی کم بیش مهمی مبتلا میگردند.

البته بروز این عوارض چندان تعجبی ندارد زیرا همانطور که فعالیت تخمدانها درارگانیسم وروح زن تأثیری بسزادارد عدم‌فعالیت تخمدانها نیز در زن باید مؤثر باشد.

عوارض مزبور برحسب ساختمان بدنی و طرزفکرزن فرق میکند

بقیه درص بعد

اما در یائسگی ارگانیسم زن این نقیصه را جبران می نماید وراه کمال را میپیماید . زن خصایص مردی پیدا میکند ، امکانهای مادری ازاو سلب میشود و نفسانیت او مانند مرد بالغ بجستجوی لذت شهوانی میپردازد .

نیروی محرك جنسی و عاشقانه که تا آنزمان بیحس بوده است ، بجنبش و حرکت در میآید و گاهی چنان فعال است که زنانی را که تا آنوقت سخت پای بند قواعد اخلاقی واجتماعی بوده‌اند ، براههای ناستوده میکشانند .

ولی با وجودیکه این تئوری خیلی استادانه تنظیم شده است نباید فراموش کرد که تحریك شدن مفرط تمایلات عاشقانه در این سن وسال عمومیت ندارد و اکثرزنان فاقد چنین تمایلاتی هستند .

ضمناً باید یادآورشدکه امروزه زنان حتی درصورتی هم که کشش و تانسیون جنسیشان تخفیف یابد ، یاد گرفته‌اند که چگونه برطول مدت جوانی خود بیفزایند . آنها این انقلاب اعجازآمیز را مدیون سالن های آرایش نیستند بلکه با بکار بردن یك بهداشت صحیح بدنی وروحی به‌این امر توفیق میبابند .

بقیه از ص قبل

زنانیکه نسبت بیائسگی اندیشه های حرافی وسوابق ذهنی نادرست دارند و یا آنهائیکه از این امر بدون جهت میترسند گرفتار ناراحتیهای زیاد میشوند .

ترس زنان از یائسگی بیشتر از آنروست که پس از این مرحله خیال میکنند دیگر « زن » نیستند و لطف و محبوبیت خود را از دست داده اند .

باید دانست که این عقیده صحیح نیست و برای زنی که دارای فکری سالم وزندگی زناشوئی بیدغدغه‌ئی بوده‌است یائسگی یکدوره استراحت بشمارمیرود ودرحقیقت پاداشی است که طبیعت برای او مقررداشته است . ازآن‌گذشته برای چنین زنی اجابت تمناهای جنسی شوهر نیز چندان‌مشکل

بقیه در ص بعد

البته دستورهای طبی و تقویت بعضی ازغدد وحتی جراحی زیبائی هم گاهی مورد استفاده زن قرار میگیرد اما غالباً ذوق بهورزش و تمرینهای بدنی برای مبارزه با فربهی وحفظ عضلات و همچنین نگاهداری رعنائی، طراوت وتبسم او کفایت میکند.

زن اکنون بیش‌ازگذشته برای مقابله با فرتوتی جسمی وفرسودگی روحی مجهزاست. بدین لحاظ تغییرات فرخنده‌ئی در رفتار چهل ساله ها وحتی پنجاه ساله های کنونی بوجودآمده است

پول ربو دانشمند معاصر، طی یك سخنرانی جذاب، مقایسه‌ئی بین مادرزنهای امروز ودیروز بعمل‌آورد وخاطرنشان ساخت که مادرزن «قهرمان- کمیك» سابق، جای خودرا فعلا بزن مسنی‌داده که در عین جا افتادگی، طراوت خویش را هنوز حفظ کرده است.

آیا میدانید این مادرزن با نشاط و دوست داشتنی را گاهی در کجا می‌یابید؟ در دانسینگ میان بازوان دامادش.

معهذا زمانی فرا میرسد که زن نمیتواند نه خودش ونه دیگران را فریب بدهد. اودراینوقت باید سرنوشت را قبول کند وچه خوشبخت است زنی که این سرنوشت را با کمال میل و رغبت بپذیرد.

بقیه از ص قبل

نخواهد بود. حتی برخی از زنان در اوان یائسگی چنان به امور جنسی راغب میشوند که کارهای بیسابقه و شگفت انگیز میکنند. این زنان دستخوش هیجان ها و التهابهائی میگردند که در اصطلاح روانپزشکی Accès erotomaniaques خوانده میشود.

ازنظر روانشناسی علت بروز این خصایص درزنان گاهی بدانجهت است که زن زوال جوانی را بچشم‌میبیند وچنان بوحشت میافتد که میخواهد در مدت بسیار کمی حرمانهای آینده را جبران کند. گاهی هم علت «اروتومانی» آنست که درنتیجهٔ عدم فعالیت تخمدانها زن دیگرازآبستنی

بقیه در ص بعد

چنین زنی بزودی هیجانهائی را که در جوانی موجب دلربائی او بوده اند زنده خواهد کرد .

موریس بدل از زن پیری حکایت میکند که چندی پیش اورا در یکی از دهکده های کناردریا ملاقات کرده است : « پیرزن هرسه یا چهارسال یکبار با شوهرش به این دهکده میرود زیرا آندو چهل و پنج تابستان پیش ماه عسل خود را دراین دهکده گذرانیده اند . اکنون مادربزرك ، خاطرهٔ ماه عسل را در اینجا تجدید می نماید و از یادبودهای گذشته لذت میبرد .

بدینسان مسافرت عروسی آنها هرگز پایان نیافته است . این زن وشوهر پیر، باغی دردهکده مزبور دارند که با دقت ازآن نگاهداری میکنند

بقیه از ص قبل

نمیترسد و با فراغ بال میتواند عطش جنسی خود را فرو بنشاند .

لازم بتذکر است که یائسگی گاهی غیرطبیعی است و آن هنگامی صورت میگیرد که با عمل جراحی ، تخمدانها را بردارند ، یا آنها را در معرض ریون ایکس و پارادیوم قرار دهند . در این حالت نیز اگر زن جوان باشد همان عوارض یائسگی طبیعی وحتی شدیدتر دراو دیده میشوند (حاجت بتوضیح نیست که فقدان تخمدانها مانع تمتع از امورجنسی نمیگردد) . بهرحال بیشتر عوارض بدنی و عصبی یائسگی با استعمال پاره‌ئی ازهرمونهای جنسی درمان میپذیرد .

درخاتمهٔ اینمقال یادآورمیشویم که درمرد نیز متوقف‌شدن فعالینهای جنسی گاهی با یکعده ازآثار وعلائم روحی مانند اضطراب ، کندی ذهن و غیره همراه است که از لحاظ روانشناسی بیشباهت به « منوپوز » زن نیست. این حالت که بایائسگی از لحاظ فیزیولوژیک تفاوت بسیار دارد اخیراً از طرف چند نفر از مؤلفین « **Andropause** » خوانده شده است .

مترجم

گفتاری چند از صاحبنظران

زنان جز بآرایش خود بچیزی نمیاندیشند . عموماً نیمی از ساعات زندگی ایشان صرف آن میشود که خود را برای اتلاف نیم دیگر آماده سازند .

اوئی دو لافرته

میان زنان بجز اختلاف زیبائی اختلاف حقیقی دیگری وجود ندارد

آلفونس کار

وقتی زنی فاقد سلاح نیرومند زیبائی باشد باز هم میتواند امید تسخیر مردی را درسر بپروراند . در این مورد آنچه بوی کمك میکند حماقت مردان است .

ژول کوکنت

بزنان از قول من بگوئید . سعی کنند همیشه زن بمانند . ما مردها آنقدر نادان هستیم که تمام اوقات خود را صرف حمایت آنها میکنیم تا خودشان بحمایت خویش احتیاج نداشته باشند .

کالدرون

هیچ چیز مشکلتر از پیدا کردن یك شوهرخوب نیست . فقط شاید پیدا کردن یك زن خوب از آن دشوارتر باشد .

ژان‌ژاك‌روسو

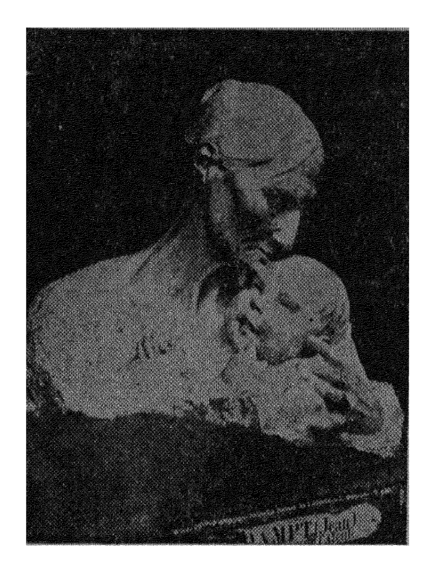
همیشه معشوق بودن ازشوهر بودن آسانتراست زیرا هر کس میتواند گاه بگاه مصائبی را تحمل کند که تحمل همیشگی آنها غیرممکن است .

بالزاك

برای هیچ زنی ، حتی آنکه بیش از همه ادعای عقل ومنطق دارد ، نغمه‌ئی خوش‌آهنگتر از صدای کسی نیست که اززیبائی او سخن بگوید .

آدریان‌دوپوئی

آخرین عشق



بوسه مادر بزرك

وگلهای جوانی را ازآن میچینند آنها بشهرنشینی میمانندکه‌روزهای تعطیل بباغ ییلاقی خود میرود و گلهائی برای‌زندگی روزانه‌خویش تهیه می نماید . »

اما هیجانهای پیری تنها از خاطرات و یادبودها تشکیل نشده اند . آخرین سالهای زندگانی زن نیز از پرتوهای مهر و محبت درخشندگی دارند .

پدرومادر هنگام اشتغالها و گردشها ، کودکان خود را بمادر بزرك میسپارندواو بانهایت‌خلوص وشفقت‌ازایشان‌پرستاری می نماید. زانوان مادربزرگ پیوسته برای پذیرائی نوادگان آماده است و او گاه بگاه با بوسه هائیکه برسرهای کوچك وموهای مجعد این کودکان میزنند ۰ آخرین نوازشهای حیات خود را بجا میآورد .

او با انجام دادن این وظیفهٔ عالی بر جوانی لبخند میزند سپس بقول یکی ازنویسندگان : « بتدریج اندام زن پیر فرسوده میشود ، روح برای بیرون رفتن ازکالبد مستعد میگردد ، از خلال خطوط صورت ابدیت بنظرمیرسد . مادر بزرك واپسین پرتوهای روح و ذهن زنانهٔ خود را که خیلی پاك و شفاف شده اند بخارج پرتاب میکنند ، تا روزیکه یك شعلهٔ عظیم تر او را در آرامگاه جاودانی فرو میکشد »

پایان

اگر میخواهید عقیدهٔ شما عالمگیرشود آنرا با زنان درمیان بگذارید زیرا : اولا عقیدهٔ شما را باکمال‌سادگی میپذیرند برای‌اینکه ازخودشان عقیده‌ئی ندارند . ثانیاً آنرا فوراً در همه جا منتشر میکنند برای اینکه حرف در دهانشان بند نمیشود . ثالثاً ندانسته در تحمیل آن بردیگران پافشاری خواهند کرد برای اینکه اساساً لجبازهستند . **مادام نکر**

زن برای همکاری با دل ما آفریده شده است نه با عقل ما .

شانفور

در قلب هرزنی که بگردید یك مادر پیدا میکنید . **میشله**

شیرین ترین چیز درزندگی، عشق زن پاکدل بشوهرش است .

ولز

فراست زن غالباً صائب‌تراز نظرمرد است . **گوستاولوبون**

برای‌آنکه زنان دوستتان داشته باشند طوری وانمود کنید که خیال کنند آنانرا نمیشناسید ، زیرا زنان تصور میکنند مردی آنها را بشناسد و دوست بدارد ! . . . **شانفور**

زن‌وقتی‌فرارمیکند برای‌این‌است که اورابگیرند . **ژ.ژ. روسو**

وجود زن ترکیبی ازفرشته وشیطان است ، اما شیطان غالباً فرشته را گول میزند . **هاینه**

مرد واقعی دوچیزمیخواهد : خطروقمار. بهمین جهة زن را انتخاب میکنید که خطرناکترین قمارهاست **نیچه**

زنها آنقدر تشنه احساسات هستند که بسیاری از آنها بدبختی را برآرامش و سکون ترجیح میدهند . **مادام دفاند**

اگر در پاکدامنی زنی تردید کنید ممکن است شما را ببخشد اما تردید در زیبائی او گناهی نابخشودنی است . **تاگور**

از مترجم همین کتاب

اندیشه های فروید

تألیف : ادگار پش

ناشر : کتابفروشی ابن سینا